

دو تاکتیک سوسیال دموکراسی
در انقلاب دموکراتیک

* دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک

* پسگفتار

- ۳ باز هم خط مشی «آسوا باژدنیه» باز هم خط مشی «ایسکرای» نو
۱. چرا واقع بینهای بورژوا لیبرال «واقع بینهای»
- ۳ سوسیال دموکرات را میستایند؟
- ۹ ۲. «عمیق کردن» جدید مسئله بوسیله رفیق مارتینف
- ۱۵ ۳. تصویر عوامانه و بورژوا مآبانه دیکتاتوری و نظر مارکس نسبت به آن
- ۲۲ * زیرنویس ها
- ۲۳ * توضیحات

باز هم خط مشی «آسوباژدنیه»، باز هم
خط مشی «ایسکرا»ی نو

شماره های ۷۱ و ۷۲ «آسوباژدنیه» و شماره های ۱۰۲ و ۱۰۳ «ایسکرا» مدارک جدید و فوق العاده پرارزشی در مورد مسئله ای که ما فصل هشتم جزوه خود را به آن اختصاص داده ایم در اختیار ما گذارد. نظر باینکه در اینجا استفاده از تمام این مدارک پرارزش بهیچوجه ممکن نیست لذا ما فقط روی عمده ترین نکات آن مکث مینمائیم؛ اولاً روی اینموضوع که «آسوباژدنیه» چه نوع «رآلیسم» را در سوسیال دموکراسی میستاید و چرا باید آنرا بستاید: ثانیاً روی تناسب دو مفهوم: انقلاب و دیکتاتوری.

۱. چرا واقع بین های بورژوا لیبرال

«واقع بین های» سوسیال موکرات

را میستایند؟

نمایندگان بورژوازی لیبرال ضمن مقاله هائی تحت عنوان «انشعاب در سوسیال دموکراسی روس» و «غلبه عقل سلیم» (شماره ۷۲ «آسوباژدنیه») در باره سوسیال دموکراسی قضاوتی مینمایند که برای پرولتارهای آگاه دارای ارزش بس شگرفی است. هر قدر در مورد آشنائی با متن کامل این مقالات و تعمق در هر جمله آن به سوسیال دموکراتها توصیه شود باز کم است. ما ابتدا احکام عمده این دو مقاله را در اینجا نقل مینمائیم:

«آسوباژدنیه» چنین میگوید - «برای کسیکه از کنار ناظر جریان امور است درک مفهوم واقعی سیاسی اختلافی که سوسیال دموکراسی را به دو فراکسیون منشعب نموده بسیار دشوار است. این تعریف که فراکسیون «اکثریت» رادیکال تر و دارای خط مشی سراستری است و «اقلیت» برخلاف آن برای پیشرفت کار، بعضی صلح و مصالحه ها را جایز میدانند، چندان دقیق نبوده و در هر صورت توصیف جامعی نیست. بهر حال احکام سستی مکتب ارتدکسال مارکسیستی را شاید فراکسیون اقلیت از فراکسیون لنین هم بیشتر مراعات میکند. توصیف ذیل بنظر ما دقیق تر میرسد: روحیه سیاسی عمده «اکثریت» عبارتست از انقلابی گری مجرد. شورش طلبی، کوشش برای برپا کردن قیام دربین توده مردم بهر وسیله ای که شده و تصرف بیدرنگ قدرت بنام این توده! این موضوع «لنینیست ها» را تا درجه معینی به سوسیالیست - رولوسیونرها نزدیک مینماید و بوسیله ایده انقلاب همگانی روس در ذهن آنها پرده ای به روی ایده مبارزه طبقاتی میکشاند.

«لنینیست ها» که در کارهای عملی از بسیاری از محدودیت‌های آئین سوسیال دموکراتیک دست شسته اند از طرف دیگر سراپا در محدودیت انقلابی گری فرو رفته اند، بجز تهیه و تدارک قیام فوری از هرگونه فعالیت عملی دیگری امتناع می‌ورزند. از لحاظ اصولی به تمام شکل های تبلیغات علنی و نیمه علنی و هرگونه صلح و مصالحه عملاً مفیدی با دیگر جریان های اپوزیسیون با نظر حقارت مینگرند. ولی اقلیت، بر عکس، در عین اینکه محکم به شریعت مارکسیسم پایبند است، عناصر واقع بین جهان بینی مارکسیسم را نیز حفظ میکند. ایده اساسی این فراکسیون اینست که منافع «پرولتاریا» را در نقطه مقابل منافع بورژوازی قرار میدهد. ولی از طرف دیگر مبارزه پرولتاریا را با واقع بینی هشیارانه و با معرفت صریح به تمام شرایط و وظائف مشخص این مبارزه درک مینماید - البته در حدود معینی که اصول لایتغیر شریعت سوسیال دموکراسی حکم میکند. هیچ یک از این دو فراکسیون در اجرای نقطه نظر اساسی خود بطور کامل پیگیر نیستند، زیرا در کار خلاقه مسلکی و سیاسی خود پایبند احکام اکید شریعت سوسیال دموکراتیک هستند و این قضیه مانع این میشود که «لنینیست ها» لااقل مثل بعضی سوسیالیست رولوسیونرها مستقیماً شورش طلب و «ایسکرائی ها» رهبران عملی جنبش سیاسی واقعاً موجود طبقه کارگر بشوند».

و سپس نویسنده «آسوباژدنیه» متن قطعنامه های عمده را نقل مینماید و با چند تذکر مشخصی که در باره آنها میدهد به توضیح «افکار» کلی خود می پردازد و میگوید در مقایسه با کنگره سوم «کنفرانس اقلیت در مورد قیام مسلحانه بکلی روش دیگری دارد». اختلافی که در قطعنامه های صادره درباره حکومت موقت وجود دارد «مربوط به قیام مسلحانه است». «یک چنین اختلاف نظری هم در مورد اتحادیه های حرفه ای کارگری مشاهده میشود. «لنینیست ها» در قطعنامه های خود کلمه ای هم در خصوص این مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل طبقه کارگر دم زده اند. ولی اقلیت برعکس در اینمورد یک قطعنامه بسیار جدی تنظیم نموده است». در مورد لیبرالها گوئی هر دو فراکسیون متفق الرأی هستند. لکن کنگره سوم «متن قطعنامه پلخانف در مورد لیبرالها مصوبه کنگره دوم را تقریباً کلمه به کلمه تکرار مینماید و قطعنامه استاروور را که مورد تصویب همان کنگره قرار گرفته بود و نسبت به لیبرالها حسن نظر بیشتری داشت رد میکنند». قطعنامه های کنگره و کنفرانس در مورد جنبش دهقانان تقریباً بطور کلی همگون هستند ولی «اکثریت» بیشتر روی ایده ضبط انقلابی اراضی ملاکین و غیره تکیه مینماید و حال آنکه «اقلیت» میخواهد مطالبه رفرم های دموکراتیک دولتی و اداری را پایه تبلیغات خود قرار دهد».

سرانجام «آسوباژدنیه» متن یکی از قطعنامه های منشویکی را از شماره ۱۰۰ «ایسکرا» نقل مینماید که ماده عمده آن اینست: «نظر به اینکه در زمان حاضر کار مخفی به تنهایی، شرکت توده را در زندگی حزبی بحد کافی تأمین نمی کند و تا اندازه ای هم خود توده را در نقطه مقابل حزب، که یک تشکیلات مخفی است، قرار میدهد لذا این سازمان باید هدایت مبارزه حرفه ای کارگری را بر زمینه علنی بعهده بگیرد و این مبارزه را کاملاً با وظائف سوسیال دموکراتیک

مرتبط سازد». درباره این قطعنامه «آسوباژدنیه» اعلام میدارد که: «ما به این قطعنامه بعنوان غلبه عقل سلیم و بعنوان روشن شدن موضوع تاکتیک برای قسمت معینی از حزب سوسیال دموکرات صمیمانه شادباش میگوئیم».

اکنون خواننده با تمام نکات اصلی قضاوت‌های «آسوباژدنیه» آشنائی دارد. البته اشتباه عظیمی بود اگر تصور میرفت قضاوت‌ها درست است یعنی اینکه با حقیقت عینی مطابقت دارد. هر سوسیال دموکرات در هر قدم سهولت اشتباهات آنرا می‌یابد. ساده لوحی بود اگر فراموش میشد که این قضاوت‌ها سراپا با منافع و نظریات بورژوازی لیبرال آغشته شده و از این لحاظ کاملاً مغرضانه بوده و از تمایلات خاصی ناشی میشود. این قضاوت‌ها نظریات سوسیال دموکراسی را همانگونه منعکس می‌سازند که آئینه مقعر یا محدب اشیاء را منعکس می‌سازد. ولی اشتباهی عظیمتر بود اگر فراموش میشد که بالاخره این قضاوت‌هایی که بورژوا مابانه تحریف شده انعکاسی است از منافع واقعی بورژوازی که بدون شک بمثابة یک طبقه بخوبی میفهمد چه تمایلاتی در داخل سوسیال دموکراسی بحال وی یعنی بورژوازی سودمند و نزدیک و آشنا و خوش آیند است و چه تمایلاتی زیان بخش و دور و بیگانه و ناخوش آیند. فیلسوف یا نویسنده بورژوازی هیچگاه نظریات سوسیال دموکراسی را، خواه منشویکی باشد و خواه بلشویکی صحیحاً درک نخواهد کرد. ولی اگر این نویسنده ولو اندکی فهیم باشد آنوقت غریزه طبقاتیش او را فریب نخواهد داد و ماهیت اهمیتی را که این یا آن جریان در داخل سوسیال دموکراسی برای بورژوازی دارد، ولو آنرا تحریف هم بکند، همیشه صحیح درک خواهد نمود. بدینمناسبت شایسته است که غریزه طبقاتی دشمن ما و قضاوت طبقاتی وی همیشه مورد توجه کاملاً جدی هر پرولتر آگاه قرار گیرد.

حال ببینیم غریزه طبقاتی بورژوازی روس با زبان «آسوباژدنیه» ای‌ها به ما چه میگوید؟ این غریزه در کمال صراحت رضایت خود را از تمایلات «ایسکرا»ی نو اظهار میدارد و آنرا بمناسبت واقع بینی (رالیسم)، هشیاری غلبه عقل سلیم، جدی بودن قطعنامه‌ها، روشن شدن تاکتیک، عملی بودن و غیره میستاید، - و از تمایلات کنگره سوم اظهار عدم رضایت نموده و آنرا بمناسبت محدودیت، انقلابی گری، شورش طلبی، نفی و صلح و مصالحه‌های عملاً مفید و غیره تقبیح مینماید، غریزه طبقاتی بورژوازی اتفاقاً آن چیزی را به وی تلقین میکند که بکرات با دقیقترین مدارک در مطبوعات ما به ثبوت رسیده است و آن اینکه: نو ایسکرائیها جناح اپورتونیست و مخالفین آنها جناح انقلابی سوسیال دموکراسی معاصر روسیه را تشکیل میدهند. لیبرالها نمیتوانند از تمایلات اولی تمجید و تمایلات دومی را تقبیح نکنند. لیبرالها، که ایدئولوگ‌های بورژوازی هستند، بخوبی میفهمند که «عملی بودن، هشیاری و جدی بودن» طبقه کارگر، یعنی محدود بودن عملی میدان فعالیت وی در چهار دیوار سرمایه داری و رفرم و مبارزه حرفه‌ای و غیره بحال بورژوازی سودمند است. چیزی که برای بورژوازی خطرناک و وحشت آور است «محدودیت

انقلابی» پرولتاریا و کوششی است که پرولتاریا بمقتضای وظائف طبقاتی خود برای ایفای نقش رهبری در انقلاب همگانی روس بعمل می آورد.

این که معنی کلمه «واقع بینی» از نقطه نظر آسوباژدنیه واقعاً چنین است موضوعیست که در ضمن از طرزی که سابقاً «آسوباژدنیه» و آقای استرووه آنرا استعمال میکردند مشهود میگردد خود «ایسکرا» نتوانست اعتراف نکند که از نظر «آسوباژدنیه» معنی «واقع بینی» چنین است. مثلاً مقاله ایرا که تحت عنوان «وقت است!» در ضمیمه شماره ۷۳ - ۷۴ «ایسکرا» درج شده بود بخاطر آورید. نویسندۀ این مقاله (نماینده پیگیر نظریات «منجلا» در کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه) صاف و پوست کنده عقیده خود را اظهار میکند و میگوید: «آکیمف در کنگره بیشتر نقش شبیح اپورتونیسیم را بازی کرد تا نماینده واقعی آنرا». و هیئت تحریریه «ایسکرا» فوراً مجبور شد گفته نویسندۀ مقاله «وقت است!» را اصلاح کند و تبصره ای بدینمضون بنویسد: «با این عقیده نمیشود موافقت نمود. در نظریات رفیق آکیمف راجع به مسائل برنامه نقش اپورتونیسیم آشکارا دیده میشود و اینموضوع را منقد «آسوباژدنیه» نیز تصدیق مینماید بدینطریق که در یکی از شماره های اخیر خود متذکر میگردد که رفیق آکیمف به خط مشی «واقع بینانه» - بخوان: رویزیونیستی، - گرویده است».

پس «ایسکرا» خود بخوبی میدانند که «واقع بینی» از نظر «آسوباژدنیه» همان اپورتونیسیم است و لاغیر. حال اگر «ایسکرا» که به «واقع بینی لیبرالی» حمله میکند (شماره ۱۰۲ «ایسکرا») اکنون در باره اینموضوع سکوت اختیار مینماید که چگونه لیبرالها ویرا بخاطر واقع بینی اش ستوده اند، همانا علت این سکوت اینستکه این ستودن ها تلختر از هر مذمتی است. این ستودن ها (که تصادفاً و برای اولین بار از طرف «آسوباژدنیه» اظهار نشده است) در حقیقت اثباتی است بر خویشاوندی واقع بینی لیبرالی با آن تمایلات موجوده در «واقع بینی» (بخوان: اپورتونیسیم) سوسیال دموکراتیک که در تمام قطعنامه های نو ایسکرائیها بعلت اشتباه آمیز بودن سرپای خط مشی تاکتیکی آنان رسوخ نموده است.

در حقیقت امر اکنون دیگر بورژوازی روسیه ناپیگیری و خود غرضی اش را در انقلاب «همگانی» چه بوسیله استدلالهای آقای استرووه، چه بوسیله سرپای لحن و کلیه مضامین همه جراید لیبرالی و چه بوسیله چگونگی اقدامات سیاسی جمیع زمستویست ها و روشنفکران و بطور کلی انواع طرفداران آقایان تروبتسکوی، پترونکوویچ، رودیچف و شرکاء کاملاً آشکار نموده است. البته بورژوازی همیشه بطور دقیق قضایا را درک نمی کند، ولی به حکم غریزه طبقاتی بطور کلی به این موضوع بسیار خوب پی میبرد که گرچه پرولتاریا و «مردم» از یک طرف برای انقلاب وی بمشابه طعمه توپ و همچون پتکی بر ضد حکومت مطلقه مفیدند ولی از طرف دیگر پرولتاریا و دهقانان انقلابی در صورت نیل به «پیروزی قطعی بر تزاریسیم» و پایان رساندن انقلاب دموکراتیک بی نهایت برای وی خطرناکند. از این رو بورژوازی تمام قوا و تلاشش متوجه آنستکه پرولتاریا به

ایفاء نقش «محبوبانه ای» در انقلاب اکتفا نماید و با احتیاط تر، عملی تر و واقع بین تر باشد و فعالیتش از این اصل ناشی شود که: «مبادا بورژوازی برمد».

روشنفکران بورژوا بخوبی میدانند قادر به معدوم ساختن جنبش کارگری نیستند و باینجهت هم بهیچوجه به مخالفت با جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر نمیخیزند، - خیر آنها حتی انواع و اقسام آزادی اعتصاب و مبارزه مؤدبانه طبقاتی را میستایند ولی جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی را بشیوه برنتانف یا هیرش - دونکر(۱۲۶) درک نمیکنند. بعبارت دیگر آنها کاملاً حاضرند حق آزادی اعتصاب و تشکیل اتحادیه را (که اکنون عملاً خود کارگران تقریباً آنرا بدست آورده اند) بعنوان «گذشت» به کارگران بدهند فقط بشرط اینکه کارگران از «شورش طلبی» از «انقلابی گری محدود»، از خصومت نسبت به «صلح و مصالحه های عملاً مفید»، از ادعا و کوشش برای اینکه نقش مبارزه طبقاتی خود یعنی نقش پیگیری پرولتاریائی و قطعیت پرولتاریائی و «ژاکوبینیسم پلب منشانه» را بر چهره «انقلاب همگانی روس» بگذارند صرفنظر نمایند. بدینجهت روشنفکران بورژوا در سراسر روسیه به هزاران شیوه و تمهید - بوسیله کتب* (* مراجعه شود به کتاب پروکوپویچ: «مسئله کارگر در روسیه»)، سخنرانی ها، نطقها، مصاحبات و غیره و غیره - با تمام قوا میکوشند اندیشه هشیاری محتاطانه (بورژوازی)، عملی بودن (لیبرالی)، واقع بینی (اپورتونیستی) مبارزه طبقاتی (بشیوه برنتانف)، اتحادیه های کارگری (بشیوه هیرش - دونکر) و غیره را به کارگران تلقین نمایند. این دو شعار اخیر بخصوص برای بورژواهای حزب «دموکرات مشروطه طلب» یا «آسوباژدنیه» مساعد است زیرا صورت ظاهر آنها با شعارهای مارکسیستی جور می آید و با اندکی مسکوت گذاردن و کمی تحریف سهولت میتوان آنها را با شعارهای سوسیال دموکراتیک مخلوط نموده و حتی گاهی بجای شعارهای سوسیال دموکراتیک جا زد. مثلاً روزنامه علنی لیبرالی «راس وت» (که ما سعی میکنیم در موقع مقتضی مفصلاً با خوانندگان روزنامه «پرولتاری» در باره آن صحبت کنیم) اغلب چنان مطالب «شجاعانه ای» در باره مبارزه طبقاتی، امکان فریب پرولتاریا توسط بورژوازی، جنبش کارگری، فعالیت مبتکرانه پرولتاریا و غیره و غیره میگوید که خواننده بی دقت و کارگر رشد نیافته سهولت ممکن است «سوسیال دموکراتیسم» آن را سکه کامل عیار حساب کند. حال آنکه در حقیقت این چیزی نیست جز نسخه بدل بورژوائی سوسیال دموکراتیسم و تحریف و تخطئه اپورتونیستی مفهوم مبارزه طبقاتی.

اساس تمام این تقلب عظیم بورژوائی را (عظیم از لحاظ وسعت تاثیر در توده ها) تمایلی تشکیل میدهد که هدف آن اینستکه جنبش کارگری را تا درجه جنبشی که بیشتر اتحادیه ای باشد تنزل دهد، آنرا از سیاست مستقل (یعنی سیاست انقلابی که هدف آن دیکتاتوری دموکراتیک است) دور نگاه دارد و «بوسیله ایده مبارزه طبقاتی در ذهن آنها، یعنی کارگران پرده ای به روی ایده انقلاب همگانی روس بکشد».

بطوریکه خواننده مشاهده مینماید ما فرمول «آسوباژدنیه» را وارونه کردیم. این یک فرمول

درخشانی است که بطرز درخشانی دو نظر یعنی نظر بورژوازی و نظر سوسیال دموکراتیک را در باره نقش پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک، بیان مینماید. بورژوازی میخواهد جنبش پرولتاریا را فقط به جنبش حرفه ای منحصر نماید و از اینراه بوسیله «ایده مبارزه طبقاتی (بشیوه برتائف) در ذهن وی پرده ای به روی ایده انقلاب همگانی روس بکشد» یعنی کاملاً مطابق با روح نویسندگان برنشتینی "Gredo" رفتار کند که بوسیله ایده جنبش «صرفاً کارگری» در ذهن کارگران پرده ای به روی ایده مبارزه سیاسی میکشیدند. ولی سوسیال دموکراسی برعکس میخواهد مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تا نیل به شرکت رهبری کننده وی در انقلاب همگانی روس تکامل دهد یعنی این انقلاب را به دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان برساند.

بورژوازی به پرولتاریا میگوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است. باینجهت تو بمشابه یک طبقه خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفا کنی، — باید بنام «عقل سلیم» عمده توجه خود را به اتحادیه های حرفه ای و علنی نمودن آنان معطوف داری — باید همانا این اتحادیه های حرفه ای را «مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل خود» محسوب داری، — باید در لحظه انقلابی اکثراً قطعنامه هائی «جدی» از قبیل قطعنامه های «ایسکرای» نو تنظیم نمائی، باید رفتارت در مورد قطعنامه هائی که «نسبت به لیبرالها حسن نظر بیشتری دارد» با احتیاط باشد، — باید رهبرانی را ترجیح دهی که میخواهند «رهبران عملی جنبش سیاسی واقعاً موجود طبقه کارگر باشند»، — باید «عناصر واقع بین جهان بینی مارکسیسم را حفظ کنی» (اگر، متأسفانه، «احکام اکید» این شریعت «غیر علمی» در تو سرایت کرده باشد).

سوسیال دموکراسی به پرولتاریا میگوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است — باینجهت تو باید بمشابه پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها به جدیترین طرزی در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آنرا نیز بعهده خود گیری. باینجهت تو نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و بخصوص به مفهوم یک جنبش حرفه ای محدود نمائی بلکه برعکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را بحدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظائف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی روس، بلکه وظائف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در بر گیرد. باینجهت تو بدون اینکه جنبش حرفه ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع نمائی، باید در عصر انقلاب — وظائف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را بمشابه یگانه طرق نیل به پیروزی کامل مردم بر تزارسیم و بکف آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی سیاسی در درجه اول اهمیت قرار دهی.

ذکر اینموضوع دیگر زائد است که قطعنامه های نو ایسکرائیها در نتیجه «خط مشی» غلط خود چه روش نیمه کاره و ناپیگیر و طبعاً مورد پسند بورژوازی در مورد این مسئله اتخاذ کرده است.

رفیق مارتینف

حال به مقالاتی که مارتینف در شماره های ۱۰۲ و ۱۰۳ «ایسکرا» نوشته است بپردازیم. بخودی خود واضح است که ما به تلاشهایی که مارتینف بعمل می آورد برای اینکه ثابت کند تفسیر ما درباره یک سلسله از گفته های انگلس و مارکس نادرست و تفسیر او درست است پاسخی نخواهیم داد. این تلاشها بقدری غیر جدی، طفره های مارتینف آنقدر آشکار و مسئله بقدری واضح است که مکث روی آن برای یکبار دیگر خالی از لطف است. هر خواننده فکوری خود از نیرنگهای ناشیانه ای که مارتینف در تمام جریان بحث برای استتار عقب نشینی خود بکار برده است بسهولت سر در می آورد، بخصوص پس از اینکه ترجمه متن کامل جزوه انگلس موسوم به «باکونیست ها گرم کارند» و ترجمه متن کامل جزوه مارکس موسوم به «پیام هیئت مدیره اتحادیه کمونیستها» مورخه مارس ۱۸۵۰ که توسط عده ای از کارکنان روزنامه «پرولتاری» تهیه شده است منتشر گردد. تنها یک نقل قول از مقاله مارتینف کافی است تا عقب نشینی ویرا برای خواننده آشکار سازد.

مارتینف در شماره ۱۰۳ می نویسد: «ایسکرا» «تصدیق میکند» که «استقرار حکومت موقت یکی از طرق ممکن و صلاح تکامل انقلاب است ولی صلاح بودن شرکت سوسیال دموکراتها را در حکومت موقت بورژوازی نفی میکند تا بعداً تمام دستگاه دولتی را بمنظور انقلاب سوسیال دموکراتیک بکف آورد». بدیگر سخن: «ایسکرا» اکنون به بیمعنی بودن کلیه ترس و وحشت خود در باره مسئولیت حکومت موقت در قسمت خزانه داری و بانکها و در باره خطر و عدم امکان در دست گرفتن امور «زندانها» و غیره اعتراف نموده است. ولی «ایسکرا» کمافی السابق دچار آشفته فکری است زیرا دیکتاتوری دموکراتیک را با دیکتاتوری سوسیالیستی مخلوط مینماید. این یک آشفته فکری ناگزیر است که برای پوشش هنگام عقب نشینی بکار می رود.

ولی مارتینف در بین آشفته فکران «ایسکرا»ی نو دارای این وجه تمایز است که در آشفته فکری مقام اول را احراز مینماید و اگر چنین اصطلاحی جائز باشد آشفته فکر با قریحه است. او در نتیجه جوش و تقلاهای خود برای «عمیق کردن» مسئله، دچار آشفته فکری میگردد و تقریباً همیشه در جریان «تعقل» خود به فرمولبندیهای تازه ای میرسد که تمام کذب خط مشی مورد پیروی او را بطرز شگرفی روشن میسازد. بیاد بیاورید که چگونه او در دوره اکونومیسم گفته های پلخانف را «عمیق کرد» و فرمول «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» را کشف نمود. مشکل بتوان در تمام مطبوعات اکونومیست ها عبارتی را پیدا کرد که بهتر از این بتواند تمام جنبه قلبی این خط مشی را بیان کند. اکنون نیز همینطور است مارتینف مجدانه به «ایسکرا»ی

نو خدمت میکند و تقریباً هر بار که قلم بدست میگیرد مدرک جدید و شگرفی برای اثبات قلبی بودن خط مشی «ایسکرا»ی نو در اختیار ما میگذارد. در شماره ۱۰۲ میگوید که لنین «به طرز نامشهودی مفهوم دیکتاتوری و انقلاب را با یکدیگر جا زده است» (ص ۳ - ستون ۲).

در حقیقت تمام اتهامات نوایسکرائیها بر ضد ما در اتهام مزبور خلاصه میشود. و چقدر ما از مارتینف بخاطر این اتهام متشکریم! او با این فرمول اتهامی خود چه خدمت پرارزشی در مبارزه با خط مشی «نو ایسکرا» به ما میکند! واقعاً هم که ما باید از هیئت تحریریه «ایسکرا» خواهش کنیم که برای «عمیق کردن» حملات علیه «پرولتاری» و بیان «واقعاً اصولی» این حملات مارتینف را بیشتر بر ضد ما بمیدان بفرستد. زیرا هر چه مارتینف برای اصولی بودن استدلال خود بیشتر بکوشد بهمان نسبت نتیجه ایکه میگیرد بدتر است، بهمان نسبت نواقص خط مشی «ایسکرا»ی نو را واضحتر نشان میدهد و بهمان نسبت بیشتر موفق به عملی نمودن شیوهٔ تعلیم و تربیتی مفیدی در مورد خود و رفقای خود میگردد: *reductio ad absurdum* (اصول «ایسکرا»ی نو را به مهملات میرساند).

«وپریود» و «پرولتاری» مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر «جا میزنند». «ایسکرا» مایل به چنین «جا زدنی» نیست. درست همینطور است، رفیق مارتینف محترم! شما سهواً حقیقت بزرگی را بیان کردید. شما با فرمول تازهٔ خود این تز ما را تأیید کردید که «ایسکرا» در انقلاب نقش دنباله روی را بازی میکند و در مورد فرمولبندی وظائف انقلاب بسوی خط مشی «آسوابازدنیه» انحراف می یابد ولی «وپریود» و «پرولتاری» شعارهایی میدهند که انقلاب دموکراتیک را به جلو سوق میدهد.

رفیق مارتینف، آیا این موضوع برای شما قابل درک نیست؟ نظر به اهمیت مسئله ما سعی میکنیم آنرا بتفصیل برای شما توضیح دهیم.

یکی از نمودارهای جنبهٔ بورژوازی انقلاب دموکراتیک آنست که یک سلسله از طبقات، گروهها و قشرهای اجتماعی که کاملاً طرفدار مالکیت خصوصی و اقتصاد کالائی هستند و توانائی خروج از این چهار دیوار را ندارند، بحکم شرایط محیط به بیهودگی حکومت مطلقه و بطور کلی تمام رژیم سرواژ معترف شده و به شعار آزادی می پیوندند. در جریان این عمل جنبهٔ بورژوازی این آزادی که مورد مطالبه «جامعه» بوده و مالکین و سرمایه داران بوسیلهٔ سیلی از سخن (و فقط سخن!) از آن مدافعه مینمایند با وضوحی هر چه بیشتر آشکار میشود. در عین حال اختلاف اساسی بین مبارزهٔ کارگری و مبارزهٔ بورژوازی در راه آزادی و بین دموکراتیسم پرولتاریائی و لیبرالی نیز روز بروز نمایانتر میگردد. طبقهٔ کارگر و نمایندگان آگاه آن به پیش میروند و این مبارزه را نیز به پیش می برند و نه فقط از سرانجام دادن به آن ترسی ندارند بلکه میکوشند آنرا از آخرین حد انقلاب دموکراتیک نیز دورتر برند. بورژوازی که ناپیگیر و خود غرض است شعارهای آزادی را فقط بطور ناقص و از روی ریا می پذیرد. هرگونه کوششی که هدفش این باشد که بوسیلهٔ یک حد

فاصل خاص و یا تنظیم «مواد» مخصوصی (از قبیل مواد قطعنامه استاروور یا کنفرانس چپها) حدودیرا تعیین کند که از پس آن دیگر این ریاکاری دوستان بورژوازی آزادی و یا اگر بهتر بخواهید خیانت دوستان بورژوا به آزادی شروع میشود، ناگزیر محکوم به عدم موفقیت است. زیرا بورژوازی، که بین دو آتش (حکومت مطلقه و پرولتاریا) قرار گرفته است، قادر است به هزاران شیوه و تمهید خط مشی و شعارهای خود را عوض کند، گاه یک گز بر است و گاه یک گز به چپ برود. چانه بزند و ولالی کند. وظیفه دموکراتیسم پرولتاریائی اختراع اینگونه «مواد» بیروح و بیجان نیست بلکه عبارت است از انتقاد خستگی ناپذیر از اوضاع سیاسی تکامل یابنده و افشای ناپیگیری و آن خیانت های تازه به تازه بورژوازی که پیش بینی آنها قبلاً ممکن نیست.

چنانچه با تاریخ نوشته های سیاسی آقای استرووه در مطبوعات غیر علنی و به تاریخ جنگ سوسیال دموکراسی با وی نظری بیافکنید آشکارا خواهید دید که سوسیال دموکراسی، این مدافع آتشین دموکراتیسم پرولتاریائی، وظایف نامبرده را انجام داده است. آقای استرووه کار را از شعار صد در صد شیپف مآبانه یعنی از شعار «حقوق و زمستوای پر قدرت» شروع کرد (رجوع شود به مقاله من در «زاریا» تحت عنوان «تعقیب کنندگان زمستوا و آنیبال های ضد لیبرالیسم») * رجوع شود به جلد پنجم کلیات، چاپ چهارم روسی، ص ۱۹-۶۵. ه. ت. سوسیال دموکراسی او را افشا ساخت و بسوی برنامه مشخص مشروطه خواهانه راند. وقتی که این «راندن ها» در نتیجه سیر بویژه سریع حوادث انقلابی مؤثر واقع شد، آنوقت سمت مبارزه متوجه مسئله بعدی دموکراتیسم گردید و آن اینکه مشروطیت بطور کلی، کافی نیست و حتماً باید با حق انتخاب همگانی، مستقیم و متساوی و رأی مخفی توأم باشد. وقتی ما این موضع جدید «دشمن» (یعنی قبول حق انتخاب همگانی از طرف انجمن آسوباژدنیه) را نیز «تصرف کردیم» به یورش خود ادامه داده و شروع به افشاء ریاکاری و کذب سیستم دو مجلسی نمودیم و به اثبات اینموضوع پرداختیم که آسوباژدنیه ای ها حق انتخاب همگانی را بطور ناقصی قبول دارند و همچنین از روی سلطنت طلبی آنان نشان دادیم که دموکراتیسم آنها جنبه دلال منشانه دارد و این اعضاء «آسوباژدنیه»، این قهرمانان کیسه پول، منافع انقلاب کبیر روس را بمعرض بیع و شری گذارده اند.

سرانجام، سرسختی وحشیانه حکومت مطلقه، پیشرفت عظیم جنگ داخلی و لاعلاجی آن موقعیتی که سلطنت طلبان - روسیه را بدان کشانده اند، جامدترین مغزها را نیز بحرکت آورد. انقلاب یک واقعیت مسلم میشد دیگر لازم نبود شخص انقلابی باشد تا وجود انقلاب را تصدیق نماید. حکومت مطلقه عملاً در برابر انظار همه متلاشی شده و میشود. همانطور که یک لیبرال (آقای گره دسکول) در مطبوعات علنی صحیحاً متذکر گردید در مقابل این حکومت عملاً یک محیط نافرمانی بوجود آمده است. حکومت مطلقه با وجود تمام قدرت ظاهریش ناتوان از کار در آمد، حوادث انقلاب تکامل یابنده، صاف و ساده به کنار افکندن این پیکر طفیلی که زنده زنده در حال فساد و گندیدن بود پرداخت. بورژوا لیبرالها که مجبور بودند شالوده فعالیت خود را (یا

بعبارت صحیحتر سوداگری سیاسی خود را) بر زمینه یک چنین مناسباتی که عملاً در حال بوجود آمدن است بگذارند، شروع بدرک ضرورت تصدیق انقلاب نمودند. آنها نه برای آنکه انقلابی هستند بلکه با وجود انقلابی نبودن این کار را می کنند. آنها به حکم ضرورت و برخلاف اراده خود این کار را می کنند، در حالیکه با قلبی آکنده از خشم و کین ناظر کامیابیهای انقلاب هستند و حکومت مطلقه را که مایل به معامله نبوده و خواهان مبارزه حیاتی و مماتی است به انقلابیگری متهم مینمایند. این سوداگران فطری از مبارزه و انقلاب نفرت دارند ولی جریان اوضاع آنها را وادار میکند بر موضع انقلاب تکیه نمایند زیرا موضع دیگری برای اتکاء ندارند.

ما ناظر یک صحنه فوق العاده عبرت انگیز و فوق العاده مضحکی هستیم روسپیان لیبرالیسم بورژوازی میکوشند خود را با کسوت انقلابیگری بیارایند. کارکنان «آسوباژدنیه» هم – risum teneatis, amici!*) دوستان خنده خود را نگاه دارید!) – دیگر شروع کرده اند بنام انقلاب صحبت کنند! اینها اطمینان میدهند که «از انقلاب نمیترسند» (آقای استرووه در شماره ۷۲ «آسوباژدنیه»!!! کارکنان «آسوباژدنیه» مدعی آن هستند که «در رأس انقلاب قرار گیرند»!!!

این یک پدیده فوق العاده پرمعناییست که تنها نشانه پیشرفت لیبرالیسم بورژوازی نبوده بلکه بیشتر پیشرفت و موفقیت های واقعی و عیان جنبش انقلابی را نشان میدهد که وادار کرده است بوجودش معترف شوند. حتی بورژوازی نیز شروع به احساس اینموضوع کرده است که طرفداری از انقلاب با صرفه تر است و این نشان میدهد که تا چه حدی موقعیت حکومت مطلقه متزلزل شده است. ولی از طرف دیگر، این پدیده که نشانه ایست از ارتقاء تمامی جنبش به مدارج جدید و عالیت در عین حال وظائف جدید و عالی تری را نیز در مقابل ما میگذارد. تصدیق انقلاب از طرف بورژوازی، اعم از اینکه فلان یا بهمان ایدئولوگ بورژوازی شخصاً هم با وجدان باشد، نمیتواند صادقانه باشد. بورژوازی نمیتواند خود غرضی ناپیگیری، سوداگری و نیرنگ های پست ارتجاعی خود را در این عالیتترین مرحله جنبش نیز وارد نکند. ما اکنون باید نزدیکترین وظایف مشخص انقلاب را از نقطه نظر برنامه و بمنظور تکامل برنامه خود بنحو دیگری تنظیم نمائیم. آنچه دیروز کافی بود امروز کافی نیست. شاید دیروز مطالبه تصدیق انقلاب بعنوان یک شعار پیشرو دموکراتیک کافی بود. ولی اکنون دیگر این کافی نیست. انقلاب حتی آقای استرووه را وادار کرده است آنرا برسمیت بشناسد. اکنون از طبقه پیشرو خواسته میشود که مضمون واقعی وظایف مبرم و تأخیر ناپذیر این انقلاب را دقیقاً معین نماید. آقایان استرووه ها در همان حال که انقلاب را برسمیت میشناسند باز و باز مانند الاغ گوش های خود را تیز میکنند و همان نغمه قدیمی را در باره اینکه ممکنست از طریق مسالمت آمیز کار را به سرانجام خود رساند و درباره اینکه نیکلا آقایان کارکنان «آسوباژدنیه» را به حکومت دعوت کند و غیره و غیره ساز مینمایند. آقایان کارکنان «آسوباژدنیه» انقلاب را برسمیت میشناسند تا بدینوسیله با خطر کمتری، از این انقلاب بمنفع خود استفاده نمایند و به آن خیانت ورزند. وظیفه ما اکنون اینستکه به پرولتاریا و به تمام

مردم نشان دهیم که شعار «انقلاب» کافی نیست و باید مضمون واقعی انقلاب بطور روشن، صریح، پیگیر و قطعی تعریف شود. و اما این تعریف شامل یگانه شعاری است که می تواند «پیروزی قطعی» انقلاب را بطرز صحیحی بیان کند و آن – شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است.

سوء استفاده از کلمات در سیاست عادی ترین پدیده هاست. مثلاً هم طرفداران لیبرالیسم بورژوازی انگلستان بارها خود را «سوسیالیست» نامیده اند (هارکورت گفت که «ما اکنون همه سوسیالیست هستیم» – "We all are socialists now") و هم طرفداران بیسمارک و هم انصار پاپ لئون سیزدهم. کلمه «انقلاب» هم کاملاً برای سوء استفاده مناسب است و در مرحله معینی از تکامل جنبش این سوء استفاده ناگزیر است. هنگامیکه آقای استرووه شروع کرد بنام انقلاب سخن گوید ما بی اختیار بیاد تی ییر افتادیم. چند روز قبل از انقلاب فوریه این ناقص الخلقه مهیب، این کامل ترین مظهر خیانت پیشگی سیاسی بورژوازی نزدیکی طوفان خلق را احساس نمود. آنگاه از تریبون پارلمان اعلام داشت که من متعلق به حزب انقلابم! (رجوع شود به کتاب مارکس موسوم به «جنگ داخلی در فرانسه»). معنای سیاسی گرویدن «آسویاژدنیه» به حزب انقلاب تمام و کمال با این «گرویدن» تی ییر همانند است. هنگامیکه تی ییرهای روس تعلق خود را به حزب انقلاب اعلام داشتند این بدان معنا بود که شعار انقلاب دیگر کافی نیست و از هیچ چیز معینی سخن نمیگوید و هیچ وظیفه ایرا معین نمیکند، زیرا انقلاب صورت واقعیت یافته و ناهمگون ترین عناصر بسوی آن روآور شده اند.

در حقیقت به بینیم که انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم یعنی چه؟ از نقطه نظر مارکسیسم انقلاب یعنی در هم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظه معینی موجب ورشکستگی آن شده است. تضاد حکومت مطلقه با تمام نظام روسیه سرمایه داری و با تمام نیازمندی های رشد بورژوا دموکراتیک آن، حکومت مطلقه را اکنون با ورشکستگی شدیدی مواجه نموده و به نسبت زمانی که این تضاد مصنوعاً بر پای مانده بر شدت این ورشکستگی هم افزوده شده است. روبنا از هر طرف شکاف برداشته، تاب مقاومت را از دست داده و دچار ضعف گردیده است. مردم خودشان به توسط نمایندگان طبقات و گروههای گوناگون بساختن روبنای جدیدی برای خود پرداخته اند. در لحظه معینی از تکامل، بیهوده بودن روبنای قدیمی بر همگان معلوم میشود. انقلاب را همه برسمیت میشناسند. اکنون وظیفه اینستکه تصریح شود چه طبقات بخصوصی باید روبنای جدید را بسازند و همانا چگونه بسازند. بدون چنین تصریحی، شعار انقلاب در لحظه فعلی شعاری پوچ و بیمضمون خواهد بود، زیرا ضعف حکومت مطلقه، هم شاهزادگان بزرگ را «انقلابی» میکند و هم روزنامه «ماسکوسکیه و دومستی» را! بدون چنین تصریحی درباره وظائف پیشرو دموکراتیک طبقه پیشرو جای سخنی هم نخواهد بود. و اما این تصریح عبارتست از شعار دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان. این شعار، هم طبقاتی را

معین میکند که «سازندگان» جدید روبنای جدید میتوانند و باید به آنها اتکاء نمایند، و هم خصلت این روبنا را (دیکتاتوری «دموکراتیک» که از دیکتاتوری سوسیالیستی متمایز است) و هم شیوه ساختمان آنرا (بشیوه دیکتاتوری یعنی سرکوب قهری مقاومت قهری و نیز مسلح ساختن طبقات انقلابی مردم). هر کس که اکنون این شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک یعنی شعار ارتش انقلابی و دولت انقلابی و کمیته های انقلابی دهقانان را برسمیت نشناسد، _ یا وظائف انقلاب را مطلقاً درک نمیکند و قادر نیست وظائف جدید و عالی تر آنرا که ناشی از مقتضیات لحظه فعلی است تعیین کند و یا اینکه مردم را میفریبد، به انقلاب خیانت میکند و شعار «انقلاب» را مورد سوء استفاده خود قرار میدهد.

مورد اول _ رفیق مارتینف و دوستان او. مورد دوم _ آقای استرووه و تمام حزب زمستوائی «دموکرات مشروطه طلب».

رفیق مارتینف بقدری سریع الانتقال و باهوش بود که اتهام مربوط به «جا زدن» مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را درست هنگامی بمیان آورد که تکامل انقلاب ایجاب میکرد بوسیله شعار دیکتاتوری وظائف آن تعیین گردد! باز هم بدبختی گریبانگیر رفیق مارتینف شد و دچار دنباله روی گردید، در پله ماقبل آخر گیر کرد و با کارکنان «آسوباژدنیه» در یک سطح قرار گرفت، زیرا اینموضوع که «انقلاب» را برسمیت میشناسد (در گفتار) و در عین حال نمیخواهند دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان (یعنی انقلاب در کردار) را برسمیت بشناسند، اکنون درست با خط مشی سیاسی «آسوباژدنیه» یعنی با منافع بورژوازی لیبرال سلطنت طلب مطابقت دارد. بورژوازی لیبرال اکنون بتوسط آقای استرووه بر له انقلاب اظهار نظر میکند. پرولتاریای آگاه بتوسط سوسیال دموکراتهای انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را طلب میکند. آنوقت در اینجا خردمندی از «ایسکرا»ی نو خود را داخل بحث میکند و فریاد میزند: بخود اجازه ندهید مفهوم انقلاب و دیکتاتوری را با یکدیگر «جا بزیند»! خوب مگر این صحیح نیست که قلابی بودن خط مشی نو ایسکرائیها آنها را محکوم میکند دائماً بدنبال خط مشی «آسوباژدنیه» روان باشند.

ما نشان دادیم که اعضاء «آسوباژدنیه» پله به پله از نردبان شناسائی دموکراتیسم بالا میروند (البته در نتیجه راندهای سوسیال دموکراسی که محرک آنها بود). مسئله مورد مشاجره ما با آنها ابتدا این بود: اصل شیپفی (حقوق و زمستوائی پرقدرت) یا اینکه مشروطه طلبی؟ سپس این بود: انتخابات محدود یا اینکه حق انتخاب همگانی؟ پس از آن چنین بود: تصدیق انقلاب یا اینکه معامله دلالانه با حکومت مطلقه؟ و بالاخره اکنون این است: تصدیق انقلاب بدون دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان یا اینکه تصدیق خواست دیکتاتوری این طبقات در انقلاب دموکراتیک؟ ممکن و محتمل است که آقایان کارکنان «آسوباژدنیه» (اعم از اینکه امروزی ها باشند یا اخلاف آنها در جناح چپ دموکراسی بورژوازی) یک پله دیگر هم بالا بروند یعنی به مرور زمان (شاید تا موقعی که رفیق مارتینف باز یک پله بالا برود) شعار دیکتاتوری را نیز برسمیت بشناسند. اگر

انقلاب روس با احراز موفقیت به پیش برد و به پیروزی قطعی منجر گردد ناگزیر همینطور هم خواهد شد. آیا در اینصورت خط مشی سوسیال دموکراسی چگونه خواهد بود؟ پیروزی کامل انقلاب فعلی پایان انقلاب دموکراتیک و آغاز مبارزه قطعی در راه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. اجرای خواست های دهقانان معاصر، قلع و قمع کامل ارتجاع، بکف آوردن جمهوری دموکراتیک نیز پایان قطعی انقلابی بودن بورژوازی و حتی خرده بورژوازی و آغاز مبارزه واقعی پرولتاریا در راه سوسیالیسم خواهد بود. هر چه انقلاب دموکراتیک کاملتر باشد بهمان نسبت این مبارزه جدید با سرعت، وسعت، پاکیزگی و قطعیت بیشتری گسترش خواهد یافت. شعار دیکتاتوری «دموکراتیک» خود مبین جنبه محدود تاریخی انقلاب فعلی و ضرورت مبارزه جدیدیست که باید بر زمینه نظامات جدید بمنظور رهائی کامل طبقه کارگر از قید هر گونه ستم و استثمار بعمل آید. بدیگر سخن: وقتی بورژوازی دموکرات یا خرده بورژوازی یک پله دیگر بالا برد، وقتی که نه تنها انقلاب بلکه پیروزی کامل انقلاب واقعیتی گردد، _ آنوقت ما (شاید با فریادهای موحشی از طرف مارتینف های جدید آینده) شعار دیکتاتوری دموکراتیک را با شعار دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا، یعنی انقلاب کامل سوسیالیستی، «جا خواهیم زد».

۳. تصویر عوامانه و بورژوا مابانه دیکتاتوری

و نظر مارکس نسبت به آن

مرینگ در توضیحات خود در باره مجموعه مقالاتیکه مارکس در سال ۱۸۴۸ در «روزنامه جدید رن» نوشته و او آنها را استخراج و منتشر نموده است میگوید مطبوعات بورژوازی «روزنامه جدید رن» را مورد این سرزنش قرار میدادند که گویا خواستار «اعلام فوری دیکتاتوری است و آنرا بمثابه یگانه وسیله عملی کردن دموکراسی میدانند» (Nachlass, Marx, جلد سوم _ ص ۵۳). از نقطه نظر عوامانه و بورژوا مابانه، مفهوم دیکتاتوری و مفهوم دموکراسی یک دیگر را نفی میکنند. بورژوا که معنای تئوری مبارزه طبقات را نمی فهمد و در صحنه سیاست همیشه ناظر زد و خوردهای کوچک دستجات و فرقه های مختلف بورژوازی بوده است _ دیکتاتوری را بمعنای الغاء کلیه آزادی ها و تضمینات دموکراسی، بمعنای انواع خود سری ها و سوء استفاده از قدرت بنفع شخص دیکتاتور تعبیر مینماید. در حقیقت امر همین نظر عوامانه و بورژوا مآبانه در مارتینف ما هم مشاهده میشود. او در پایان «لشکرکشی جدید» خود در «ایسکرا»ی نو، تمایل شدید «وپریود» و «پرولتاریا» را به شعار دیکتاتوری اینطور تعبیر میکند که لنین «علاقه مفراطی به آزمایش بخت خود دارد» («ایسکرا» شماره ۱۰۳ صفحه ۳ ستون دوم). برای اینکه فرق میان مفهوم دیکتاتوری طبقه و دیکتاتوری فردی و فرق میان وظیفه دیکتاتوری دموکراتیک و دیکتاتوری سوسیالیستی را برای مارتینف توضیح دهیم مکث در روی نظریات «روزنامه جدید رن» خالی از

فایده نخواهد بود.

«روزنامه جدید رن» در ۱۴ سپتامبر ۱۸۴۸ چنین نوشته است «هر گونه سازمان دولتی موقتی» بعد از انقلاب احتیاج به دیکتاتوری و آنهم دیکتاتوری با انرژی دارد. ما از همان آغاز امر کامپ هوزن (رئیس شورای وزیران پس از ۱۸ مارس ۱۸۴۸) را سرزنش کردیم که چرا مانند یک دیکتاتور رفتار ننموده و چرا بلافاصله بقایای مؤسسات قدیم را در هم نشکست و بر نیانداخت. نتیجه این شد که در آن حینی که آقای کامپ هوزن، با توهمات مشروطه طلبانه، برای خود لائئی میگفت حزب شکست خورده (یعنی حزب ارتجاع) مواضع خود را در دستگاه اداری و ارتش مستحکم نمود و حتی جرئت یافت که گاه اینجا و گاه آنجا به مبارزه آشکار دست بزند».

مرینگ بجا و بمورد میگوید که در این کلمات بصورت چند تز مختصر تمام آنچه که «روزنامه جدید رن» ضمن یک رشته مقالات طویل در باره وزارت کامپ هوزن مفصلاً شرح و بسط داده بود خلاصه شده است. آیا این کلمات مارکس به ما چه میگوید؟ میگوید حکومت انقلابی موقت باید رفتار دیکتاتور منشانه باشد (این اصل را «ایسکرا»ی نو که از شعار دیکتاتوری حذر دارد، هرگز نتوانسته است درک کند)؛ — میگوید وظیفه این دیکتاتوری محو بقایای مؤسسات قدیمی است (همانچیزیکه در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در باره مبارزه با ضد انقلاب تأکید شده ولی در قطعنامه کنفرانس چنانچه فوقاً نشان دادیم حذف شده است). ثالثاً این کلمات میرساند که مارکس دموکراتهای بورژوا را بمناسبت «توهمات مشروطه طلبانه» آنها در عصر انقلاب و جنگ آشکار داخلی می کوبید. معنی این کلمات را مقاله «روزنامه جدید رن» مورخه ۶ ژوئن سال ۱۸۴۸ با وضوح خاصی نشان میدهد. مارکس در آن چنین نوشته است — «مجلس مؤسسان توده ای باید قبل از همه یک مجلس فعال و آنهم مجلس فعال انقلابی باشد. و حال آنکه مجلس فرانکفورت به تمرینهای دبستانی پارلمانتاریسم مشغول است و دولت را در عملیات خود آزاد گذارده است. فرض کنیم که این انجمن دانشوران پس از شور و مشورت کامل بتواند بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی را تنظیم نماید. چه فایده ای از این بهترین دستور روز و بهترین قوانین اساسی متصور خواهد بود وقتی که دولتهای آلمان اکنون دیگر سرنیزه را در دستور روز گذارده اند؟»

این است مفهوم شعار دیکتاتوری. از اینجا میتوان فهمید که مارکس نسبت به قطعنامه هائی که «تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان» را پیروزی قطعی مینامند و یا دعوت به «باقی ماندن بحالت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی» می نمایند، چه نظری میتوانست داشته باشد!

مسائل عظیم زندگی ملتها فقط با نیرو حل می شود. طبقات مرتجع خودشان قبل از همه معمولاً متوسل به قوه قهریه یعنی جنگ داخلی میشوند و «سرنیزه را در دستور روز میگذارند»، همانگونه که حکومت مطلقه روس اینکار را کرده است و از ۹ ژانویه بعد مرتباً و پیوسته و در همه جا به آن ادامه میدهد. و وقتی که چنین وضعیتی ایجاد شد و سرنیزه واقعاً در رأس دستور

سیاسی روز قرار گرفت، و قیام یک امر ضروری و تأخیر ناپذیر گردید، - آنوقت دیگر توهمات مشروطه طلبانه و تمرین های دبستانی پارلمانتاریسم فقط به وسیله ای برای استتار خیانت بورژوازی به انقلاب و بوسیله ای برای استتار چگونگی «رمیدن» بورژوازی از انقلاب مبدل میشود. در آنموقع طبقه واقعاً انقلابی باید همان شعار دیکتاتوری را بمیان بکشد.

مارکس در مورد وظائف این دیکتاتوری، در «روزنامه جدید رن» علاوه بر مطلب فوق چنین نوشته است: «مجلس ملی می بایستی در مقابل سوء قصدهای ارتجاعی حکومت هائی که دورانشان سپری شده است دیکتاتور منشانه عمل می نمود و در اینصورت در افکار عمومی مردم به تحصیل آنچنان نیروئی توفیق می یافت که در مقابله با آن تمام سرنیزه ها خرد میشدند... ولی این مجلس با گفته های ملال انگیز خود ملت آلمان را بجای اینکه بدنبال خود بکشد یا خود بدنبال آن برود فرسوده میکند». طبق نظر مارکس مجلس ملی می بایستی «تمام آنچه را که با اصل حکومت مطلقه مردم متضاد بود از نظام عملاً موجود آلمان بیرون میریخت» و سپس «آن زمینه انقلابی را که مورد اتکاء این حکومت است مستحکم مینود و حکومت مطلقه مردم را که از فتوحات انقلاب است، از هر حمله ای مصون می داشت».

بنابراین مضمون اصلی وظائفی که مارکس در سال ۱۸۴۸ در مقابل حکومت انقلابی یا دیکتاتوری قرار داده بود قبل از هر چیز حاکی از انقلاب دموکراتیک بود: دفاع در مقابل ضد انقلاب و برانداختن عملی کلیه آنچه که با حکومت مطلقه مردم منافات دارد. این هم چیزی نیست مگر دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک.

و اما بعد: بعقیده مارکس چه طبقاتی میتوانستند و میبایستی این وظیفه را انجام دهند (یعنی اصل حکومت مطلقه مردم را عملی نموده آنرا بههدف نهائی خود برسانند و حملات ضد انقلاب را دفع نمایند؟). مارکس از «مردم» صحبت میکند. ولی ما میدانیم که او همیشه بر ضد توهمات خرده بورژوازی درباره وحدت «مردم» و درباره فقدان مبارزه طبقاتی در درون مردم، بیرحمانه مبارزه میکرد. مارکس با استعمال کلمه «مردم» اختلاف طبقات را روپوشی نمیکرد بلکه عناصر معینی را که میتوانند انقلاب را به آخر برسانند متحد مینمود.

«روزنامه جدید رن» نوشته بود که - پس از پیروزی پرولتاریای برلن در هیجدهم مارس، از انقلاب نتیجه دوگانه ای بدست آمد: «از یک طرف تسلیح مردم، حق تشکیل اتحادیه ها و حکومت مطلقه مردم که عملاً بوجود آمده بود و از طرف دیگر ابقای سلطنت و وزارت کامپ هوزن - هانزمان یا بعبارت دیگر حکومت نمایندگان بورژوازی بزرگ. بدینترتیب انقلاب دارای نتیجه دوگانه ای بود که ناگزیر می بایستی به گسیختگی منجر گردد. مردم پیروز شدند؛ مردم آزادی هائی را که جنبه دموکراتیک قطعی داشت بدست آوردند ولی سلطه مستقیم بدست مردم نیفتاد بلکه بدست بورژوازی بزرگ افتاد. مختصر آنکه انقلاب را به آخر نرساندند. مردم تشکیل هیئت وزیران را به نمایندگان بورژوازی بزرگ واگذار کردند و این نمایندگان هم فوراً به اشراف قدیمی

پروس و بوروکراسی پیشنهاد اتحاد نمودند و بدینطریق تمایلات خود را به ثبوت رساندند. آرنیم، گایتس و شورین در جرگه وزراء وارد گردیدند.

بورژوازی بزرگ که از همان آغاز ضد انقلابی بود، از خوف مردم یعنی کارگران و بورژوازی دموکرات با ارتجاع داخل در یک اتحاد تدافعی و تعرضی گردید» (تکیه روی کلمات از ماست).

بنابراین نه تنها «تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان، بلکه حتی دعوت واقعی آنهم هنوز برای پیروزی کامل انقلاب کافی نیست! حتی پس از حصول جزئی از پیروزی در مبارزه مسلحانه هم (پیروزی کارگران بر ارتش در ۱۸ مارس ۱۸۴۸) ممکن است انقلاب «ناقص بماند» و «به آخر نرسد». پس به آخر رساندن آن منوط به چیست؟ منوط به آنست که سلطه مستقیم بدست کی میافتد: بدست پترونکوویچ ها و رودیچف ها یعنی همان کامپ هوزن ها و هابزمنها یا بدست مردم یعنی کارگران و بورژوازی دموکرات. در صورت نخست بورژوازی دارای قدرت خواهد بود و پرولتاریا دارای «آزادی انتقاد» و آزادی «باقیمانندن بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی». بورژوازی، بلافاصله پس از پیروزی، با ارتجاع عقد اتحاد می بندد (در روسیه نیز وقوع این امر حتمی خواهد بود هرآینه مثلاً کارگران پتربورگ، در نبرد خیابانی خود با ارتش، فقط به جزئی از پیروزی نائل گردند و تشکیل دولت را به آقایان پترونکوویچ ها و شرکاء واگذار نمایند) در صورت دوم استقرار دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی یعنی پیروزی کامل انقلاب امکان پذیر است.

آنچه برای ما باقی میماند اینستکه مفهوم خاصی را که مارکس برای کلمه «بورژوازی دموکرات» (demokratische Bürgerschaft) قائل بود و آنرا به اتفاق کارگران رویهمرفته مردم مینامید و در نقطه مقابل بورژوازی بزرگ قرار میداد با دقت بیشتری تعریف نمائیم.

قسمت زیر از مقاله «روزنامه جدید رن» منتشره در تاریخ ۲۹ ژوئیه سال ۱۸۴۸ پاسخ روشنی است به این مسئله: «... انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان تکرار مسخره انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه است. چهارم اوت ۱۷۸۹، سه هفته پس از تسخیر باستیل، مردم فرانسه در عرض یک روز بر تمام قیود و رسوم فئودالی فائق آمدند.

یازدهم ژوئیه ۱۸۴۸، چهار ماه پس از باریکادهای ماه مارس قیود و رسوم فئودالی بر مردم آلمان فائق آمد (*24) Teste Gierke cum Hansemanno.

بورژوازی فرانسه در سال ۱۷۸۹ حتی برای لحظه ای هم متفقین خود دهقانان را ترک نمیکرد و میدانست که اساس سلطه وی محو فئودالیسم در دهات و بوجود آوردن طبقه آزاد دهقانان صاحب زمین (grundbesitzenden) است.

بورژوازی آلمان در سال ۱۸۴۸ بدون هیچگونه دغدغه خاطر به طبیعی ترین متفقین خود یعنی دهقانان، که با وی ارتباط حیاتی دارند و بدون آنان در مقابل اشراف ناتوان است، خیانت مینماید. ابقاء حقوق فئودالی و مجاز نمودن این حقوق بشکل پرداخت عوض (موهوم) نتیجه ایست که از انقلاب سال ۱۸۴۸ آلمان بدست آمد. کوه موش زائید».

این یک قسمت بسیار آموزنده ایست که چهار اصل مهم به ما میدهد: (۱) وجه تمایز انقلاب ناتمام آلمان با انقلاب تمام شده فرانسه اینست که در این انقلاب بورژوازی نه تنها به دموکراسی بطور اعم بلکه بدهقانان بطور اخص نیز خیانت نمود. (۲) اساس عملی نمودن کامل انقلاب دموکراتیک بوجود آوردن طبقه آزاد دهقانان است. (۳) بوجود آوردن چنین طبقه ای مشروطست به الغاء قیود و رسوم فئودالی و انهدام فئودالیسم. ولی این هنوز بهیچوجه انقلاب سوسیالیستی نیست. (۴) دهقانان – «طبیعی ترین» متفق بورژوازی بویژه بورژوازی دموکرات هستند و بدون آنها بورژوازی در مقابل ارتجاع «ناتوان» است.

تمام این اصول با درنظر گرفتن تغییرات مربوط به خصوصیات مشخص ملی و قرار دادن سرواژ بجای فئودالیسم، کاملاً در مورد روسیه سال ۱۹۰۵ نیز صدق میکند. شکی نیست که ما با درس گرفتن از تجربه آلمان که مارکس آنرا واضح ساخته است در مورد پیروزی قطعی انقلاب بهیچ شعار دیگری نمیتوانیم برسیم مگر: شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان. شکی نیست که جزء مهم آن «مردمی» که مارکس در سال ۱۸۴۸ آنرا در نقطه مقابل ارتجاع مقاومت کننده و بورژوازی خیانت کننده قرار میداد پرولتاریا و دهقانان می باشند. شکی نیست که در روسیه ما هم بورژوازی لیبرال و حضرات کارکنان «آسوباژدنیه» به دهقانان خیانت میکنند و خواهند کرد بدینمعنی که با رفرم های دروغین گریبان خود را خلاص خواهند نمود و در مبارزه قطعی میان ملاکان و دهقانان جانب اولیها را خواهند گرفت. فقط پرولتاریا قادر است در این مبارزه تا آخر از دهقانان پشتیبانی کند. بالاخره شکی نیست که در روسیه ما هم موفقیت مبارزه دهقانان یعنی انتقال تمام اراضی بدست دهقانان، معنایش انقلاب کامل دموکراتیک و ایجاد یک تکیه گاه اجتماعی برای این انقلاب پایان یافته خواهد بود. ولی این بهیچوجه یک انقلاب سوسیالیستی یا «سوسیالیزاسیون» که سوسیالیست – رولوسیونرها، این ایدئولوگهای خرده بورژوازی، از آن دم میزنند، نیست. موفقیت قیام دهقانان و پیروزی انقلاب دموکراتیک فقط راه را برای مبارزه واقعی و قطعی در راه سوسیالیسم، در شرایط استقرار جمهوری دموکراتیک همواره خواهد نمود. دهقانان بمشابه یک طبقه صاحب زمین در این مبارزه همان نقش خیانت کارانه و بی ثباتی را بازی خواهند کرد که بورژوازی اکنون در مبارزه در راه دموکراسی بازی میکند. فراموشی این نکته به معنای فراموشی سوسیالیسم و به معنای خود فریبی و فریب دیگران در مورد منافع حقیقی و وظائف پرولتاریا است.

برای اینکه در مورد تصویر نظریات مارکس در سال ۱۸۴۸ هیچ جای خالی باقی نماند لازمست فرق اساسی سوسیال دموکراسی آلمانی (یا به زبان آنروزی: حزب کمونیست پرولتاریا) را با سوسیال دموکراسی امروز روسیه قید نمود. رشته سخن را به مرینگ واگذار میکنیم:

«روزنامه جدید رن» بمشابه «ارگان دموکراسی» قدم بعرضه سیاست گذارد. نمیتوان ایده ایرا که آثار آن همچون خط سرخ رنگی در تمام مقالات این روزنامه مشهود است نادیده انگاشت. ولی این

روزنامه بیشتر مدافع مستقیم منافع انقلاب بورژوازی بر ضد حکومت مطلقه و فتودالیسم بود تا مدافع منافع پرولتاریا در مقابل منافع بورژوازی. شما در ستونهای آن از جنبش مخصوص کارگری به هنگام انقلاب مطالب زیادی نمی یابید، گرچه نباید فراموش کرد که علاوه بر این روزنامه، روزنامه ارگان مخصوص اتحادیه کارگران کلنی نیز هفته ای دو بار زیر نظر مول و شاپر منتشر میشد. بهر حال امروز این نکته جلب نظر خواننده را میکند که «روزنامه جدید رن» چه توجه کمی صرف جنبش کارگری آنروز آلمان کرده است با وجود آنکه استفان بورن لایق ترین رهبر آن، در پاریس و بروکسل نزد مارکس و انگلس تعلیم یافته و در سال ۱۸۴۸ در برلن برای روزنامه آنها خبرنگاری میکرد. بورن در کتاب «خاطرات» خود نقل میکند که مارکس و انگلس هیچگاه حتی کلمه ای هم از تبلیغات کارگری وی اظهار عدم رضایت نمودند ولی اظهارات بعدی انگلس این تصور را محتمل مینماید که آنها لاقلاً از شیوه های این تبلیغات ناراضی بودند. در حدودیکه بورن مجبور بود در مقابل آگاهی طبقاتی پرولتاریا که سطح آن در قسمت اعظم آلمان هنوز فوق العاده پائین بود گذشتهای فراوانی بنماید که از نظر «مانیفست کمونیست» در خور انتقاد بود، عدم رضایت آنها محمل اساسی داشت؛ — ولی در حدودیکه بورن با وجود تمام این احوال باز هم توانست اداره امور تبلیغاتی را در سطح نسبتاً بالائی نگاهدارد... عدم رضایت آنها بی اساس بود. مارکس و انگلس بدون شک از لحاظ تاریخی و سیاسی حق داشتند وقتی مهمترین مصالح طبقه کارگر را قبل از همه در این میدانستند که انقلاب بورژوازی حتی المقدور بیشتر بجلو سوق داده شود... با این همه، بهترین اثبات اینکه چگونه غریزه ابتدائی جنبش کارگری قادر است طرز تفکر نابغه ترین متفکرین را تصحیح نماید این واقعیت است که آنها در آوریل ۱۸۴۹ با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند و تصمیم گرفتند در کنگره کارگری که بخصوص بتوسط پرولتاریای Ost-Elbe (پروس شرقی) تشکیل شده بود شرکت نمایند».

پس فقط در آوریل سال ۱۸۴۹، یعنی تقریباً یک سال پس از انتشار روزنامه انقلابی «روزنامه جدید رن» از اول ژوئن سال ۱۸۴۸ شروع به انتشار نمود) مارکس و انگلس با تشکیلات صرفاً کارگری اظهار موافقت نمودند! تا آنموقع آنها فقط یک «ارگان دموکراسی» را اداره میکردند که بوسیله هیچگونه رشته های تشکیلاتی با حزب مستقل کارگری بستگی نداشت! این واقعیت که امروز بنظر ما غریب و غیر قابل تصور می آید بطرز روشنی به ما نشان میدهد که چه تفاوت عظیمی بین حزب سوسیال دموکرات آنروزی آلمان و حزب کارگر سوسیال دموکرات امروزی روسیه وجود دارد این واقعیت به ما نشان میدهد که در انقلاب دموکراتیک آلمان (بعلت عقب ماندگی آلمان در سال ۱۸۴۸ خواه از لحاظ اقتصادی و خواه از لحاظ سیاسی یعنی تفرقه دولتی آن) تا چه درجه ای خصوصیات پرولتاری جنبش و نیز جریان پرولتاری در آن کمتر از روسیه متظاهر بود. هنگام ارزیابی اظهارات مکرری که مارکس در آن زمان و کمی بعد از آن در باره ضرورت وجود تشکیلات مستقل حزب پرولتاریا نموده است این موضوع را نباید فراموش کرد. مارکس تقریباً پس

از یک سال، فقط از روی تجربه انقلاب دموکراتیک از لحاظ کار عملی به این نتیجه رسید و اینموضوع نشان میدهد که در آلمانی تا چه اندازه تمام محیط آلمان عامی و خرده بورژوازی بود. برای ما این نتیجه، فراآورده دیرین و ثابت تجربیاتی است که سوسیال دموکراسی جهانی در خلال نیم قرن بدست آورده است و ما در شروع تشکیل حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه همین نتیجه را ملاک عمل خود قرار دادیم. برای ما جای سخنی هم وجود ندارد که مثلاً جرائد انقلابی پرولتاریا از حزب سوسیال دموکرات پرولتاریا جدا باشند یا آنکه ولو برای یک لحظه هم شده بتوانند فقط به مثابه «ارگان دموکراسی» عمل نمایند.

ولی آن تباین نظری که تازه میخواست بین مارکس و استفان بورن پیدا شود اکنون در بین ما به شکل رشد یافته تری وجود دارد و هر چه جریان پرولتاری با قدرت بیشتری به سیلاب دموکراتیک انقلاب ما میریزد، شدت این تباین هم بیشتر میشود. وقتی مرینگ درباره عدم رضایت احتمالی مارکس و انگلس از تبلیغات استفان بورن سخن میراند بیانش بسیار نرم و دو پهلو است. اینست آنچه که انگلس در سال ۱۸۸۵ در باره بورن نوشته است (در پیشگفتار ("Enthüllungen über Kömunistenprocess zu Köln". Zürich, 1885. (*25))

اعضاء «اتحادیه کمونیست ها» (۱۲۷) همه جا در رأس جنبش منتها درجه دموکراتیک قرار گرفتند و بدینوسیله ثابت کردند که این اتحادیه عالیترین مکتب فعالیت انقلابی بود. «استفان بورن حروف چین، که عضو فعال این اتحادیه در بروگسل و پاریس بود، در برلن جمعیتی بنام «اخوت کارگران» ("Arbeiterverbrüderung") تشکیل داد که وسعت فوق العاده ای یافت و تا سال ۱۸۵۰ باقی بود. گرچه بورن جوان با قریحه و استعدادی بود، ولی در شروع فعالیت خود بعنوان یک رجل سیاسی بیش از حد عجله کرد. او با مشتی از ناجورترین اجامر و اوباش ("Kreti und Plethi") «عهد اخوت بست» فقط برای اینکه جماعتی را بدور خود گرد آورده باشد. او بهیچوجه از آن اشخاصی نبود که بتواند در تمایلات متضاد - وحدت و در ظلمت - روشنی وارد کند. بدینجهت است که در انتشارات رسمی جمعیت اخوت وی همیشه در هم فکری دیده میشود و نظریات «مانیفست کمونیست» با خاطره ها و تمایلات صنفی و قطعاتی از نظریات لوتی بلان و پرودن و دفاع از شیوه حمایت از سرمایه داخلی و غیره مخلوط میگردد. خلاصه این اشخاص میخواستند همه را راضی نگاه دارند (Allen alles sein). آنها اکثراً به برپا نمودن اعتصابات تشکیل اتحادیه های حرفه ای و شرکت های تولیدی مشغول بودند و فراموش میکردند که وظیفه آنها مقدم بر همه عبارت از این بود که ابتدا از طریق پیروزی سیاسی صحنه ای برای عمل بدست آورند، صحنه ای که فقط در آن میتوان این قبیل کارها را بنحو اساسی و امید بخش انجام داد. (تکیه روی کلمات از ماست). این بود که وقتی پیروزی های ارتجاع سران این اخوت را بلزوم شرکت مستقیم در مبارزه انقلابی مجبور نمود، - آنوقت همانطور که طبیعتاً هم انتظار میرفت توده عقب مانده ای که در پیرامون آنان جمع شده بود آنها را ترک کرد. بورن در ماه سال ۱۸۴۹ در قیام

درسدن شرکت کرد و فقط در اثر یک حسن تصادف نجات یافت. و اما جمعیت اخوت کارگران، بمثابهٔ یک اتحادیه مجزا و منفردی که بیشتر موجودیت آن روی کاغذ بود از جریان جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا بر کنار ماند و نقشی را که بازی میکرد بقدری فرعی بود که ارتجاع آنرا فقط در سال ۱۸۵۰ و شعبات آنرا فقط چندین سال بعد منحل کرد. بورن که اصولاً او را باید Buttermilch (شیر ترش) (۲۶*) نامید همچنان موفق نشد یک رجل سیاسی بشود و یک پروفیسور کوچک سوئیسی از کار در آمد که اکنون دیگر کارش ترجمه آثار مارکس بزبان پیشه وران نبوده، بلکه آثار زنان ملایم طبع را با زبان نرم و ملایمی به آلمانی ترجمه میکند».

اینست قضاوت انگلس در بارهٔ دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک! نو ایسکرائیهای ما نیز با چنان جدوجهد نابخردانه ای بسوی «اکونومیسم» می تازند که بورژوازی سلطنت طلب آنها را بیاس «روشن شدن»شان مورد ستایش قرار داده است. آنها نیز ناجورترین افراد را دور خود جمع میکنند، از «اکونومیست ها» تملق میگویند و تودهٔ عقب مانده را مردم فریبانه بسوی شعارهای «فعالیت مبتکرانه»، «دموکراتیسم»، «خودمختاری» و قس علیهذا میکشانند. اتحادیه های کارگری آنان نیز غالباً موجودیتش فقط در صفحات روزنامهٔ خلستاکف (۱۲۸) مآب «ایسکرا»ی نو است. از شعارها و قطعنامه های آنها نیز همین عدم درک وظائف «جنبش عظیم سیاسی پرولتاریا» نمایان است.

* زیرنویس ها

(۲۴*) رجوع شود به جلد پنجم کلیات، چاپ چهارم روسی، ص ۱۹-۶۵. ه. ت.
(۲۵*) «گواهان: آقای گیرکه و آقای هانزمان». هانزمان - وزیر حزب بورژوازی بزرگ (نمونه روسی وی: تروبتسکوی و یا رودیچف و غیره هستند). گیرکه - وزیر کشاورزی کابینهٔ هانزمان بود که طرح «شجاعانه»ای برای «الغاء» باصطلاح «بلاعوض»، «قیود و رسوم فتودالی» تهیه نمود، که در حقیقت امر قیود و رسوم جزئی و بی اهمیت را ملغی میکرد ولی قیود و رسوم مهمتر را باقی میگذاشت و یا الغاء آنرا منوط به پرداخت مبلغ معینی بعنوان بازخرید مینمود. نمونهٔ روسی آقای گیرکه - آقایان کابلوکف ها، مانوئیلف ها و هرزنشتین ها و سایر دوستان بورژوا لیبرال موژیک هستند که مایلند «زمینهای دهقانان وسعت یابد» ولی ملاکان هم آزرده خاطر نشوند.

(۲۶*) «افشای جریان محاکمهٔ کمونیست های کلنی». زوریخ سال ۱۸۸۵. ه. ت.

(۲۷*) من در چاپ اول ضمن ترجمهٔ این قسمت از گفته های انگلس بجای اینکه Buttermilch را بعنوان یک اسم خاص بگیرم اشتبهاً بعنوان یک اسم عام گرفتم (Buttermilch در زبان آلمانی یعنی شیر ترش یا ماست. مترجم). البته این اشتباه موجب مسرت فوق العادهٔ منشویکها گردید. کلتسلف نوشت که من «گفتهٔ انگلس را عمیق ساخته ام» (اقتباس از مجموعهٔ موسوم به «در مدت

و سال»، پلدان
هانه خوب
ف هنوز هم این اشتباه را در مجله «تاواریش» یادآوری مینماید. مختصر اینکه
ی پیدا شد برای اینکه موضوع وجود دو تمایل در جنبش کارگری آلمان در سال ۱۸۴۸
ماست مالی شود: یکی تمایل بورن (که با اکونومیست های ما خویشاوندی دارد) و دیگری تمایل
مارکسیستی استفاده از اشتباه حریف، ولو در مورد نام خانوادگی بورن هم باشد، امریست کاملاً
طبیعی ولی ماست مالی اصلکلیکضیلؤ وله تا تصحیح فشاترلچنه، معنایش
زبونی خود در مورد اصل مطلب است. (توضیح لنین در چاپ سال ۱۹۰۷. ه. ت)

* توضیحات

(۱۲۶) اتحادیه های کارگری گیرش - دونکر - این اتحادیه ها در سال ۱۸۶۸ به توسط دو تن
از بورژوا لیبرال ها بنام گیرش و دونکر در آلمان تأسیس شده بود، اینها نیز مانند برتانیوی بورژوا
- اکونومیست «هم آهنگی منافع عظیماتهی» را مو کردند، کارگران را از مبارزه انقلابی و
سی برضد بورژوازی منصرف میساختند و وظائف جنبش اچهالادیه یولی را
صندوقهای تعاون متقابل و سازمانهای فرهنگی و مدنی محدود مینمودند.

(۱۲۷) «اتحاد کمونیستها» - نخستین سازمان بین المللی پرولتاریای انقلابی است که در
تابستان سال ۱۸۴۷ در لندن در کنگره نمایندگان سازمانهای پرولتاری انقلابی تأسیس گردید.
نده و رهبر «اتحادیه کمونیستها» مارکس و انگلس بودند که با توصیه این سازمان
زب کمونیست» را نوشتند. «اتحاد کمونیستها» تا سال ۱۸۵۲ وجود داشت. فعالین
برجسته «اتحاد کمونیستها» بعدها در انترناسیونال اول نقش رهبری کننده ای بازی میکردند.

(۱۲۸) خلستاکف قهرمان کمدی «بازرس» اثر ن. و. گوگول است که نمونه ای از لافزنان لجام
گسیخته و دروغ پردازی باشد.

دو تاکتیک سوسیال دموکراسی

در انقلاب دموکراتیک

﴿ ۲ ﴾

فهرست

صفحه

عنوان

دو تاکتیک سوسیال دموکراسی

در انقلاب دموکراتیک

- | | |
|----|--|
| ۳ | ۴_ انحلال رژیم سلطنتی و مسئله جمهوری |
| ۷ | ۵_ چگونه باید «انقلاب را بجلو سوق داد»؟ |
| | ۶_ خطر اینکه پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی ناپیگیر |
| ۹ | آزادی عمل را از دست بدهد از کجا است؟ |
| ۲۰ | * زیرنویس ها |
| ۲۰ | * توضیحات |

حال به بررسی قسمت بعدی قطعنامه پردازیم.

«... هم در این و هم در آن صورت این پیروزی آغاز مرحله جدیدی از دوران انقلاب خواهد بود. وظیفه ای را که شرایط عینی تکامل اجتماعی بطور خودبخودی در برابر این مرحله جدید قرار میدهد عبارتست از برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی در جریان مبارزه متقابله ای که فیما بین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است بر سر منافع اجتماعی آنان و بر سر تصرف مستقیم حکومت در میگیرد.

بهمین سبب حکومت موقت هم که مأموریت اجرای وظایف این انقلاب را، که از لحاظ ماهیت تاریخی خود بورژوازی است، برعهده خود خواهد گرفت باید با تنظیم مبارزه متقابل طبقات متضاد ملت آزاد شونده، نه تنها تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد بلکه بر ضد عواملی از این تکامل نیز که پایه های رژیم سرمایه داری را تهدید مینمایند مبارزه کند».

روی این قسمت، که بخش مستقلی از قطعنامه را تشکیل میدهد، مکث نمائیم. فکر اصلی استدلالهایی که ما نقل کردیم با آن فکری که در ماده سوم قطعنامه کنگره بیان شده است تطبیق مینماید. ولی در صورتیکه این قسمت از دو قطعنامه با یکدیگر مقایسه گردد بلافاصله فرق اساسی ذیل نمایان میگردد. قطعنامه کنگره، ضمن اینکه پایه اجتماعی - اقتصادی انقلاب را در دو کلمه توصیف مینماید، تمام توجه را بسوی مبارزه صریحاً معین طبقات که برای نیل به پیروزیهای معین بعمل می آید معطوف میکند و وظایف پیکار جویانه پرولتاریا را در درجه اول اهمیت قرار میدهد. قطعنامه کنفرانس، ضمن اینکه پایه اجتماعی - اقتصادی انقلاب را با طول و تفصیل و بطور مبهم و سردرگم تشریح مینماید در خصوص مبارزه برای نیل به پیروزیهای معین بسیار غیر واضح صحبت میکند و در باره وظایف پیکار جویانه پرولتاریا مطلقاً سکوت اختیار مینماید. قطعنامه کنفرانس از برانداختن نظم کهن در جریان مبارزه متقابل بین عناصر جامعه، صحبت میکند. ولی در قطعنامه کنگره گفته میشود که ما، یعنی حزب پرولتاریا، باید این برانداختن را عملی سازیم؛ برانداختن واقعی فقط استقرار جمهوری دموکراتیک است. این جمهوری را ما باید بدست آوریم و ما برای نیل به آن و آزادی کامل نه تنها با حکومت مطلقه بلکه با بورژوازی هم، هنگامیکه تلاش خواهد نمود (و حتماً هم خواهد نمود) پیروزیهای ما را از چنگ ما خارج سازد، مبارزه خواهیم کرد. قطعنامه کنگره طبقه معینی را برای هدف فوری و دقیقاً معین به مبارزه دعوت مینماید. ولی قطعنامه کنفرانس در باره مبارزه متقابل نیروهای مختلف استدلال میکند. یک قطعنامه حاکی از روحیه مبارزه فعال و دیگری حاکی از روحیه تماشاگری غیر فعال است: یکی منادی فعالیت زنده و جاندار است و دیگری سرپایش درازگوئی پوچ و بیروح است. هر دو قطعنامه اظهار میدارند انقلابی که در حال وقوع است برای ما فقط حکم نخستین گام را

دارد که از پس آن دومی برداشته خواهد شد، ولی یکی از قطعنامه‌ها از اینجا اینطور استنتاج مینماید که باید هر چه زودتر این گام را برداشت. هر چه زودتر آنرا تمام کرد. جمهوری را بدست آورد. ضد انقلاب را بیرحمانه سرکوب کرد و زمینه را برای گام دوم مهیا نمود. ولی قطعنامه دیگر در اطراف این گام اول باصطلاح به حاشیه روی و درازگوئی پرداخته و در اطراف آن (از استعمال عبارت مبتذل معذرت می‌خواهم) بمکیدن فکر مشغول میگردد. قطعنامه کنگره برای نتیجه گیری در باره وظایف مترقی طبقه پیشرو، که هم در راه انقلاب دموکراتیک مبارزه مینماید و هم در راه انقلاب سوسیالیستی. اصول قدیمی و در عین حال همیشه تر و تازه مارکسیسم را (در باره ماهیت بورژوازی انقلاب دموکراتیک)، بعنوان مقدمه یا محمل اول اختیار مینماید. ولی قطعنامه کنفرانس همچنان در همان مقدمه باقی مانده آنرا نشخوار میکند و در اطراف آن اظهار فضل مینماید.

این تفاوت اتفاقاً همان تفاوتی است که مدتهاست مارکسیست های روس را به دو جناح تقسیم میکند: جناح درازگویان و جناح مجاهدان در دوره های سابق مارکسیسم علنی، جناح اقتصادی و جناح سیاسی در عصریکه جنبش توده ای آغاز شده است. اکونومیست ها از مقدمات صحیح مارکسیسم در باره ریشه های عمیق اقتصادی مبارزه طبقاتی عموماً و بالاخص مبارزه سیاسی این نتیجه نوظهور را میگرفتند که باید از مبارزه سیاسی روی برگرداند. از بسط و توسعه آن جلوگیری نمود. میدان عمل آنرا محدود ساخت و وظایف آنرا تقلیل داد. سیاسیون، برعکس، از همان مقدمات نتیجه دیگر میگرفتند بدینقرار که: هر اندازه اکنون ریشه های مبارزه ما عمیق تر باشد بهمان اندازه ما باید این مبارزه را وسیع تر، متهورانه تر، قطعی تر و با ابتکار بیشتر انجام دهیم. اکنون هم ما با همین جدل روبرو هستیم منتها در یک محیط دیگر و به صورت دیگری. از این مقدمات که انقلاب دموکراتیک هنوز بهیچوجه انقلاب سوسیالیستی نیست و بهیچوجه فقط طبقات ندار نیستند که به این انقلاب «علاقمنند» و عمیق ترین ریشه های آن در حوائج و تقاضاهای غیرقابل گذشت تمام جامعه بورژوازی من حیث المجموع قرار دارد، ما چنین نتیجه میگیریم که بنابراین طبقه پیشرو باید با تهور بیشری وظایف دموکراتیک خود را مطرح کند، با صراحت بیشتری این وظایف را تماماً بیان کند، شعار مستقیم جمهوری را پیش بکشد و ایده لزوم حکومت انقلاب موقت و لزوم سرکوبی بیرحمانه ضد انقلاب را ترویج نماید. ولی مخالفین ما یعنی نوایسکرائیها از همین مقدمات اینطور نتیجه میگیرند که نباید نتایج دموکراتیک را تماماً بیان نمود، در بین شعارهای عملی میتوان جمهوری را هم قرار نداد، ترویج نمودن ایده لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت مجاز است، تصمیم بدعوت مجلس مؤسسان را نیز میتوان پیروزی قطعی نامید، وظیفه مبارزه با ضد انقلاب را میتوان بمثابة یکی از وظایف مجدانه ما معین نکرد بلکه آنرا در استناد مبهمی (و بطوریکه ما اکنون خواهیم دید استناد غلطی) به «جریان مبارزه متقابل» غرق نمود. این، زبان مردان سیاسی نیست، این زبان مستوفیان دیوانی است!

و هر اندازه شما جمله بندی های مختلف قطعنامه نو ایسکرائیها را با دقت بیشتری از نظر بگذرانید خصوصیات اصلی آن، که بدانها اشاره شد، با وضوح بیشتری در مقابل شما نمایان خواهد گردید. مثلاً برای ما از «جریان مبارزه متقابل فیما بین عناصر جامعه بورژوازی که از لحاظ سیاسی آزاد شده است» سخن میگویند ما که همواره موضوع مورد بحث قطعنامه (حکومت انقلابی موقت) را بخاطر داریم با شگفتی سؤال مینمائیم: در جائیکه از جریان مبارزه متقابل صحبت میشود چگونه میتوان در باره عناصریکه از لحاظ سیاسی جامعه بورژوازی را اسیر میسازند سکوت اختیار نمود؟ شاید کنفرانس چی ها تصور میکنند که چون آنها پیروزی انقلاب را فرض کرده اند این عناصر هم دیگر معدوم شده اند؟ چنین تصویری عموماً نامعقول و بالاخص بزرگترین ساده لوحی و کوتاه بینی سیاسی است. پس از اینکه انقلاب بر ضد انقلاب فائق آمد ضد انقلاب معدوم نشده بلکه بر عکس بطور ناگزیر با دیوانه سری بیشتری مبارزه جدیداً آغاز مینماید. وقتی ما قطعنامه خود را به تحلیل وظایفی که در صورت پیروزی انقلاب پیش میاید تخصیص میدهم، موظفیم به وظایفی که در مورد دفع فشار ضد انقلابی بر عهده داریم توجه عظیمی معطوف داریم، (همانطور که در قطعنامه کنگره نیز این عمل شده است) نه اینکه این وظایف سیاسی عاجل، مبرم و آنی یک حزب مبارز را در لابلای استدلالهای کلی غرق سازیم حاکی از اینکه پس از دوران انقلابی فعلی چه وضعی پیش خواهد آمد و هنگامیکه «جامعه از لحاظ سیاسی آزاد شده ای»، بوجود آمد وضعیت چگونه خواهد بود همانگونه که اکونومیست ها، با استناداتی به حقایق کلی در باره تابعیت سیاست از اقتصاد، جهل خود را در مورد وظایف سیاسی آنی پرده پوشی مینمودند، همین گونه هم نوایسکرائیها با استنادات خود به حقایق کلی در باره مبارزه در داخل جامعه از لحاظ سیاسی آزاد شده، جهل خود را در مورد وظایف انقلابی آنی مربوط به آزادی سیاسی این جامعه پرده پوشی مینمایند.

عبارت «برانداختن قطعی تمام رژیم صنفی سلطنتی» را در نظر بگیرید. برانداختن قطعی رژیم سلطنت بزبان روسی استقرار جمهوری دموکراتیک نامیده میشود. ولی این عبارت بنظر مارتینف شریف ما و ستایشگران وی بیش از حد ساده و روشن می آید. آنها حتماً میخواهند آنرا «عمیق تر» کنند و «مغزدارتر» بگویند. نتیجه ای که بدست می آید از یک طرف زورهای مضحکی است که برای ژرف اندیشی زده میشود و از طرف دیگر بجای شعار، شرح و بسط و بجای دعوت پرشور به پیش رفتن، یک نظریه مالیخولیائی قهقرائی حاصل میگردد. گوئی ما با اشخاص زنده ایکه هم اکنون و بدون تأخیر میخواهند برای رسیدن به جمهوری مبارزه نمایند روبرو نبوده بلکه با مومیائی های محجری روبرو هستیم که *sub specie aeternitatis* ﴿﴾ از لحاظ ابدیت. مترجم ﴿﴾ به مسئله از نظر **plusquamperfectum* ﴿﴾ ماضی بعید. م ﴿﴾ می نگرند.

ادامه میدهیم: «... حکومت موقت... مأموریت اجرای وظایف این... انقلاب بورژوازی را بر عهده خود خواهد گرفت»... همین جا است که فوراً معلوم میشود «کنفرانس چیهایی» ما مسئله مشخصی

را، که در برابر رهبران سیاسی پرولتاریا قرار گرفته است، از نظر انداخته اند. مسئله مشخص مربوط به حکومت انقلاب موقت تحت الشعاع مسئله مربوط به یک سلسله حکومت‌های آینده ای قرار گرفته است که بطور کلی وظایف انقلاب بورژوازی را انجام خواهند داد. اگر شما مایل باشید مسئله را از لحاظ «تاریخی» مورد بررسی قرار دهید، نمونه هر کشور اروپائی به شما خواهد داد که همانا یک سلسله از حکومت‌هایی که بهیچوجه «موقتی» هم نبوده اند، وظایف تاریخی انقلاب بورژوازی را انجام داده اند و حتی حکومت‌هایی هم که بر انقلاب چیره شده اند باز مجبور شده اند وظایف تاریخی این انقلاب مغلوب را انجام دهند ولی «حکومت انقلابی موقت» ابداً آن حکومتی نیست که شما در باره آن صحبت میکنید: این حکومت از آن یک دوره انقلابی و حکومتی است که بلافاصله جایگزین حکومت سرنگون شده گردیده و متکی به قیام مردم است نه به فلان مؤسسه انتخابی که از میان مردم برون آمده باشد. حکومت انقلابی موقت ارگان مبارزه در راه پیروزی بی درنگ انقلاب و دفع بی درنگ تلاش‌های ضد انقلابی است نه اینکه ارگان اجرای وظایف تاریخی انقلاب بورژوازی بطورکلی. بیائید، آقایان، قضاوت اینموضوع را که ما و شما و یا فلان یا بهمان حکومت، همانا کدام وظایف انقلاب بورژوازی را انجام داده ایم به مورخین آینده و به «روسکایا استارینا»ی آتیه واگذار کنیم، - این عمل را ۳۰ سال دیگر هم میتوانند انجام دهند. ولی ما اکنون برای مبارزه در راه جمهوری و برای جدی ترین شرکت پرولتاریا در این مبارزه باید شعارها و دستورهای عملی بدهیم.

بهین دلائل تزه‌های آخر این قسمت از قطعنامه که ما آنرا نقل نمودیم نیز رضایت بخش نیست. این عبارت که حکومت موقت موظف خواهد بود مبارزه متقابل طبقات متضاد را «تنظیم نماید» بی نهایت نادرست یا حداقل ناشیانه است: استعمال این فرمول بندی لیبرال - آسوباژدنیه مآبانه که موجب بروز این فکر میشود که گویا ممکن است حکومت‌هایی هم باشند که ارگان مبارزه طبقاتی نبوده بلکه «تنظیم کننده» آن باشند... برازنده مارکسیست ها نیست. حکومت موظف خواهد بود «نه تنها تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد، بلکه بر ضد عواملی از این تکامل نیز که پایه های رژیم سرمایه داری را تهدید مینمایند مبارزه کند» این «عامل» اتفاقاً همان پرولتاریائیست که قطعنامه از طرف وی سخن میگوید! بجای راهنمایی این موضوع که پرولتاریا در لحظه فعلی چگونه باید «تکامل انقلاب را بجلو سوق دهد» (آنرا بیشتر از آن که بورژوازی مشروطه طلب میخواهد بجلو سوق دهد)، بجای این راهنمایی که وقتی بورژوازی بر ضد پیروزیهای انقلاب دست بکار میشود با چه وسیله معینی باید خود را برای مبارزه با آن حاضر نمود، - بجای تمام اینها یک توصیف کلی از جریان به ما عرضه میدارند، که از وظایف مشخص فعالیت ما چیزی نمیگوید. شیوه ایرا که نوایسکرائیها برای بیان افکار خود بکار می برند ما را بیاد نظر مارکس (در «تزه‌های» مشهور وی در باره فویرباخ) در باره ماتریالیسم قدیمی که از دیالکتیک عاری بود میاندازد. مارکس میگوید فلاسفه فقط دنیا را باشکال گوناگون تعبیر و تفسیر میکردند و حال

آنکه مطلب بر سر تغییر دادن جهان است. نوایسکرائیها هم میتوانند جریان مبارزه ایرا که اکنون در برابر چشم آنها بوقوع می پیوندد نسبتاً خوب توصیف نموده و توضیح دهند ولی بهیچوجه قادر نیستند در این مبارزه یک شعار صحیح بدهند. آنها با حرارت پا میکوبند ولی بد رهبری میکنند و بدینطریق با عدم توجه خود به نقش مؤثر و رهبری کننده و هدایت کننده ایکه احزابی که به شرایط مادی انقلاب پی برده و در رأس طبقات پیشرو قرار دارند، میتوانند و باید در تاریخ بازی کنند، از اهمیت درک مادی تاریخ میکاهند.

۵- چگونه باید «انقلاب را بجلو سوق داد»؟

اینک قسمت بعدی قطعنامه:

«در چنین شرایطی سوسیال دموکراسی باید بکوشد در طول تمام مدت انقلاب وضعیت را حفظ نماید که به بهترین وجهی امکان پیشروی انقلاب را تأمین میکند و در مبارزه با سیاست خود غرضافه و ناپیگیر احزاب بورژوازی به وی آزادی عمل میدهد و از خطر حل شدن در دموکراسی بورژوازی مصونش میدارد.

از اینرو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقتی قرار دهد، بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند»

توصیه برای حفظ وضعیت که به بهترین وجهی بتواند امکان پیشروی انقلاب را تأمین نماید بسیار و بسیار مورد پسند ماست. ولی ما فقط میل داشتیم که، علاوه بر این توصیه نیکو، دستور صریحی نیز وجود میداشت که همانا اکنون در وضعیت سیاسی فعلی، در عصر تفسیرات، فرضیات، گفتگوها و طرح های دعوت نمایندگان مردم، سوسیال دموکراسی چگونه باید انقلاب را بجلو سوق دهد. آیا کسیکه به خطر تئوری آسوباژدنیه مآبانه «سازش» ملت با تزار پی نمی برد، کسیکه تنها «تصمیم» به تشکیل دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی مینامد، کسیکه ترویج فعالانه ایده لزوم حکومت انقلابی موقت را وظیفه خود قرار نمیدهد؟ کسیکه شعار جمهوری دموکراتیک را در بوته اجمال میگذارد، میتواند اکنون انقلاب را بجلو سوق دهد؟ چنین کسی در حقیقت انقلاب را بعقب می برد، زیرا خط مشی عملی و سیاسی وی با خط مشی آسوباژدنیه در یک تراز قرار دارد. وقتی که در قطعنامه تاکتیکی، که وظایف فعلی و فوری حزب را در لحظه انقلاب معین مینماید، از شعار مبارزه برای جمهوری اثری نیست، در اینصورت قبول برنامه ایکه در آن تعویض حکومت مطلقه با جمهوری طلب میشود از طرف آنها چه فایده ای دارد؟ در حقیقت این همان خصوصیت کنونی خط مشی «آسوباژدنیه» یا خط مشی بورژوازی مشروطه طلب است که تصمیم به دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی قطعی میداند ولی در باره حکومت انقلابی موقت و جمهوری مآل اندیشانه سکوت اختیار مینماید! برای اینکه بتوان انقلاب را بجلو سوق داد یعنی از آن

حدیکه بورژوازی سلطنت طلب آنرا سوق میدهد تجاوز کرد، باید شعارهائی را که «نایبگیری» دموکراسی بورژوازی را خنثی مینماید بطور فعال مطرح کرد روی آن تکیه کرد و در درجه اول اهمیت قرار داد. این شعارها در لحظه فعلی فقط دوتا است: (۱) حکومت انقلابی موقت و (۲) جمهوری، زیرا شعار مجلس مؤسسان همگانی را بورژوازی سلطنت طلب پذیرفته است (رجوع شود به برنامه «سایوز آسوباژدنیه») و بدینمنظور پذیرفته است که در انقلاب تقلب نماید، از پیروزی کامل انقلاب جلوگیری کند و موجبات معامله سوداگرانه ای را بین بورژوازی بزرگ و تزاریسیم فراهم سازد. و ما می بینیم که کنفرانس از این دو شعار که یگانه شعارهائی هستند که قادرند انقلاب را بجلو سوق دهند شعار جمهوری را تماماً فراموش کرده است و شعار حکومت انقلابی موقت را مستقیماً با شعار آسوباژدنیه مآبانه مربوط به مجلس مؤسسان همگانی همتراز نموده و هر دوی اینها را «پیروزی قطعی انقلاب» مینامد!!

آری، این است آن واقعیت مسلمی که ما مطمئنیم بعنوان راهنما مورد استفاده تاریخ نویس آتیۀ سوسیال دموکراسی روسیه قرار خواهد گرفت. کنفرانس سوسیال دموکراتها در ماه مه سال ۱۹۰۵ قطعنامه ای را تصویب مینماید که درباره لزوم سوق انقلاب دموکراتیک بجلو کلمات خوبی ادا می کند ولی در عمل آنرا بعقب میکشد و از شعارهای دموکراتیک بورژوازی سلطنت طلب گامی فراتر نمی نهد.

نو ایسکرائیها دوست دارند ما را ملامت نمایند از اینکه ما به خطر حل شدن پرولتاریا در دموکراسی بورژوازی اعتنائی نداریم. ما خیلی مایل بودیم کسی را به بینیم که بتواند صحت این ملامت را از روی متن قطعنامه های مصوبه در کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ثابت کند. ما در پاسخ معارضین خود خواهیم گفت: سوسیال دموکراسی که زمینه عملش جامعه بورژوازی است، نمیتواند بدون اینکه در بعضی موارد با دموکراسی بورژوازی همدوش گام بر دارد در سیاست شرکت نماید. اختلافی که بین ما و شما در این مورد وجود دارد اینستکه ما همدوش بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه حرکت میکنیم بدون اینکه با آن در آمیزیم ولی شما با بورژوازی لیبرال و سلطنت طلب همدوشید ایضاً بدون اینکه با آن در آمیزید، جریان قضیه بر این منوالست. شعارهای تاکتیکی که شما بنام کنفرانس داده اید با شعارهای حزب «دموکرات مشروطه طلب، یعنی حزب بورژوازی سلطنت طلب مطابقت میکند و حال آنکه شما متوجه این مطابقت نشده و به آن پی نبرده اید و بدینطریق عملاً بدنبال آسوباژدنیه ایها کشیده شده اید.

شعارهای تاکتیکی که ما بنام کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه داده ایم با شعارهای بورژوازی دموکراتیک انقلابی و جمهوری خواه مطابقت مینماید. چنین بورژوازی و خرده بورژوازی هنوز در روسیه بصورت یک حزب بزرگ توده ای در نیامده است (۸*).* ولی در موجود بودن عناصر اولیه این حزب فقط کسانی میتوانند شک کنند که از جریان وقایع روسیه اطلاعی نداشته باشند. قصد ما برآنست که نه فقط پرولتاریا را که بتوسط حزب سوسیال دموکرات متشکل

شده است بلکه این خرده بورژوازی را نیز که قادر است با ما همدوش گام بر دارد رهبری نمائیم (در صورتیکه انقلاب کبیر روسیه با احراز موفقیت جریان یابد).

کنفرانس با قطعنامه خود بطور غیر آگاهانه تا سطح بورژوازی لیبرال و سلطنت طلب تنزل مینماید. ولی کنگره حزب با قطعنامه خود آگاهانه آن عناصر دموکراسی انقلابی را که قادر به مبارزه هستند نه دلالتی، تا سطح خود ارتقاء میدهد.

چنین عناصری بیش از همه در بین دهقانان یافت میشوند. ما بدون اینکه اشتباه بزرگی مرتکب شده باشیم میتوانیم، هنگامیکه گروههای اجتماعی بزرگ را بر حسب تمایلات سیاسی آنان تقسیم مینمائیم، دموکراسی انقلابی و جمهوری خواه را با توده دهقانان مطابق بدانیم - البته بهمان معنی و با همان قیود و شرایط مستتریکه میتوان طبقه کارگر را با سوسیال دموکراسی مطابق دانست. عبارت دیگر ما میتوانیم نتیجه گیریهای خود را با عبارات زیرین نیز افاده نمائیم: کنفرانس با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت (۹*) را در نظر دارد در لحظه انقلابی غیر آگاهانه تا سطح توده ملاکین تنزل مینماید. کنگره حزب با شعارهای سیاسی خود که عموم ملت را در نظر دارد توده دهقانان را تا سطح انقلابی ارتقاء میدهد. ما بکسیکه بسبب این استنتاج نسبت تمایل به نقیض گوئی بما بدهد اعلام میداریم: بفرمائید این اصل را تکذیب نمائید که هر آینه ما قادر نباشیم انقلاب را پایان خود برسانیم، هر آینه انقلاب طبق نظر آسوباژدنیه یعنی فقط و فقط بشکل مجلس نمایندگان که از طرف تزار دعوت شده باشد و فقط بعنوان مسخره میتوان نام مؤسسان به آن داد به «پیروزی قطعی» منجر گردد، - در اینصورت این انقلابی خواهد بود که در آن عنصر ملاک و بورژوازی بزرگ تفوق خواهد داشت. بعکس اگر مقدر است که انقلاب واقعاً کبیری را بگذرانیم، اگر تاریخ این بار اجازه «سقط جنین» ندهد، اگر ما قادر باشیم انقلاب را به پایان و به پیروزی قطعی آن برسانیم، ولی نه طبق مفهوم آسوباژدنیه و نو ایسکرائیها در اینصورت این انقلابی خواهد بود که عنصر دهقانی و پرولتاریائی در آن تفوق خواهد داشت.

شاید این موضوع که ما از چنین تفوقی صحبت میکنیم بنظر بعضی ها عدول از این عقیده بیاید که انقلاب قریب الوقوع جنبه بورژوازی دارد؟ با آن همه افراط در استعمال این مفهوم که ما در «ایسکرا» می بینیم، چنین چیزی بسیار ممکن است. بدینمناسبت مکث در روی این مسئله خیلی به مورد خواهد بود.

۶- خطر اینکه پرولتاریا در مبارزه با بورژوازی

نایبگیر آزادی عمل را از دست بدهد از کجا است؟

مارکسیستها مسلماً معتقدند که انقلاب روس جنبه بورژوازی دارد. این یعنی چه؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دموکراتیک در رژیم سیاسی و آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که برای روسیه جنبه

ضروری پیدا کرده اند، - بخودی خود نه تنها موجبات اضمحلال سرمایه داری و سیادت بورژوازی را فراهم نمیسازند، بلکه بعکس برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپائی و نه آسیائی، سرمایه داری آماده مینمایند و برای اولین بار سیادت بورژوازی را بمثابة یک طبقه میسر میسازند. سوسیالیست - رولوسیونرها نمیتوانند این قضیه را درک کنند، زیرا آنها الفبای قوانین تکامل تولید کالائی و سرمایه داری را نمیدانند و باینموضوع پی نمی برند که حتی موفقیت تام قیام دهقانان، حتی تجدید تقسیم بندی کلیه اراضی بنفع دهقانان و بر طبق تمایل آنان («تقسیم بندی سیاه») یا چیزی از این قبیل) نیز ابداً باعث نابودی سرمایه داری نمیشود بلکه بر عکس به تکامل آن کمک نموده و تقسیم بندی طبقاتی خود دهقانان را تسریح خواهد کرد. عدم فهم این حقیقت است که سوسیالیست - رولوسیونرها را بدل به ایدئولوگ های غیر آگاه خرده بورژوازی میکند. اصرار در روی این حقیقت برای سوسیال دموکراسی نه تنها از لحاظ تئوری بلکه از لحاظ سیاست عملی نیز حائز اهمیت عظیمی است زیرا از اینجاست که حتمی بودن استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا در نهضت «دموکراتیک همگانی» فعلی ناشی میگردد.

ولی بهیچ رو از اینجا چنین بر نمی آید که انقلاب دموکراتیک (که از لحاظ مضمون اجتماعی و اقتصادی خود بورژوازیست) مورد علاقه عظیم پرولتاریا نیست. بهیچ رو از اینجا چنین بر نمی آید که انقلاب دموکراتیک، نمیتواند هم بشکلی بوقوع بپیوندد که بیشتر سودمندی آن متوجه سرمایه دار بزرگ، سلطان سرمایه مالی و مالک «منورالفکر» باشد و هم بشکلی که برای دهقان و کارگر سودمند باشد.

نویسگرانیها مفهوم و اهمیت مقوله انقلاب بورژوازی را از اساس غلط درک می کنند. و دائماً این فکر از استدلالهای آنها تراوش میکند که گویا انقلاب بورژوازی انقلابی است که سودش فقط عاید بورژوازی خواهد شد. و حال آنکه هیچ چیزی خطراتر از این اندیشه نیست. انقلاب بورژوازی انقلابی است که از حدود رژیم اجتماعی و اقتصادی بورژوائی یعنی سرمایه داری خارج نمیشود. انقلاب بورژوازی مظهر تقاضاهای تکامل سرمایه داریست و نه فقط پایه های سرمایه داری را محو نمیسازد بلکه برعکس آنها را وسعت داده و عمیق تر میکند. به این جهت این انقلاب تنها منافع طبقه کارگر را منعکس نموده بلکه منافع تمام بورژوازی را نیز منعکس مینماید. چون در رژیم سرمایه داری سیادت بورژوازی بر طبقه کارگر امریست ناگزیر، لذا با حقانیت کامل میتوان گفت که انقلاب بورژوازی آنقدر که بنفع بورژوازیست بنفع پرولتاریا نیست. ولی این فکر که انقلاب بورژوازی ابداً منافع پرولتاریا را منعکس نمی نماید کاملاً بی اساس است. این فکر بی اساس یا به تئوری عهد عتیق نارودنیکی منجر میشود که میگوید انقلاب بورژوازی با منافع پرولتاریا متضاد است و باینجهت آزادی سیاسی بورژوازی برای ما لازم نیست و یا به آنارشیزم که هر گونه شرکت پرولتاریا را در سیاست بورژوازی و انقلاب بورژوازی و پارلمانتاریسم بورژوازی نفی میکند. از لحاظ تئوری این فکر حاکی از فراموشی اصول مقدماتی مارکسیسم در باره ناگزیر بودن تکامل سرمایه داری بر

زمینه تولید کالائی می باشد. مارکسیسم بما میاموزد که جامعه ایکه بنای آن بر تولید کالائی گذارده شده و در حال مبادله با ملل متمدنه سرمایه داری است، در مرحله معینی از تکامل خود ناگزیر خود نیز براه سرمایه داری میافتد. مارکسیسم بطلان هذیان گوئیهای نارودنیک ها و آنارشیستها را که تصور میکردند مثلاً روسیه میتواند راه تکامل سرمایه داری را نییماید و از راه دیگری سواى مبارزه طبقاتی، که بر زمینه و در چهار دیوار همین سرمایه داری انجام مییابد، از سرمایه داری بیرون بجهد و یا اینکه از روی آن جهش نماید، بطور تکذیب ناپذیری به ثبوت رسانید.

تمام این اصول مارکسیسم با تفصیل کامل چه بطور عمومی و چه بطور خصوصی در مورد روسیه به ثبوت رسیده و حلاجی شده است. از این اصول چنین مستفاد میشود که فکر تجسس راه نجات برای طبقه کارگر در چیزی بجز ادامه تکامل سرمایه داری، فکریست ارتجاعی. در کشورهای مانند روسیه آنقدر که به طبقه کارگر از کافی نبودن تکامل سرمایه داری آسیب میرسد از خود سرمایه داری نمیرسد. از اینرو وسیع ترین، آزادترین و سریعترین تکامل سرمایه داری مورد علاقه مسلم طبقه کارگر است. از بین بردن کلیه بقایای کهن، که بر پای تکامل وسیع، آزاد و سریع سرمایه داری بند نهاده است، مسلماً بحال طبقه کارگر سودمند است. انقلاب بورژوازی همانا تحولی است که بقایای کهن یا بقایای سرواژ را (این بقایا تنها شامل حکومت مطلقه نبوده بلکه شامل سلطنت نیز مییابد) با قطعت هر چه تمامتر از سر راه خود میروید و موجبات تکامل هر چه وسیعتر و هر چه آزادتر و هر چه سریعتر سرمایه داری را بطرزی هر چه کاملتر فراهم مینماید.

بدین سبب انقلاب بورژوازی به منتها درجه برای پرولتاریا سودمند است. انقلاب بورژوازی برای پرولتاریا مسلماً ضروریست. هر چه انقلاب بورژوازی کاملتر و قطعی تر و هر چه پیگیری آن بیشتر باشد، همانقدر هم مبارزه پرولتاریا با بورژوازی در راه نیل به سوسیالیسم بیشتر تأمین خواهد بود. این استنتاج فقط ممکن است برای اشخاصیکه از الفبای سوسیالیسم علمی بی اطلاع هستند تازه و عجیب و ضد و نقیض بنظر آید. و در ضمن از این استنتاج این اصل نیز مستفاد میگردد که انقلاب بورژوازی از لحاظ معینی برای پرولتاریا بیشتر سودمند است تا برای بورژوازی. این اصل همانا از این نقطه نظر مسلم است که: نفع بورژوازی در اینستکه بر ضد پرولتاریا، به بعضی از بقایای کهن اتکاء نماید: مثلاً به رژیم سلطنت، به ارتش دائمی و غیره. نفع بورژوازی در اینست که انقلاب بورژوازی تمام بقایای کهن را بطور قطعی معدوم نسازد و برخی از آنها را باقی بگذارد یعنی این انقلاب کاملاً پیگیر نباشد، به هدف نهائی نرسد، قطعی و بیرحمانه نباشد. سوسیال دموکراتها غالباً این فکر را کمی طرز دیگر بیان میکنند و میگویند که بورژوازی خودش بخودش خیانت مینماید، بورژوازی به امر آزادی خیانت میکند و برای دموکراتیسم پیگیر مستعد نیست. نفع بورژوازی در اینستکه اصلاحات لازمه ایکه در جهت دموکراسی بورژوازی بعمل می آید کندتر، تدریجیتر، با احتیاطتر، سست تر و از طریق رفرم باشد نه از طریق انقلاب، نفع وی در اینستکه

این اصلاحات در مورد مؤسسات «محترم» دوران سرواژ (مثلاً سلطنت) حتی الامکان با احتیاط بیشتری بعمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر نشو و نما دهد، زیرا در غیر اینصورت برای کارگران خیلی آسانتر خواهد بود که باصطلاح فرانسویها «تفنگ را از دوشی به دوش دیگر اندازند» یعنی همان اسلحه ایرا که انقلاب بورژوازی برای آنان مهیا خواهد نمود، همان آزادیرا که این انقلاب خواهد داد، همان مؤسسات دموکراتیکی را که بر زمینه ای بوجود خواهد آمد، که از سرواژ تصفیه شده است، بر ضد خود بورژوازی متوجه سازند.

برای کارگران، بعکس، سودمندتر است که اصلاحات لازمه ای که در جهت دموکراسی بورژوازی بعمل می آید از طریق رفرم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشد، زیرا راه رفرم راه تاخیر است، رأی دفع الوقت است، راه زوال تدریجی و دردناک اعضای از پیکر مردم است که در حال فساد می باشد. از فاسد شدن این اعضا در درجه اول و بیش از همه پرولتاریا و دهقانان آسیب می بینند. راه انقلابی عمل جراحی سریعی است که درد آن برای پرولتاریا از همه کمتر است، این راه — راه قطع مستقیم اعضا در حال فساد است، راه کمترین گذشت و کمترین احتیاط نسبت به سلطنت و مؤسسات منفور و پلید وابسته به آن است که فساد آنها فضا را مسموم میکند.

باینجهت اگر ما می بینیم که مطبوعات بورژوا لیبرال ما در مقابل امکان راه انقلابی زاری و شیون مینمایند، از انقلاب می ترسند، تزار را از انقلاب میترسانند، هم خود را مصروف این مینمایند که از انقلاب احتراز شود و بخاطر رفرم های ناچیزی که بمثابة گامهای اولیه ای در راه رفرم هستند تن بفرومایگی و آستان بوسی میدهند — علتش تنها ملاحظه، از سانسور و فقط ترس از صاحبان قدرت نیست. نه فقط نشریات «روسکیه و دوموستی»، «سین آنچستوا»، «ناشا ژیزن» و «ناشی دنی» بلکه مجله غیر علنی و آزاد «آسوباژدنیه» نیز از همین نقطه نظر پیروی مینماید. خود موقعیت بورژوازی، بعنوان طبقه ای در جامعه سرمایه داری، ناگزیر موجب ناپیگیری در انقلاب دموکراتیک میگردد. خود موقعیت پرولتاریا، بعنوان یک طبقه، ویرا مجبور میسازد که دموکرات پیگیر باشد. بورژوازی از ترس پیشرفت و ترقی دموکراسی، که خطر افزایش قدرت پرولتاریا را در بر دارد، همواره بعقب مینگردد. پرولتاریا جز زنجیر خود چیزی ندارد از دست بدهد، ولی به کمک دموکراتیسم، تمام جهان را بدست خواهد آورد. لذا هر اندازه انقلاب بورژوازی در اجرای اصلاحات دموکراتیک خود پیگیرتر باشد بهمان اندازه نیز امکان اینکه این انقلاب به چیزی محدود گردد که فایده آن منحصر به بورژوازی است کمتر خواهد بود، هر اندازه انقلاب بورژوازی پیگیرتر باشد بهمان اندازه منافع پرولتاریا و دهقانان را در انقلاب دموکراتیک بیشتر تأمین خواهد نمود.

مارکسیسم به پرولتاریا نمی آموزد که از انقلاب بورژوازی دوری جوید، در آن شرکت نکند، رهبری را در این انقلاب به بورژوازی واگذار کند، بلکه بعکس می آموزد که با انرژی هر چه

بیشتری در آن شرکت ورزد و برای رسیدن به یک دموکراتیسم پرولتاریائی پیگیر و رساندن انقلاب به هدف نهائی آن به قطعی ترین وجهی مبارزه نماید. ما نمیتوانیم از چهار دیوار بورژوا دموکراتیک انقلاب روس یکباره بخارج آن جستن نمائیم ولی ما میتوانیم حدود این چهار دیوار را به مقیاس عظیمی وسعت دهیم، ما میتوانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پرولتاریا و نیازمندیهای مستقیم وی و در راه شرایطی که نیروهای وی را برای پیروزی کامل آینده آماده میسازد مبارزه کنیم. دموکراسی بورژوازی داریم تا دموکراسی بورژوازی. هم زمستویست سلطنت طلب یا طرفدار مجلس اعیان که از حق انتخابات همگانی «دم میزند» ولی پنهانی و در پس پرده با تزاریسم در باره یک مشروطیت ناقص و سرودم بریده بند و بست میکند بورژوا دموکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست بر ضد ملاکان و مأمورین دولتی بپا میخیزد و با «جمهوری خواهی ساده لوحانه» خود پیشنهاد «بیرون کردن تزار» (۱۰*) را مینماید. هم نظام آلمان را نظام بورژوا دموکراتیک میگویند و هم نظامی را که در انگلستان حکمفرماست؛ هم نظامی را که در اتریش است نظام بورژوا دموکراتیک میگویند و هم نظامی را که در آمریکا یا سوئیس حکمفرماست. ولی هیئات مارکسیستی که در دوره انقلاب دموکراتیک متوجه این فرق موجوده بین مراحل مختلف دموکراتیسم و بین جنبه های مختلف اشکال گوناگون آن نشود و به «اظهار فضل» در باره اینکه بهر حال این یک «انقلاب بورژوازی» و میوه های «انقلاب بورژوازی» است اکتفا ورزد.

نو ایسکرائیهای ما درست از نوع همین فضل فروشانی هستند که به نزدیک بینی خود مباحثات میکنند. آنها در همانجا و هنگامی به چون و چرای در باره جنبه بورژوازی انقلاب اکتفا میورزند که درست در همانجا و همان هنگام باید قادر بود فرق میان دو دموکراسی بورژوازی یعنی دموکراسی بورژوازی جمهوری - انقلابی و دموکراسی بورژوازی سلطنتی - لیبرال را تمیز داد. ما دیگر درباره تمیز بین دموکراتیسم ناپیگیر بورژوازی و دموکراتیسم پیگیر پرولتاریائی چیزی نمیگوئیم. آنها که گوئی در حقیقت به بیماری «آدم توی غلاف» (۱۱۲) مبتلا شده اند، به گفتگوهای مالیخولیائی در باره «جریان مبارزه متقابل طبقات متضاد» اکتفا میورزند و آنها همگامیکه صحبت بر سر اینستکه انقلاب فعلی از نقطه نظر دموکراتیک رهبری شود، و اختلاف بین شعارهای دموکراتیک پیشرو و شعارهای خائنانه آقای استرووه و همکارانش جدا توضیح داده شود و همچنین اختلاف بین نزدیکترین وظائف مبارزه واقعاً انقلابی پرولتاریا و دهقانان از یک طرف و دلال منشی لیبرالی ملاکین و کارخانه داران از طرف دیگر صریحاً و دقیقاً نشان داده شود. تمام مطلب اکنون در همین مسئله است که شما آقایان متوجه آن نشده اید: مطلب در اینست که آیا انقلاب ما به پیروزی عظیم واقعی منجر خواهد شد یا اینکه فقط به معامله ناچیزی ختم میگردد، آیا این انقلاب به دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان منجر خواهد شد یا اینکه بر سر مشروطیت شیپف مبانیه لیبرالی «زورش ته خواهد کشید»!

در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود که ما با طرح این مسئله بکلی از موضوع اصلی منحرف میشویم. ولی فقط در نظر اول ممکن است اینطور وانمود شود. در حقیقت امر ریشه اختلاف اصولی بین تاکتیک سوسیال دموکراتیک کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و تاکتیک کنفرانس نوایسکرائیها یعنی اختلافی که اکنون دیگر کاملاً هویدا شده است، در همین مسئله است. نوایسکرائیها هنگامیکه مسائل مربوط به تاکتیک حزب کارگر در لحظه انقلاب یعنی مسائلی را که برای حزب بمراتب بغرنج تر، مهمتر و حیاتی تر است حل میکردند اشتباهات اکونومیسم را احیاء کرده و بدینطریق دو گام به پس را به سه گام تبدیل کردند. باینجهت است که ما باید با منتهای توجه روی تحلیل مسئله مورد بحث مکث نمائیم.

در آن قسمت از قطعنامه نوایسکرائیها، که ما آنرا در اینجا ذکر کردیم به این خطر اشاره شده است که مبادا سوسیال دموکراسی در مبارزه بر ضد سیاست ناپیگیر بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهد و مبادا در دموکراسی بورژوازی حل شود. تمام مطبوعات صرفاً نوایسکرائی سرشار از اندیشه این خطر است، این اندیشه محور واقعی تمام آن خط مشی را تشکیل میدهد که از لحاظ اصولی در انشعاب حزبی ما پیروی میشد (از آن هنگامیکه عوامل فتنه و جنجال در این انشعاب کاملاً تحت الشعاع عوامل بازگشت بسوی اکونومیسم قرار گرفت). و ما بدون ذره ای پرده پوشی اعتراف میکنیم که این خطر حقیقتاً وجود دارد و بخصوص اکنون در بحبوحه انقلاب روس این خطر اهمیت خاصی کسب کرده است. در برابر تمام ما تئوریسین ها یا پولیسیستهای سوسیال دموکراسی – که من اطلاق دومی را بخود بر اولی ترجیح میدهم – وظیفه ای تعویق ناپذیر و فوق العاده پرمسئولیت قرار دارد و آن اینکه معین کنیم تهدید این خطر در حقیقت امر از کدام طرف است. زیرا منبع اختلاف نظر ما در مشاجره بر سر موضوع نیست که آیا چنین خطری وجود دارد یا خیر بلکه بر سر اینست که آیا این خطر را جریان باصطلاح دنباله روی «اقلیت» ایجاد مینماید یا باصطلاح انقلابی گری «اکثریت».

برای رفع هرگونه سوء تعبیر و سوء تفاهمی قبل از همه متذکر میشویم که خطری که ما در باره آن صحبت میکنیم مربوط به جنبه سوپروکتیف قضیه نبوده، بلکه به جنبه ابژکتیف آن مربوطست یعنی اینکه این خطر ناشی از آن خط مشی ظاهری نیست که سوسیال دموکراسی در مبارزه خود تعقیب مینماید بلکه ناشی از نتیجه نهائی مادی تمام مبارزه انقلابی است که اکنون انجام می یابد. مطلب در این نیست که آیا این و یا آن گروه سوسیال دموکرات میخواهد در دموکراسی بورژوازی حل شود یا نه و آیا این حل شدن را احساس میکند یا نه، – از این موضوع سخنی هم در میان نیست. در اینکه هیچیک از سوسیال دموکراتها دارای چنین تمایلی نیستند ما هیچگونه شکی هم نداریم، بعلاوه اینجا بهیچوجه صحبت بر سر تمایل نیست. و نیز مطلب در این نیست که آیا این یا آن گروه سوسیال دموکرات در طول تمام مدت انقلاب استقلال ظاهری، خصوصیت و عدم وابستگی خود را در مقابل دموکراسی بورژوازی حفظ خواهد کرد یا نه. آنها

میتوانند نه تنها این «استقلال» را اعلام نمایند، بلکه از نظر ظاهری آنرا حفظ هم بکنند، ولی با تمام این احوال ممکن است جریان کار طوری بشود که آنها در مبارزه بر ضد ناپیگیری بورژوازی آزادی عمل را از دست بدهند. نتیجه نهائی سیاسی انقلاب ممکن است اینطور باشد که سوسیال دموکراسی با وجود «استقلال» ظاهری و با وجود حفظ خصوصیت کامل حزبی و تشکیلاتی خود، در عمل استقلال خود را از دست بدهد، قادر نباشد مهر و نشان استقلال پرولتاریائی خود را بر جریان حوادث بگذارد و آنقدر ضعیف از کار در آید که دست آخر و در انتهای کار رویهمرفته «حل شدن» آن در دموکراسی بورژوازی یک عمل انجام شده تاریخی گردد.

اینست آن چه که خطر واقعی را تشکیل میدهد. حال به بینیم تهدید این خطر از کدام طرف است:

آیا از طرفیست که ما فکر میکنیم یعنی از انحرافی است که سوسیال دموکراسی در وجود «ایسکرای» نو بطرف راست دارد یا از طرفیست که نوایسکرائیها فکر میکنند یعنی از انحرافیست که سوسیال دموکراسی در وجود «اکثریت» و روزنامه «پریود» و هکذا بطرف چپ دارد.

حل این مسئله، همانطور که ما متذکر شدیم، منوط به اینستکه عملیات نیروهای مختلف اجتماعی بطور ابژکتیف چگونه با یکدیگر ترکیب شود. از لحاظ تئوری خصلت این نیروها را تجزیه و تحلیل مارکسیستی اوضاع روسیه معین کرده است و حالا این خصلت بوسیله اقدامات آشکار گروهها و طبقات در جریان انقلاب از لحاظ عملی معین میگردد. تمام تجزیه و تحلیلی که مارکسیستها از مدتها قبل از دوران حاضر از لحاظ تئوری نبوده اند و تمام مشاهداتی که از لحاظ عملی در مورد بسط حوادث انقلابی شده است به ما نشان میدهد که از نقطه نظر شرایط ابژکتیف ممکن است جریان و نتیجه نهائی انقلاب روسیه دو جنبه پیدا کند. اصلاح رژیم اقتصادی و سیاسی روسیه در جهت دموکراسی بورژوازی امریست اجتناب ناپذیر و غیر قابل دفع. هیچ نیروئی در زمین یافت نمیشود که بتواند از این اصلاح ممانعت نماید. ولی با ترکیب عملیات نیروهای موجوده فعلی که موجد این اصلاح هستند ممکن است چنین حاصل شود که نتیجه و یا شکل این اصلاح یکی از این دو حال را پیدا کند: ۱) یا کار به «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم» خاتمه می یابد و یا اینکه ۲) برای پیروزی قطعی، قوا کافی نخواهد بود و در نتیجه کار به بند و بست تزاریسیم با «ناپیگیری»ترین و «خود غرض»ترین عناصر بورژوازی خاتمه می یابد. تمام تنوعات بی حد و حصر در جزئیات و ترکیباتی که هیچکس قادر به پیش بینی آنها نیست رویهمرفته درست بیکی از این دو نتیجه نهائی منجر میگردد.

حال این دو نتیجه را اولاً از نقطه نظر اهمیت اجتماعی آنها و ثانیاً از نقطه نظر موقعیت سوسیال دموکراسی («حل شدن» آن یا «آزادی عمل نداشتن» آن) در هر یک از این دو مورد بررسی مینمائیم.

معنای «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم» چیست؟ ما دیدیم که نوایسکرائیها هنگام استعمال

این عبارت حتی نزدیکترین معنای سیاسی آنرا نیز درک نمیکنند. در مورد مضمون طبقاتی این مفهوم عدم درک آنها از اینهم بیشتر است. و حال آنکه ما مارکسیست ها بهیچ عنوانی نباید نظیر بسیاری از دموکراتهای انقلابی (از قبیل گاپون) فریفته کلماتی از قبیل: «انقلاب»، یا «انقلاب کبیر روسیه» گردیم. ما باید اینموضوع را دقیقاً پیش خود حلاجی نمائیم که آن نیروهای اجتماعی واقعاً موجودی که در مقابل «تزاریس» قرار گرفته اند (تزاریسم نیروی کاملاً موجودیست و برای همه کاملاً قابل درک است) و به نیل «پیروزی قطعی» بر آن قادرند کدامند. چنین نیروئی نمیتواند بورژوازی بزرگ، ملاکان، کارخانه داران و «انجمنی» که از پی هواداران «آسوباژدنیه» میروند باشد. ما می بینیم که آنها اساساً طالب پیروزی قطعی نیستند. ما میدانیم که آنها بنا بر موقعیت طبقاتی خود قادر به مبارزه قطعی با تزاریس نیستند: مالکیت خصوصی، سرمایه و زمین بند گرانی است بر پای آنها که اجازه نمیدهد در راه مبارزه قطعی قدم بردارند. تزاریس با دستگاه پلیسی و بوروکراتیک و نیروهای نظامی خود بر ضد پرولتاریا و دهقانان، بحدی برای آنها لازم است که نمیتوانند خواهان محو تزاریس باشند. خیر، نیروئی که قادر است به «پیروزی قطعی بر تزاریس» نائل گردد فقط ممکن است مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان باشند، در صورتی که نیروهای اساسی و بزرگ در نظر گرفته شود و خرده بورژوازی ده و شهر (که ایضاً از «مردم» هستند) بین این و آن تقسیم گردد. «پیروزی قطعی انقلاب، بر تزاریس» عبارتست از استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان. نوایسکرائیهای ما در مقابل این استنتاج که دیر زمانیست «وپریود» به آن اشاره نموده است راه گریزی ندارند. جز این نیرو، نیروئی نیست که بتواند به پیروزی قطعی بر تزاریس نائل گردد.

و این پیروزی همان دیکتاتوری خواهد بود، یعنی ناگزیر باید به نیروی جنگی، به مسلح ساختن توده و قیام اتکاء نماید نه اینکه بارگانهای مختلفی که از «طرق علنی» و «مسالمت آمیز» ایجاد شده است. این بجز دیکتاتوری چیز دیگری نمیتواند باشد زیرا اجرای اصلاحاتی که برای پرولتاریا و دهقانان ضرورت فوری و حتمی دارد موجب مقاومت شدید ملاکان، بورژوازی بزرگ و تزاریس خواهد شد. بدون دیکتاتوری در هم شکستن این مقاومت و دفع تلاش های ضد انقلابی غیرممکن است. ولی واضح است که این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه دیکتاتوری دموکراتیک است. این دیکتاتوری نمیتواند (بدون طی یک سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه های سرمایه داری گزندی وارد سازد. این دیکتاتوری در بهترین حالات میتواند تقسیم بندی اساسی جدیدی را در مالکیت ارضی بنفع دهقانان عملی نماید، دموکراتیسم پیگیر و کامل و حتی جمهوری را عملی سازد، تمام خصوصیات اسارت آور آسیائی را نه فقط از زندگی دهات بلکه از زندگی کارخانه ها نیز ریشه کن کند، به بهبود جدی وضعیت کارگران و ارتقاء سطح رفاه مادی آنان پردازد و در درجه آخر *last but not least* ﴿﴾ درجه آخر از حیث شماره ولی نه از حیث اهمیت. ﴿﴾ شعله انقلاب را به اروپا سرایت دهد. یک چنین پیروزی هنوز بهیچوجه انقلاب

بورژوازی ما را به انقلاب سوسیالیستی نخواهد رساند؛ انقلاب دموکراتیک مستقیماً از قالب مناسبات اجتماعی - اقتصادی بورژوازی خارج نخواهد شد؛ ولی مع الوصف این پیروزی خواه برای تکامل بعدی روسیه و خواه برای تمام جهان حائز اهمیت شگرفی خواهد بود. هیچ چیز مانند این پیروزی قطعی انقلابی که در روسیه آغاز گردیده است نمیتواند انرژی انقلابی پرولتاریای تمام جهان را تا این حد بالا ببرد و راهی را که به پیروزی کامل منتهی میشود تا این درجه کوتاه نماید.

حال احتمال این پیروزی تا چه درجه ایست - مسئله ایست جداگانه. در این مورد ما بهیچوجه طرفدار خوشبینی غیر عقلانی نیستیم، ما بهیچوجه دشواری عظیم این وظیفه را فراموش نمیکنیم. ولی وقتی بمبارزه اقدام مینمائیم باید خواهان پیروزی باشیم و بتوانیم راه واقعی وصول به آنان را نشان بدهیم. تمایلاتیکه بتوانند ما را به این پیروزی برسانند بدون شک موجود است. راست است که نفوذ ما یعنی نفوذ سوسیال دموکراسی بر توده پرولتاریا هنوز خیلی خیلی کم است؛ اعمال نفوذ انقلابی در توده دهقانان بکلی ناچیز است؛ پراکندگی، بی فرهنگی و جهل پرولتاریا و بالاخص دهقانان هنوز بی اندازه عظیم است، ولی انقلاب بسرعت مجتمع مینماید و بسرعت اذهان را روشن میسازد. هر گامیکه انقلاب بسوی تکامل برمیدارد توده را بیدار میکند و با نیروی غیر قابل دفعی او را بطرف برنامه انقلابی، یعنی یگانه چیزی که بطور پیگیر و بنحو جامعی منافع واقعی و حیاتی ویرا منعکس میکند، میکشاند.

بموجب قانون مکانیک کنش مساویست با واکنش. در تاریخ هم شدت نیروی مخرب انقلاب تا درجه زیادی مربوط به این است که تا چه اندازه سرکوبی تمایلات آزادی طلبی شدید و مداوم و تا چه اندازه تضاد بین «روبنای» عهد عتیق و نیروهای فعال زمان معین عمیق بوده است. و اما موقعیت سیاسی بین المللی از بسیاری لحاظ صورتی بخود میگیرد که برای انقلاب روس دیگر مساعدتر از این ممکن نیست. قیام کارگران و دهقانان، هم اکنون آغاز شده است. این قیام پراکنده و خود بخودی و ضعیف است ولی وجود نیروهائی را که قادر بمبارزه قطعی هستند و بسوی پیروزی قطعی میروند بطور قطعی و مسلم ثابت مینماید.

اگر این نیروها کفایت نکرد در اینصورت تزاریسیم موفق به بند و بست خواهد شد. بند و بست که هم حضرات بولیگین ها و هم حضرات استرووه ها از دو طرف زمینه آنرا آماده میسازند. در چنین صورتی کار به مشروطه ناقص و سر و دم بریده و یا حتی - در بدترین حالات - به مسخره مشروطه ختم خواهد شد. این نیز انقلاب بورژوازی خواهد بود، منتها یک انقلاب سقط شده و یک مولود نارس و حرامزاده. سوسیال دموکراسی تخیلات واهی نمیکنند، از طبیعت خیانتکار بورژوازی آگاهست، روحیه خود را از دست نمیدهد و از ثبات قدم، شکیبائی و متانت خود در کار پرورش طبقاتی پرولتاریا حتی در عادی ترین و یکنواختترین روزهای رونق و رفاه «شیپف مآبانه» مشروطیت بورژوازی دست برنخواهد داشت. چنین نتیجه ای کم و بیش شبیه به نتیجه تقریباً تمام انقلابهای دموکراتیک اروپا در قرن نوزدهم خواهد بود و در اینصورت تکامل حزب ما از راهی

دشوار، صعب، طولانی ولی آشنا و کوبیده شده انجام خواهد گرفت.

حال سؤال میشود که آیا سوسیال دموکراسی در کدامیک از این دو حالت ممکنه در مقابل بورژوازی ناپیگیر و خود غرض واقعاً آزادی عمل خود را از دست خواهد داد؟ در کدامیک از این دو حالت ممکنه سوسیال دموکراسی در دموکراسی بورژوازی عملاً و یا تقریباً «حل میشود»؟.

کافیست این سؤال واضح مطرح گردد تا بدون لحظه ای دشواری به آن جواب داده شود.

هر آینه بورژوازی موفق شود بوسیله بند و بست با تزار انقلاب روس را عقیم گذارد در اینصورت سوسیال دموکراسی در مقابل بورژوازی ناپیگیر واقعاً آزادی عمل خود را از دست خواهد داد، — در اینصورت سوسیال دموکراسی در دموکراسی بورژوازی «حل میشود» بدینمعنی، که پرولتاریا موفق نخواهد شد مهر و نشان روشنی از خود بر انقلاب بگذارد، موفق نخواهد شد پرولتاریا منشانه یا چنانچه وقتی مارکس میگفت «پلب منشانه» حساب خود را با تزاریسیم یکسره سازد.

هر آینه انقلاب به پیروزی قطعی برسد، — آنوقت ما طبق روش ژاکوبن ها یا اگر مایل باشید بشیوه پلب ها حساب خود را با تزاریسیم یکسره خواهیم ساخت. مارکس در جریده مشهور «روزنامه جدید رن»، در سال ۱۸۴۸ مینویسد: «تروریسم فرانسه تماماً همان تصفیه حساب با دشمنان بورژوازی، با حکومت مطلقه، با فتودالیسم و با خرده بورژوازی، بشیوه پلب هاست» (مراجعه شود به کتاب Nachlass Marx منشره از طرف مرینگ، جلد سوم ص ۲۱۱). آیا آن کسانی که کارگران سوسیال دموکرات روس را در عصر انقلاب دموکراتیک از مترسک «ژاکوبینیسم» میترسانند هیچگاه در باره معنای این کلمات مارکس فکر کرده اند؟.

ژیروندن های سوسیال دموکراسی معاصر روس یعنی نوایسکرائیها با هواداران «آسوباژدنیه» در هم نمی آمیزند ولی بحکم ماهیت شعارهای خود عملاً در دم آنها قرار میگیرند. و اما هواداران «آسوباژدنیه» یعنی نمایندگان بورژوازی لیبرال میخواهند با تزاریسیم از راه ملامیت یعنی به شیوه اصلاح طلبی، از راه گذشت، یعنی بدون اینکه اشراف، نجباء و دربار را برنجانند، — با احتیاط یعنی بدون هیچ عمل قاطع، — با ملاطفت و ادب، آقامنشانه، دستکش سفید بر دست (شبهه آن دستکشی که آقای پترونکوویچ در موقع شرفیابی «نمایندگان مردم»(?) بحضور نیکلای سفاک از یکی از گردن کلفت ها عاریه کرده بود. مراجعه شود به شماره ۵ «پرولتاری» تصفیه حساب نمایند.

ژاکوبن های سوسیال دموکراسی معاصر یعنی بلشویکها، وپریودیست ها، کنگره ایها و یا پرولتاریست ها (۱۱۳) — نمیدانم چه نام بگذارم — میخواهند با شعارهای خود، خرده بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه و بخصوص دهقانان را بسطح دموکراتیسیم پیگیر پرولتاریا، که خصوصیت کامل طبقاتی خود را حفظ میکند، ارتقاء دهند. آنها میخواهند مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان با سلطنت و اشراف «پلب منشانه» تصفیه حساب نمایند دشمنان آزادی را بیرحمانه نابود سازند،

نیروی مقاومت آنانرا با زور سرکوب نمایند، و نسبت بمیراث لعنتی سرواژ و آسیا منشی و تحقیر نسبت به بشر کوچکترین گذشتی را روا ندارند.

البته معنی این آن نیست که ما میخواهیم حتماً از ژاکوبین های سال ۱۷۹۳ تقلید نمائیم و نظریات، برنامه، شعارها و شیوه کار آنها را بپذیریم. ابدأ چنین قصدی را نداریم. ما دارای برنامه جدید هستیم نه قدیم، و آن برنامه حداقل حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه است. ما دارای شعار جدید هستیم: دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان. هر آینه عمر ما تا پیروزی واقعی انقلاب کفاف دهد شیوه های عمل جدیدی هم خواهیم داشت که متناسب خواهد بود با چگونگی و هدفهای حزب طبقه کارگر که انقلاب کامل سوسیالیستی را نصب العین خود قرار داده است. منظور ما از این مقایسه فقط توضیح این مطلب است که نمایندگان طبقه مترقی قرن بیستم، که پرولتاریا باشد، یعنی سوسیال دموکراتها نیز بهمان دو جناحی (جناح اپورتونیستی و جناح انقلابی) تقسیم میشوند که نمایندگان طبقه مترقی قرن هجدهم، که بورژوازی باشد به آن تقسیم میشدند، یعنی به ژیروندن ها و ژاکوبن ها.

فقط در صورتیکه انقلاب دموکراتیک به پیروزی کامل برسد، پرولتاریا در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل خواهد داشت، فقط در اینصورت وی در دموکراسی بورژوازی «حل نخواهد شد» و مهر و نشان پرولتاریائی یا بعبارت صحیحتر پرولتاریائی و دهقانی خود را بر تمام انقلاب خواهد گذارد.

خلاصه: برای اینکه پرولتاریا در مبارزه بر ضد دموکراسی بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل داشته باشد باید بقدر کافی آگاه و نیرومند باشد تا بتواند آگاهی دهقانان را بسطح خود آگاهی انقلابی ارتقاء دهد و تعرض آنها را هدایت نماید و بدین طریق بالاستقلال به عملی نمودن یک دموکراتیسم پیگیر پرولتاریائی موفق گردد.

چنین است مسئله خطر فقدان آزادی عمل در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر که نو ایسکرائیها آنرا تا این اندازه ناشیانه حل کرده اند. بورژوازی همیشه ناپیگیر خواهد بود. هیچ چیز ساده لوحانه تر و بی ثمرتر از این نیست که سعی شود شرایط یا موادی (۱۱*) طرح گردد که با وجود اجرای آنها ممکن باشد دموکراسی بورژوازی را دوست بی ریای مردم محسوب نمود. تنها پرولتاریاست که میتواند مبارز پیگیر راه دموکراتیسم باشد. او تنها وقتی میتواند مبارز پیروزمند دموکراتیسم باشد که توده دهقانی نیز به مبارزه انقلابی وی بپیوندد. اگر نیروی پرولتاریا برای این کار کفایت نکند آنگاه بورژوازی در رأس انقلاب دموکراتیک قرار خواهد گرفت و جنبه ناپیگیر و خود غرضانه ای به آن خواهد داد. برای جلوگیری از این امر وسیله دیگری جز دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان وجود ندارد.

بدینطریق ما به این نتیجه مسلم میرسیم که تاکتیک نو ایسکرائیها، چنانچه مفهوم عینی آنرا در نظر گیریم، مطابق دلخواه دموکراسی بورژوازی است. تبلیغ آشفتگی سازمانی که حتی بمرحله

مراجعه بافکار عمومی و اصل سازش و جدائی مطبوعات حزبی از حزب میرسد، - کاهش اهمیت وظایف قیام مسلحانه، - اختلاط شعارهای سیاسی همگانی پرولتاریای انقلابی با شعارهای بورژوازی سلطنت طلب، - تحریف عمدی در شرایط «پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریس»، - حاصل جمع تمام اینها درست همان سیاست دنباله روی در لحظه انقلاب است که، بجای اینکه یگانه راه رسیدن به پیروزی را نشان بدهد و تمام عناصر انقلابی و جمهوریخواه توده مردم را در پیرامون شعار پرولتاریا گرد آورد، برعکس پرولتاریا را از راه منحرف میکند، نظم تشکیلاتی وی را بر هم میزند، ذهنش را مشوب میسازد و از اهمیت تاکتیک سوسیال دموکراسی میکاهد.

برای اثبات صحت این نتیجه که ما از راه تجزیه و تحلیل قطعنامه به آن رسیدیم، همان مسئله را از جهات دیگر مورد بررسی قرار میدهم. اولاً ببینیم یک منشویک صاف و ساده و رگ گو در روزنامه «سوسیال دموکرات» گرجستان تاکتیک ایسکرای نو را چگونه تصویر مینماید. ثانیاً ببینیم در شرایط سیاسی حاضر چه کسی عملاً از شعارهای «ایسکرا»ی نو استفاده میکند.

* زیرنویس ها

(۸*) «سوسیالیست رولوسیونرها» بیشتر بیک گروه روشنفکر تروریست شبیه هستند تا به نطفه یک چنین حزبی گرچه فعالیت این گروه در ماهیت امر متوجه عملی نمودن وظایف مربوط به بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه است.

(۹*) منظور ما شعارهای مخصوص دهقانان نیست که قطعنامه های مخصوصی به آنها اختصاص داده شده است.

(۱۰*) مراجعه شود به شماره ۷۱ «آواباژنیه» ص ۳۳۷، تبصره ۲.

(۱۱*) همان کاری که استاروور سعی داشت در قطعنامه خود که از طرف کنگره سوم (۱۱۴) لغو شد بکند و همان کاری که کنفرانس کوشیده است در قطعنامه ای که از آنهم بدتر از آب در آمده است بکند.

* توضیحات

(۱۱۲) «آدم توی غلاف» - قهرمان یکی از داستانهای آ. پ. چخف است. نام خود این داستان نیز «آدم توی غلاف» است. منظور از این اصطلاح، عامیان محدودالفکری هستند که از هرگونه نوآوری و ابتکاری در هراسند.

(۱۱۳) وپریودیستها، کنگره ایها، پرولتاریستها - اسامی مختلف بلشویکهاست. کنگره ایها نام شرکت کنندگان کنگره سوم حزب است، وپریودیستها و پرولتاریستها - از نام روزنامه های «وپریود» و «پرولتاری» مشتق شده است که بتوسط خود آنها منتشر میگردد.

(۱۱۴) منظور قطعنامه استاروور (نام مستعار آ. ن. پوترسف) در باره روش حزب نسبت به

لیبرالها است که در کنگرهٔ دوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه صادر شده بود. لنین در مقالهٔ «دموکراسی کارگری و دموکراسی بورژوازی» نیز این قطعنامه را مورد انتقاد قرار داده است.

دو تاکتیک سوسیال دموکراسی

در انقلاب دموکراتیک

﴿ ۳ ﴾

فهرست

صفحه	عنوان
۳	۷_ تاکتیک «برکناری محافظه کاران از حکومت»
۶	۸_ خط مشی «آسوباژدنیه» و «ایسکرا»ی نو
	۹_ معنای حزب اپوزیسیون افراطی بودن
۱۲	در هنگام انقلاب چیست؟
	۱۰_ «کمون های انقلابی» و دیکتاتوری انقلابی
۱۵	دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان
۲۳	* زیرنویس ها
۲۵	* توضیحات

مقاله نامبرده که در ارگان «کمیته» منشویکی تفلیس (شماره ۱ «سوسیال دموکرات») درج شده عنوانش «زمسکی سابور و تاکتیک ما» است. نویسنده آن هنوز کاملاً برنامه ما را فراموش نکرده است، او شعار جمهوری میدهد ولی در خصوص تاکتیک چنین استدلال مینماید:

«برای حصول این مقصود (جمهوری) دو راه میتوان نشان داد: یا باید به زمسکی سابور که از طرف دولت دعوت شده است هیچگونه توجهی نکرد و بوسیلهٔ اسلحه دولت را شکست داد و دولتی انقلابی تشکیل داد و مجلس مؤسسان را دعوت نمود. یا آنکه باید اعلام داشت که زمسکی سابور مرکز عملیات ماست و اسلحه بدست نسبت به اعضاء آن و فعالیت آن اعمال نفوذ نمود و بقوه جبریه آنرا وادار کرد که خود را مجلس مؤسسان اعلام نماید و یا توسط آن، مجلس مؤسسان را دعوت کرد. این دو تاکتیک با یکدیگر بسیار متفاوتند. حال به بینیم کدامیک از آنها بیشتر برای ما سودمند است».

اینست طرزی که نوایسکرائیهای روس ایده هائی را که بعداً در قطعنامه ایکه ما آنرا تجزیه و تحلیل کردیم منعکس شده است بیان مینمایند. توجه کنید، که این مقاله قبل از حوادث تسوسیما و وقتی نوشته شده است که «لایحه» بولیگن هنوز پا بعرصهٔ وجود نگذاشته بود. حتی طاقت لیبرالها طاق شد و بارها در صفحات جراید علنی اظهار عدم اعتماد کردند، ولی سوسیال دموکرات نوایسکرائی از لیبرالها خوش باورتر در آمده است. او اعلام میکند که زمسکی سابور «در حال تشکیل است» و باندازه ای به قول تزار باور دارد که هنوز مجلس زمسکی سابور (شاید «مجلس دومای دولتی») و یا «مجلس مشاورهٔ قانونگذاری»؟ بوجود میآمده پیشنهاد میکند آنرا مرکز عملیات خود قرار دهیم. این تفلیسی ما، که رک گوتر و صاف و ساده تر از مصنفین قطعنامهٔ مصوبهٔ کنفرانس است، هر دو «تاکتیک» را (که با ساده لوحی بی نظیری تشریح کرده است) در یک سطح قرار نمیدهد و میگوید که دومی «سودمندتر است». گوش کنید:

«تاکتیک اول. چنانکه میدانید انقلابی که در پیش است انقلابی است بورژوازی یعنی هدفش آنچنان در رژیم کنونی است که نه فقط پرولتاریا بلکه تمام جامعهٔ بورژوازی نیز نسبت به آن (یعنی نسبت به این تغییر علاقمند است. تمام طبقات حتی خود سرمایه داران نیز مخالف دولت اند. پرولتاریای مبارز و بورژوازی مبارز در حدود معینی دوش بدوش هم میروند و متفقاً از دو جهت مختلف بر حکومت مطلقه حمله میکنند. دولت در اینجا بکلی تنها بوده و از همدری جامعه محرومست. بدین سبب برانداختن دولت کاریست بس آسان. پرولتاریای روسیه من حیث المجموع هنوز آنقدرها آگاه و متشکل نیست که خودش به تنهایی بتواند انقلاب کند. وانگهی اگر پرولتاریا قادر به انجام اینکار بود، انقلاب پرولتاریائی (سوسیالیستی) میکرد، نه انقلاب بورژوازی. پس صلاح و صرفهٔ ما در اینست که دولت بدون متحد مانده بتواند در صفوف اپوزیسیون جدائی افکند

یعنی بورژوازی را بخود محلق کند و پرولتاریا را منفرد سازد»...

پس صلاح و صرفه پرولتاریا در اینست که دولت تزاری نتواند بورژوازی و پرولتاریا را از هم جدا کند! شاید ارگان گرجستان بجای اینکه «آسوباژدنیه» نامیده شود اشتباهاً «سوسیال دموکرات» نامیده شده است؟ ببینید چه فلسفه بیمانندی در مورد انقلاب دموکراتیک میگوید! مگر ما اینجا برای العین نمی بینیم که تفلیسی بیچاره با این تعبیر و تفسیر درازگویانه آمیخته با دنباله روی خود درباره مفهوم «انقلاب بورژوازی» چگونه سردرگم شده است؟ این شخص از موضوع احتمال منفرد ماندن پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک بحث مینماید و یک موضوع را فراموش میکند. یک موضوع بی اهمیت... یعنی دهقانان را! از متحدین ممکنه پرولتاریا او زمستویست های ملاک را میشناسد و باب طبع خود میداند و از دهقانان اطلاعی ندارد و آنهم در جایی مانند قفقاز! با اینموضوع آیا ما حق نداشتیم از اینکه گفتیم «ایسکرا»ی نو با استدلالهای خود بعوض اینکه دهقانان انقلابی را بالا بکشد و متفق خود سازد، خود تا سطح بورژوازی سلطنت طلب تنزل مینماید؟

«... در صورت عکس، شکست پرولتاریا و پیروزی دولت ناگزیر است. و حکومت مطلقه هم هدفش همین است. بدون تردید حکومت مطلقه در زمسکی سابور خود، نمایندگان اشراف زمستواها، شهرها، دانشگاه ها و سایر مؤسسات بورژوازی را بسوی خویش جلب خواهد نمود. این حکومت خواهد کوشید آنانرا با گذشتههای ناچیز اغفال نماید و بدینطریق با خود آشتی دهد. و پس از اینکه بدینطریق موقعیت خود را مستحکم کرد تمام ضربات خود را متوجه مردم کارگریکه تنها مانده اند خواهد نمود. وظیفه ما اینست که از چنین عاقبت فلاکتباری جلوگیری کنیم. ولی آیا میتوان این عمل را از راه اول انجام داد؟ فرض کنیم که ما هیچ توجهی به زمسکی سابور نکرديم و خودمان شروع به آماده شدن برای قیام نمودیم و در یکی از روزها سلاح بدست برای مبارزه بخیابان رفتیم و دیدیم که در برابر ما یک دشمن نایستاده بلکه دو دشمن ایستاده است: دولت و زمسکی سابور. طی مدتیکه ما خود را آماده میکردیم آنها از فرصت استفاده کرده با هم کنار آمدند و بین خود سازش کردند، قانون مشروطیتی بنفع خود وضع کردند و حکومت را بین خود تقسیم نمودند. این تاکتیکی است که نفعش مستقیماً عاید دولت میشود و ما باید با شدتی هر چه تمامتر از آن احتراز جوئیم»...

چقدر رک و راست گفته شده! باید قطعاً از «تاکتیک» تهیه قیام احتراز جوئیم زیرا «در طی این مدت» دولت با بورژوازی داخل بندوبست میشود! آیا میتوان حتی در مطبوعات قدیمی «اکونومیسم» کاملاً دو آتشفه نیز چیزی یافت که اینگونه سوسیال دموکراسی انقلابی را لکه دار و مفتضح کرده باشد؟ قیامها و طغیانهای کارگران و دهقانان که آتش آن گاه اینجا و گاه آنجا مشتعل میشود - واقعیت است، ولی زمسکی سابور جز وعده و نوید بولیگینی چیزی نیست و آنوقت «سوسیال دموکرات» شهر تفلیس مقرر میدارد که: از تاکتیک تهیه و تدارک برای قیام

احتراز جوئیم و در انتظار تشکیل «مرکز اعمال نفوذ» یعنی زمسکی سابور دست روی دست گذاریم...

«... تاکتیک دوم، بعکس، عبارت از اینستکه زمسکی سابور را تحت نظارت خود قرار دهیم و به آن امکان ندهیم طبق اراده خود عمل نماید و با دولت کنار بیاید(۱۲)*».

ما از زمسکی سابور تا آنجائی پشتیبانی خواهیم کرد که برضد حکومت مطلقه مبارزه مینماید و در مواردیکه با حکومت مطلقه از در آشتی در آید با آن مبارزه خواهیم کرد. ما با مداخله جدی و با زور بین نمایندگان جدائی میاندازیم(۱۳)* رادیکال ها را بسوی خود جلب میکنیم. محافظه کاران را از حکومت بر کنار مینمائیم و بدینطریق تمام زمسکی سابور را براه انقلاب وارد میکنیم. در سایه چنین تاکتیکی دولت همواره تنها و اپوزیسیون همواره نیرومند خواهد بود و بدینطریق استقرار رژیم دموکراسی آسان خواهد شد».

بله، بله! حال بگذار بگویند که ما در مورد روآور شدن نوایسکرائیها بسوی مبتذل ترین شبه اکونومیسم، مبالغه میکنیم. این درست قضیه همان گرد مشهور ضد مگس است که بنابر آن باید مگس را گرفت و از آن گرد رویش پاشید تا بمیرد. با زور جدا کردن نمایندگان زمسکی سابور از یکدیگر، «برکنار نمودن محافظه کاران از حکومت» - و انداختن تمام زمسکی سابور به مجرای انقلابی... بدون هیچ قیام مسلحانه «ژاکوبینی»، بلکه همینطوری، نجیبانه، تقریباً با روش پارلمانی و «اعمال نفوذ» نسبت به اعضاء زمسکی سابور.

بیچاره روسیه! میگفتند که روسیه همیشه کلاههای از مد افتاده و منسوخ اروپا را بسر میگذارد. هنوز پارلمانش را نداریم و حتی بولیگین هم وعده اشرا نداده است ولی کرتینیسیم پارلمانی(۱۱۵) تا دلتان بخواهد وجود دارد.

«... این مداخله چگونه باید صورت گیرد؟ قبل از همه ما طلب خواهیم کرد که زمسکی سابور از راه انتخاب همگانی، متساوی، مستقیم با اخذ رأی مخفی تشکیل گردد. با اعلام* (* در «ایسکرا»؟) این طرز انتخابات باید آزادی تام تبلیغات پیش از انتخاباتی یعنی آزادی اجتماعات، آزادی بیان، آزادی قلم، مصونیت انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و آزادی کلیه مجرمین سیاسی بوسیله قانون مسجل گردد* (* بوسیله نیکلا؟). خود انتخابات هم باید هر قدر ممکن است بتعویق افتد تا ما برای آشنا کردن و آماده نمودن مردم وقت کافی داشته باشیم. و چون وضع مقررات مربوط به دعوت مجلس سابور به کمیسیون تحت ریاست بولیگین وزیر کشور واگذار شده است ما باید نسبت به این کمیسیون و اعضاء آن نیز اعمال نفوذ نمائیم(۱۴)*. اگر کمیسیون بولیگین از برآوردن تقاضای ما امتناع ورزد(۱۵)* و حق انتخاب نمایندگان را فقط به توانگران بدهد آنوقت ما باید در امور این انتخابات مداخله نمائیم و از طریق انقلابی انتخاب کنندگان را وادار سازیم کاندیدهای مترقی انتخاب نمایند و در زمسکی سابور طلب کنیم که مجلس مؤسسان تشکیل گردد. بالاخره با کلیه وسائل ممکنه: دمونستراسیون، اعتصاب و در صورت لزوم قیام،

زمسکی سابور را وادار کنیم مجلس مؤسسان را دعوت نماید و یا اینکه خود را یک چنین مجلسی اعلام کند. مدافع مجلس مؤسسان باید پروتاریای مسلح باشد و هر دو بالاتفاق (۱۶*) بسوی جمهوری دموکراتیک رهسپار خواهند شد.

اینست تاکتیک سوسیال دموکراسی و فقط این تاکتیک پیروزی را برای ما تأمین خواهد کرد». خواننده تصور نکند که این اراجیف غیرقابل تصور قلمفرسائی ساده یک نوایسکرائی بی نفوذ و غیر مسئول است. خیر، این در ارگان کمیته مرکزی نوایسکرائیها یعنی کمیته تفلیس گفته میشود. از این گذشته. این اراجیف صریحاً مورد تصویب «ایسکرا» قرار گرفته است، که در شماره صدم آن در خصوص این «سوسیال دموکرات» چنین میخوانیم:

«شماره اول با روح و ذوقی سرشار نگاشته شده است. آزمودگی و قابلیت نگارنده سطور کاملاً مشهود است... با اطمینان میتوان گفت که روزنامه وظیفه ای را که برای خود تعیین کرده است به وجه درخشانی انجام خواهد داد».

آری! اگر این وظیفه عبارت از این است که فساد کامل مسلکی ایسکرای نو آشکارا به همه و هر کس نشان داده شود باید گفت که این وظیفه واقعاً به وجه «درخشانی» انجام یافته است. هیچکس دیگری نمیتوانست تنزل نوایسکرائیها را تا سطح اپورتونیسیم بورژوا لیبرال «با روح و ذوق و قابلیت» بیش از این بیان نماید.

۸. خط مشی «آسوباژدنیه» و «ایسکرا»ی نو

اکنون به مطلب دیگری که آشکارا موید اهمیت سیاسی خط مشی «ایسکرا»ی نو است پردازیم. آقای استرووه در مقاله شایان توجه و بسیار اعلی و فوق العاده آموزنده ای تحت عنوان «چگونه باید خود را یافت» (شماره ۷۱ «آسوباژدنیه») بر ضد «انقلابیگری برنامه» احزاب افراطی ما به جنگ می پردازد. آقای استرووه بخصوص از شخص من ناراضی است (۱۷*). اما من از طرف خودم آنقدر از آقای استرووه راضی هستم که حدی بر آن متصور نیستم: من در مبارزه برضد اکونومیسم احیا شونده نوایسکرائیها و برضد بی پرنسبیبی کامل «سوسیالیست رولوسیونرها» آرزوی متفقگی از این بهتر را هم نمیتوانستم بکنم. ذکر این موضوع را که چگونه آقای استرووه و «آسوباژدنیه» تمام جنبه ارتجاعی «اصلاحاتی» را که در طرح برنامه سوسیال رولوسیونرها در مارکسیسم شده است عملاً به ثبوت رسانده اند ما برای بار دیگر میگذاریم. در خصوص اینکه چگونه آقای استرووه هر وقت از لحاظ اصولی نوایسکرائیها را مورد تحسین قرار داده خدمتی صادقانه و شرافتمندانه و حقیقی به من کرده کی و کجا فیما بین من از یک طرف و ببل و کائوتسکی از طرف دیگر اختلاف نظری به ظهور پیوسته است که از لحاظ جدی بودن ولو اندک شباهتی با اختلاف نظر بین ببل و کائوتسکی داشته و مثلاً شبیه اختلاف نظری باشد که در مورد

مسئله ارضی در برسلو (۱۱۶) بین آنها وجود داشت؟ بگذار آقای استرووه برای آزمایش هم شده به این ۳ پرسش پاسخ بدهد.

ولی ما بخوانندگان میگوئیم: بورژوازی لیبرال همه جا و همیشه شیوه اش اینستکه: همفکران خود را در کشور معین متقاعد کند که سوسیال دموکراتهای این کشور نامعقول تر از همه ولی رفقایشان در کشور همسایه «بچه های عاقلی» هستند. بورژوازی آلمان صدها بار سوسیالیست های فرانسه را بعنوان «بچه های عاقل» برخ ببل ها و کائوتسکی ها کشیده است. بورژوازی فرانسه همین چندی پیش ببل را بعنوان «بچه عاقل» برخ سوسیالیست های فرانسه میکشید. این شیوه دیگر کهنه شده است، آقای استرووه! شما فقط بچه ها و ابلهان را میتوانید به این دام بیاندازید. همبستگی کامل سوسیال دموکراسی انقلابی بین المللی در تمام مسائل مهم برنامه و تاکتیک حقیقتی است غیر قابل انکار، ما تاکنون بکرات صحبت کرده ایم (۱۸*) و اکنون یکبار دیگر هم صحبت خواهیم کرد.

مقاله آقای استرووه حاوی یک سلسله اظهارات کاملاً جالب توجه است ولی ما به این اظهارات در اینجا فقط میتوانیم عبوراً اشاره ای بنمائیم. او میخواهد «دموکراسی روس را با اتکاء به همکاری طبقات ایجاد کند نه با اتکاء به مبارزه بین آنان» و در ضمن «روشنفکران دارای امتیازات اجتماعی» (از قبیل «اشراف متمدن» که آقای استرووه با خضوع و خشوع یک... پیشخدمت واقعی مجالس بزرگان در برابرشان جبهه بزمین میساید) «وزن و اعتبار مربوط به موقعیت اجتماعی» خود (یعنی وزن کیسه پول) را به این حزب «غیر طبقاتی» وارد خواهند کرد. آقای استرووه ابراز تمایل میکند جوانان را با این نکته آشنا سازد که «عبارت قالبی رادیکالی حاکی از اینکه بورژوازی به وحشت افتاده و پرولتاریا و امر آزادی را به معرض بیع و شری گذارده است» بیهوده و بیمصرف است (ما از صمیم قلب به این ابراز تمایل شادباش میگوئیم. هیچ چیزی بهتر از جنگی که آقای استرووه بر ضد این «عبارت قالبی» مارکسیستی مینماید صحت آنرا ثابت نخواهد کرد. بفرمائید، آقای استرووه، و اجرای نقشه درخشان خود را به آینده دور و دراز موکول نکنید!)

از نظر مبحث ما، ذکر این موضوع حائز اهمیت است که این نماینده بورژوازی روس که دارای شم سیاسی است و در مقابل کوچکترین تغییر هوا حساس است در لحظه فعلی علیه چه شعارهای عملی میجنگد. اولاً علیه شعار جمهوریت. آقای استرووه اطمینان راسخ دارد به اینکه این شعار «برای توده مردم نامفهوم و بیگانه است» (او فراموش میکند اضافه نماید: مفهوم است ولی بصره بورژوازی نیست!) ما خیلی مایل بودیم به بینیم آقای استرووه در حوزه ها و مجامع ما چه پاسخی از کارگران دریافت میکرد؟ شاید کارگران جزو توده مردم نیستند؟ ولی دهقانان چطور؟ طبق گفته آقای استرووه آنها گاه از «جمهوری خواهی ساده لوحانه» ای پیروی میکنند («بیرون کردن تزار») - ولی، بورژوازی لیبرال مطمئن است که بجای جمهوری خواهی ساده لوحانه سلطنت طلبی

آگاهانه خواهد آمد نه جمهوری خواهی آگاهانه! آقای استرووه *ca dépend*، اینموضوع هنوز مربوطست به کیفیت اوضاع، نه تزاریسیم و نه بورژوازی هیچیک نمیتوانند از بهبود اساسی وضعیت دهقانان که باید به حساب زمینهای اربابی انجام گیرد جلوگیری نکنند و طبقه کارگر هم نمیتواند در این کار بدهقانان کمک نکند.

ثانیاً، آقای استرووه تأکید میکند که «در جنگ داخلی همواره مهاجم حق بجانب نخواهد بود». این ایده کاملاً با همان تمایلات نوایسکرائیها که ما فوقاً تشریح کردیم مطابقت دارد. ما البته نمیگوئیم که در جنگ داخلی هجوم همواره بصره است؛ خیر. گاهی هم تاکتیک تدافعی موقتاً لزوم حتمی دارد، ولی بکار بردن اصلی که آقای استرووه وضع کرده است در مورد روسیه سال ۱۹۰۵، اتفاقاً معنایش نشان دادن گوشه ای از مفهوم «عبارت قالبی رادیکالی» است («بورژوازی بوحشت میافتد و امر آزادی را بمعرض بیع و شری میگذارد»). کسیکه در لحظه کنونی نمیخواهد به حکومت مطلقه و به ارتجاع حمله کند، کسیکه خود را برای این حمله حاضر نمیکند، کسیکه این حمله را تبلیغ نمیکند — آن کس بیهوده نام طرفدار انقلاب روی خود میگذارد.

آقای استرووه شعار «پنهانکاری» و شعار «شورش» را تقبیح مینماید (شورش را «قیام میفیاتور» میداند). آقای استرووه هم به این و هم به آن — از لحاظ «راه یابی به توده ها» — با نظر حقارت مینگرد! ما میخواستیم از آقای استرووه سؤال کنیم که آیا میتواند مثلاً در «چه باید کرد؟» که آنرا اثر یک نفر انقلابی افراطی میداند، جایی را نشان بدهد که در آن شورش تبلیغ شده باشد. مگر در خصوص «پنهان کاری» مثلاً بین ما و آقای استرووه اختلاف عظیمی وجود دارد؟ مگر ما هر دو در روزنامه «غیر علنی» که «پنهانی» بروسیه وارد میشود و مورد استفاده گروه های «پنهانی» («سایوز آسوباژدنیه» و حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه قرار میگیرد کار نمیکنیم؟ مجامع توده ای کارگری ما اغلب «به حالت پنهانی» تشکیل میشود — ما این معصیت را مرتکب میشویم. ولی جلسات آقایان هوادار آسوباژدنیه چطور؟ آیا شما چیزی دارید که بتوانید در مقابل این طرفداران منفور پنهانکاری منفور به آن مباحثات کنید؟

راست است، لازمه رساندن اسلحه به کارگران رعایت پنهانکاری شدید است. اینجا دیگر آقای استرووه با صراحت بیشتری سخن میگوید. گوش کنید: «اما در خصوص قیام مسلحانه و یا انقلاب به معنی فنی آن باید گفت که فقط ترویج توده ئی برنامه دموکراتیک قادر به ایجاد شرایط اجتماعی و روحی لازم برای قیام مسلحانه همگانی است. بدینطریق حتی از آن نقطه نظری هم که من با آن شریک نیستم و بنابراین قیام مسلحانه پایان ناگزیر مبارزه فعلی در راه رهائی است، — اشباع توده از ایده های اصلاحات دموکراتیک، اساسی ترین و ضروری ترین کارها محسوب میشود».

آقای استرووه سعی دارد از موضوع طفره رود. او بجای اینکه از لزوم قیام به منظور پیروزی انقلاب صحبت کند از ناگزیر بودن آن صحبت میکند. قیام آماده نشده یا قیام خودبخودی و

پراکنده هم اکنون آغاز گردیده است. شکی نیست که هیچ کس تضمین نخواهد کرد که این قیام به یک قیام مسلحانه تمام و کمال مردم منتج گردد، زیرا این موضوع هم به وضعیت نیروهای انقلابی مربوطست (که سنجش کامل آن، فقط طی خود مبارزه میسر است) و هم بطرز رفتار دولت و بورژوازی و هم یک سلسله کیفیات دیگری که در نظر گرفتن دقیق آن غیر ممکن است. درباره ناگزیر بودن، یعنی اطمینان قطعی به یک حادثه مشخص، که آقای استرووه سخن را به آنجا میکشاند حاجتی بگفتار نیست. اگر شما میخواهید طرفدار انقلاب باشید باید درباره اینموضوع صحبت کنید که آیا قیام برای پیروزی انقلاب لازمست. آیا لازمست موضوع قیام را فعالانه مطرح نمود، درباره آن تبلیغ کرد و مجدانه زمینه آنرا بیدرنگ و با انرژی تمام فراهم ساخت یا خیر. آقای استرووه نمیتواند معنی این اختلاف را نفهمد: مثلاً او که مسئله لزوم حق انتخاب همگانی را، که برای هر دموکرات مسئله ای مسلم و قطعی است، بوسیله بمیان کشیدن مسئله غیر مسلم ناگزیر بودن تحصیل آن در جریان انقلاب حاضر، یعنی مسئله ای که برای یک نفر سیاستمدار دارای جنبه مبهم نیست، پرده پوشی نمیکند. آقای استرووه، با طفره خود در مورد مسئله لزوم قیام، تمام کنه ماهیت مکتوم خط مشی سیاسی بورژوازی لیبرال را بیان میکند. اولاً بورژوازی معامله با حکومت مطلقه را بر قلع و قمع آن ترجیح میدهد؛ بورژوازی در هر حال تمام بار مبارزه مسلحانه را بدوش کارگران میاندازد (این ثانیاً). اینست معنای واقعی طفره روی آقای استرووه از مطلب. بهمین جهت است که او در مورد مسئله لزوم قیام راه قهقرا اختیار کرده و به مسئله شرایط «اجتماعی و روحی قیام» و «تبلیغات» مقدماتی درباره آن متوسل میشود. درست همانطور که بورژواهای یاهو گو در سال ۱۸۴۸ در پارلمان فرانکفورت، هنگامیکه جریان اوضاع دفع نیروی مسلح حکومت را ایجاب میکرد، هنگامیکه جنبش «منجر بلزوم» مبارزه مسلحانه شده بود، هنگامیکه اعمال نفوذیکه فقط از راه تبلیغات انجام میگرفت (و در دوره تهیه و تدارک درجه لزوم آن صد برابر است) بدل به خمودگی و جبن رذیلانه و بورژوا مآبانه گشته بود، وقت خود را صرف قطعنامه نویسی، تهیه بیانیه ها و تصمیم نامه ها و «ترویج توده ای» و آماده کردن «شرایط اجتماعی و روحی» مینمودند، درست همینطور هم آقای استرووه خود را در پس جملات پنهان کرده از مسئله قیام طفره میروود. آقای استرووه آنچه را که عده زیادی از سوسیال دموکراتها اصرار دارند نه بینند، با وضوح کامل به ما نشان میدهد و آن اینکه: وجه تمایز لحظه انقلاب با لحظات تهیه و تدارک معمولی و عادی تاریخی همین است که در این لحظه حالت روحی، هیجان و اعتقاد توده باید در عمل متظاهر گردد و متظاهر هم میگردد.

انقلابی گری مبتذل نمی فهمد که حرف هم عمل است؛ این اصل در مورد تاریخ بطور کلی و یا در مورد آن عصرهائی از تاریخ که برآمد سیاسی آشکاری از طرف توده ها وجود ندارد و هیچ کودتائی نمی تواند جایگزین آن شود یا مصنوعاً آنرا بوجود آورد، مسلماً صدق مینماید. انقلابیون دنباله رو نمی فهمند که وقتی لحظه انقلاب فرا رسید، وقتی «روبنای» کهن جامعه از هر طرف

شکاف برداشت، وقتی که برآمد سیاسی آشکار طبقات و توده ها که در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند صورت واقعیت بخود گرفت، هنگامیکه جنگ داخلی آغاز شد، - آنوقت بشیوه گذشته به «حرف» اکتفا نمودن و در عین حال برای پرداختن به «عمل» شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل با استناد به «شرایط روحی» و «تیلیغات» بطور کلی، معنایش جمود فکری، رخوت و درازگوئی یا بعبارت دیگر خیانت به انقلاب و غدرورزی در آن است. یاهه سرایان بورژوا دموکرات فرانکفورت، - نمونه تاریخی فراموش نشدنی یک چنین خیانت یا کند ذهنی آمیخته با درازگوئی هستند.

آیا میخواهید فرق بین انقلابی گری مبتدل و دنباله روی انقلابی ها، از روی تاریخ جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه برای شما توضیح داده شود؟ ما آنرا برای شما چنین توضیح میدهیم، سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۲ را که تازه گذشته ولی بنظر ما اکنون بمشابه روایات باستانی است بیاد بیاورید. در آنموقع تظاهرات آغاز شد. انقلابی گری مبتدل قیل و قال در باره «هجوم» راه انداخت («رابوچیه دلو») (۱۱۷) پخش «شب نامه های خونین» شروع شد (که اگر حافظه ام خطا نکند منشاء آن از برلن بود) و به «مطبوعات بازی» و به ایده ایکه حاکی بود باید بوسیله یک روزنامه در سراسر روسیه دست به تبلیغات زد حمله آغاز گردید و گفته شد که این ایده ثمره خیالبافی کابینه نشینان است (نادژدین) (۱۱۸). دنباله روی انقلابی ها در آنوقت، برعکس به تبلیغ اینموضوع پرداخت که «بهترین» وسیله برای تبلیغات سیاسی «مبارزه اقتصادی است». ولی سوسیال موکراسی انقلابی چه روشی در پیش گرفته بود؟ سوسیال دموکراسی انقلابی به هر دوی این جریان ها حمله میکرد. آشوب اندازی و قیل و قال درباره هجوم را سرزنش می نمود زیرا همه آشکارا میدیدند و یا میبایستی میدیدند که قیام آشکار توده کار فرداست. سوسیال دموکراسی دنباله روی را هم تقبیح می نمود و حتی شعار قیام مسلحانه همگانی را هم مستقیماً به میان می کشید ولی نه بمفهوم دعوت آشکار (آقای استرووه آنزمان نمیتوانست دعوت به «شورش» را بین ما بیابد) بلکه بمفهوم یک استنتاج ناگزیر، بمفهوم «تبلیغات» (که آقای استرووه فقط اکنون بیاد آن افتاده است، - آقای استرووه محترم ما اصولاً همیشه چند سال عقب است)، بمفهوم فراهم کردن همان «شرایط اجتماعی و روحی» که نمایندگان دست پاچه بورژوازی معامله گر اکنون درباره آن «با حالتی اندوهبار و بیموقع» قلمفرسائی مینمایند. آنموقع ترویج (پروپاگاندا) و تبلیغ (آژیتاسیون) و تبلیغ و ترویج به حکم شرایط عینی زمان واقعاً جای اول را احراز نمیکرد. آنموقع موضوع تأسیس یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه را، که انتشار هفتگی آن یک ایده آل محسوب میشد، ممکن بود بعنوان سنگ محکی برای تهیه و تدارک قیام مطرح کرد (و در رساله «چه باید کرد؟» هم اینموضوع مطرح شده بود) آنموقع شعار تبلیغات توده ای بجای قیام های مسلحانه مستقیم و شعار فراهم نمودن شرایط اجتماعی و روحی قیام بجای آشوب اندازی یگانه شعارهای صحیح سوسیال دموکراسی انقلابی بودند. اکنون حوادث بر این شعارها پیشی گرفته است، جنبش بجلو

رفته، و این شعارها دیگر کهنه و منسوخ شده اند و فقط بدرد پرده پوشی ریاکاری آسوباژدنیه و نیز دنباله روی ایسکرای نو میخورند!

یا شاید من اشتباه میکنم؟ شاید انقلاب هنوز آغاز نشده است؟ شاید لحظه برآمد آشکار سیاسی طبقات هنوز فرا نرسیده است؟ شاید جنگ داخلی هنوز وجود ندارد و انتقاد سلاح را نباید هم اکنون جانشین، وارث، وصی و متمم ناگزیر و حتمی سلاح انتقاد نمود؟

به اطراف خود نگاه کنید، سر خود را از پنجره کابینه کار خود بیرون بیاورید تا بتوانید به این سئوالات پاسخ بدهید. مگر خود حکومت اکنون با تیرباران های دستجمعی افراد مسالمت جو و بی اسلحه در همه جا، جنگ داخلی را شروع نکرده است؟ مگر باندهای مسلح سیاه بمثابه «برهان» حکومت مطلقه مشغول عملیات نیستند؟ مگر بورژوازی – حتی بورژوازی – بلزوم ایجاد میلیس کشوری پی نبرده است؟ مگر خود آقای استرووه که منتها درجه معتدل و محتاط است نمیگوید (افسوس که فقط میگوید برای اینکه چیزی گفته باشد!) «آشکار بودن عملیات انقلابی» (به بینید امروز ما با چه زبانی صحبت میکنیم!) «اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تربیتی در توده های مردم است»؟

هر کسی که دارای چشم بینا است ممکن نیست در این باره شکی داشته باشد که امروز طرفداران انقلاب مسئله قیام مسلحانه را چگونه باید مطرح کنند. اینک نظری به سه طرز طرح این مسئله بیفکنید که در ارگان های مطبوعات آزاد، که کم یا بیش قادرند در توده ها نفوذ داشته باشند، تشریح شده است.

طرح اول. قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه است (۱۹*). در این قطعنامه تصدیق و با بانگی رسا اظهار شده است که جنبش عمومی انقلابی دموکراتیک دیگر بمرحله ضرورت قیام مسلحانه رسیده است. متشکل کردن پرولتاریا برای قیام، یکی از وظایف حیاتی، مهم و ضروری حزب محسوب گردیده و بعنوان مسئله روز مطرح شده است. در آن دستور داده شده است که برای تسلیح پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام، جدیدترین اقدامات بعمل آید.

طرح دوم. مقاله ایست اصولی که «پیشوای مشروطه طلبان روس» (این عنوانیست که «روزنامه فرانکفورت» ارگان کاملاً متنفذ بورژوازی اروپا چندی پیش به آقای استرووه داده است) یا پیشوای بورژوازی مترقی روس در «آسوباژدنیه» نوشته است. او با عقیده ناگزیر بودن قیام شریک نیست. پنهانکاری و شورش – شیوه های خاص انقلابی گری نامعقول است. جمهوری خواهی شیوه تخدیر اعصاب است. قیام مسلحانه مسئله ایست که در واقع جنبه فنی دارد و حال آنکه ترویج توده ای و فراهم ساختن شرایط اجتماعی و روحی «اساسی ترین و ضروری ترین مسائل» است.

طرح سوم. قطعنامه کنفرانس نوایسکرائیها است. بموجب آن وظیفه ما – تهیه و تدارک قیام است. قیام از روی نقشه غیرممکن شمرده میشود. آنچه شرایط مساعدی را برای قیام فراهم

میسازد عبارتست از ایجاد نظم در دستگاه دولت و اقدام به تبلیغات و تشکیلات از طرف ما فقط در آنموقع است که «تدارکات جنگی و فنی میتواند اهمیت کم و بیش جدی احراز نماید».

همین؟ آری همین. ولی این که آیا قیام لزوم پیدا کرده است یا نه موضوعیست که رهبران نوایسکرائی پرولتاریا هنوز از آن اطلاعی ندارند. اینکه آیا متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم یک وظیفه فوری و فوتی است یا نه موضوعیست که برای آنها هنوز روشن نیست. بعقیده آنها دعوت به عملی نمودن جدیترین اقدامات لزومی ندارد و چیزی که بمراتب مهم تر است (در سال ۱۹۰۵ نه در سال ۱۹۰۲) اینستکه اجمالاً توضیح داده شود در چه شرایطی این اقدامات «ممکن است» اهمیت «کم و بیش جدی» احراز نماید...

رفقای نوایسکرائی حال ملاحظه میکنید، رو آور شدن بسوی خط مشی مارتینفی شما را به کجا رسانده است؟ آیا میفهمید که فلسفه سیاسی شما بمثابة برگردان فلسفه هواداران آسوابازدنیه است و شما (علی رغم اراده خود و مستقل از شعور خود) بدنبال بورژوازی سلطنت طلب افتاده اید؟ آیا اکنون دیگر برایتان واضح است که، شما ضمن تکرار بدیهیات و تکمیل شدن در درازگویی، این نکته را از نظر دور داشته اید که بنابر سخنان فراموش نشدنی مقاله فراموش نشدنی پتر استرووه _ «آشکار بودن عملیات انقلابی اکنون یکی از مهمترین شرایط نفوذ تربیتی در توده های مردم است»؟

۹_ معنای حزب اپوزیسیون افراطی بودن

در هنگام انقلاب چیست؟

حال به قطعنامه مربوط به حکومت موقتی برگردیم. ما نشان دادیم که تاکتیک نو ایسکرائیها انقلاب را بجلو سوق نداده (این همانچیز است که آنها میخواستند با قطعنامه خود موجبات آنرا فراهم سازند) بلکه به عقب میبرد. ما نشان دادیم که همانا این تاکتیک است که در مبارزه بر ضد بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل را از سوسیال دموکراسی سلب مینماید و آنرا از حل شدن در دموکراسی بورژوازی مصون نمیدارد. بدیهی است که از مقدمات نادرست قطعنامه نتیجه نادرست حاصل میشود. «از این رو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت موقت قرار دهد بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی بماند». به نیمه اول این استنتاج که مربوط به طرح هدفهاست نظری بیفکنید. آیا نو ایسکرائیها هدف فعالیت سوسیال دموکراتیک را پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسیم قرار میدهند؟ آری قرار میدهند. آنها شرایط پیروزی قطعی را نمیتوانند صحیحاً فرمول بندی کنند و فرمول بندی آنها با فرمول بندی «آسوابازدنیه» شباهت پیدا میکند، ولی هدف نامبرده را در برابر خود قرار میدهند. و بعد، آیا آنها موضوع حکومت موقت را با مسئله قیام مربوط میسازند؟ آری مستقیماً مربوط میسازند و

میگویند که حکومت موقت «از قیام پیروزمندانۀ مردم برون می آید». بالاخره، آیا آنها رهبری قیام را هدف خود قرار میدهند؟ - بله، آنها گر چه مانند آقای استرووه از اعتراف به لزوم و فوریت قیام شانه خالی میکنند ولی فرقی با آقای استرووه اینست که در عین حال میگویند «سوسیال دموکراسی میکوشد آنرا (قیام را) تابع نفوذ و رهبری خود نماید و از آن بنفع طبقۀ کارگر استفاده کند».

خیلی منطقی و با یکدیگر مربوطست، اینطور نیست؟ ما هدف خود را این قرار میدهیم که قیام توده ها را اعم از پرولتاریا و غیر پرولتاریا تابع نفوذ و رهبری خود نمائیم و از آن، بنفع خود استفاده کنیم. و لذا ما هدف خود را این قرار میدهیم که در موقع قیام هم پرولتاریا و هم بورژوازی انقلابی و هم خرده بورژوازی («گروههای غیر پرولتاریائی») را رهبری نمائیم یعنی رهبری قیام را بین سوسیال دموکراسی و بورژوازی انقلابی «تقسیم کنیم». ما هدف خود را پیروزی قیام قرار میدهیم که باید به استقرار حکومت موقت («که از قیام پیروزمندانۀ مردم برون می آید») منجر گردد. بدینجهت... بدینجهت ما نباید منظور خود را تصرف قدرت یا تقسیم آن در حکومت انقلابی موقت قرار دهیم!!

دوستان ما بهیچوجه نمیتوانند سروتۀ موضوع را بهم وصل کنند. آنها بین نظر استرووه که از قیام احتراز میجوید و نظر سوسیال دموکراسی انقلابی، که دعوت می کند انجام این وظیفۀ فوری بر عهده گرفته شود، مردد مانده اند. آنها بین آنارشیزم که هرگونه شرکتی را در حکومت انقلابی موقت از لحاظ اصولی بمثابۀ خیانت نسبت به پرولتاریا تقبیح مینماید و مارکسیسم، که در صورت وجود نفوذ رهبری کننده سوسیال دموکراسی در قیام (۲۰*) چنین شرکتی را طلب میکند مردد مانده اند. آنها دارای هیچگونه خط مشی مستقلی نیستند: نه دارای خط مشی آقای استرووه، که در صدد معامله با تزاریزم است و به این جهت هم در مورد مسئلۀ قیام باید از مطلب بگریزد و راه طرفه در پیش گیرد: نه دارای خط مشی آنارشیزمها که هرگونه اعمال نفوذ «از بالا» و هرگونه شرکتی را در انقلاب بورژوازی تقبیح مینمایند، نوایسکرائیها معامله با تزاریزم و پیروزی بر تزاریزم را با یکدیگر مخلوط مینمایند. آنها میخواهند در انقلاب بورژوازی شرکت نمایند. آنها از «دو دیکتاتوری» مارتینف کمی گام فراتر گذارده اند. آنها حتی حاضرند قیام مردم را رهبری نمایند - بمنظور آنکه بلافاصله پس از پیروزی (یا شاید درست در آستان پیروزی؟) از این رهبری صرف نظر کنند، یعنی بمنظور آنکه از ثمره های پیروزی استفاده نکنند و تمام ثمره های آنرا کلاً به بورژوازی واگذار نمایند. این موضوع را آنها «استفاده از قیام به نفع طبقۀ کارگر»... مینامند.

بیش از این به مکث روی این آشفته فکری حاجتی نیست. بهتر است منشاء این آشفته فکری را ضمن فرمول بندی آن که حاکمیت «باید بصورت یک حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی ماند» بررسی نمائیم.

این یکی از اصول سوسیال دموکراسی انقلابی بین المللی است که ما با آن آشنا هستیم. این یک اصل کاملاً صحیحی است. این اصل برای تمام مخالفین رویزیونیسم یا اپورتونیسم در کشورهای پارلمانی جزو اصول بدیهی شده است. این اصل، بمثابة یک ردیه ضروری و مشروع علیه «کرتینیسم پارلمانی»، میلرانیسم، برنشتینیسم (۱۱۹) و رفرمیسم ایتالیائی بشیوه توراتی، حق اهلیت یافته است. نو ایسکرائیهای شریف ما این اصل نیکو را ازبر کرده و با پشتکار تمام بکار می برند... ولی کاملاً بیجا. مقوله هائی از مبارزه پارلمانی در قطعنامه هائی گنجانده شده که برای شرایطی که در آن هیچگونه پارلمانی وجود ندارد نوشته شده است. مفهوم «اپوزیسیون» که منعکس کننده و مبین آن وضعیت سیاسی است که در آن هیچکس بطور جدی از قیام صحبت نمیکند، بطرزی بی معنی در مورد وضعیتی بکار برده میشود که در آن قیام شروع شده و تمام طرفداران انقلاب درباره رهبری آن فکر و صحبت میکنند. تمایل به «باقی ماندن» در همان وضعیت سابق، یعنی در شرایطی که منحصراً باید «از پائین» اعمال نفوذ نمود، درست در آن هنگامی با طمطراق تمام اظهار میشود که انقلاب مسئله لزوم اعمال نفوذ از بالا را در صورت پیروزی قیام در دستور روز قرار داده است.

خیر، بخت و اقبال کاملاً از نو ایسکرائیهای ما روی بر تافته است! حتی وقتی هم که آنها یک اصل صحیح سوسیال دموکراسی را بیان می کنند از بکار بردن صحیح آن عاجزند. آنها فکر نکرده اند در عصریکه انقلاب آغاز شده است و در آن پارلمان وجود ندارد و جنگ داخلی جریان داشته و شعله های قیام زبانه میگیرد چگونه مفهوم ها و اصطلاحات مبارزه پارلمانی تغییر کرده و به نقیض خود مبدل می شوند. آنها فکر نکرده اند که در شرایطی که مورد بحث ماست اصلاح و تصحیح، از طریق تظاهرات کوچه ای پیشنهاد میشود و استیضاح از طریق عملیات تعرضی افراد مسلح صورت میگیرد و اپوزیسیون بر ضد حکومت از طریق واژگون ساختن جبری حکومت بعمل می آید.

همانطور که قهرمان نامی یکی از داستانهای ملی ما اندرزه های نیکرا وقتی تکرار میکرد که اتفاقاً موقع آنها گذشته بود، همانطور هم مداحان مارتینف ما، درسهای پارلمانتاریسم زمان صلح را درست موقعی تکرار میکنند که خودشان آغاز عملیات آشکار جنگی را تأیید مینمایند. هیچ چیز از این شعار «اپوزیسیون افراطی» مضحک تر نیست که با تبختر تمام در قطعنامه ای ذکر میشود که با اشاره به «پیروزی قطعی انقلاب» و «قیام مردم» آغاز میگردد! درست فکر کنید آقایان، و ببینید معنای داشتن خط مشی «اپوزیسیون افراطی» در دوره قیام چیست؟ آیا معنای آن افشا نمودن دولت است یا سرنگون ساختن آن؟ آیا معنای آن رأی مخالف دادن به دولت است یا شکست وارد ساختن به نیروهای جنگی آن در نبرد آشکار؟ آیا معنای آن امتناع از پر کردن خزانه دولت است یا تصرف این خزانه از راه انقلاب بمنظور مصرف آن برای حوائج قیام و مسلح نمودن کارگران و دهقانان و دعوت مجلس مؤسسان؟ آقایان آیا بالاخره نمیخواهید بفهمید که مفهوم

«اپوزیسیون افراطی» فقط عبارت از عملیات منفی یعنی افشا نمودن، رأی مخالف دادن و امتناع کردن است؟ به چه دلیل؟ به این دلیل که این مفهوم فقط مربوطست به مبارزه پارلمانی و آنهم مربوط به عصری که هیچکس هدف مستقیم مبارزه را «پیروزی قطعی» قرار نمیدهد. آیا بالاخره نمیخواهید بفهمید از آن لحظه ای که توده مورد زجر و ستم سیاسی بمنظور مبارزه حیات و ممات برای نیل به پیروزی هجوم قطعی خود را از هر سو آغاز مینمایند جریان کار از اساس دگرگون میگردد؟

کارگران از ما میپرسند، آیا لازم است برای عمل تأخیر ناپذیر قیام جداً دست بکار شد؟ چه باید کرد که قیام آغاز شده پیروز گردد؟ چگونه باید از پیروزی استفاده کرد؟ چه برنامه ای را میتوان و باید در آنموقع عملی کرد؟ نوایسکرائیها که در کار عمیق ساختن مارکسیسم هستند، جواب میدهند: باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی باقی ماند... با این حال آیا ما حق نداشتیم وقتی این پهلوانان را استادان شیرینکار کوتاه فکری نامیدیم؟

۱۰- «کمون های انقلابی» و دیکتاتوری انقلابی

دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان

کنفرانس نوایسکرائیها نتوانست در موضع آنارشیستی که «ایسکرا»ی نو به آن رسیده بود (فقط اعمال نفوذ «از پائین» نه اینکه «هم از پائین و هم از بالا») پایدار بماند. بطلان تجویز قیام و در عین حال عدم تجویز پیروزی و شرکت در حکومت انقلابی موقت بیش از حد واضح بود. بدینجهت قطعنامه در مورد راه حلی که مارتینف و مارتف برای این مسئله پیشنهاد کرده بودند قیود و محدودیتهائی قائل گردید. حال این قیود را که در قسمت بعدی قطعنامه بیان شده مورد بررسی قرار میدهیم:

«البته این تاکتیک ((باقی ماندن بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی)) بهیچوجه صلاح بودن تصرف جزئی و اپیزودیک حکومت و تشکیل کمون های انقلابی در فلان و بهمان شهر یا فلان و بهمان استان را که منظور از آن فقط و فقط کمک به توسعه قیام و ایجاد بی نظمی در دستگاه دولت باشد، نفی نمیکند».

اگر اینطور است پس معلوم میشود که از لحاظ اصولی نه تنها اعمال نفوذ از پائین بلکه اعمال نفوذ از بالا هم مجاز شمرده شده است. معلوم میشود آن تزی که ل. مارتف در مقاله مشهور مندرجه در «ایسکرا» (شماره ۹۳) مطرح کرده است بطلانش ثابت و تاکتیک روزنامه «وپریود» که اضافه بر اعمال نفوذ «از پائین» اعمال نفوذ «از بالا» را نیز توصیه مینماید صحتش مورد اذعان است.

وانگهی، واضحست که منظور از تصرف حکومت (ولو بطور جزئی، اپیزودیک و هکذا) منحصر

به شرکت سوسیال دموکراسی فقط و پرولتاریای فقط نیست. زیرا فقط پرولتاریا نیست که در انقلاب دموکراتیک ذینفع است و بطرز مؤثری در آن شرکت مینماید. زیرا قیام، همانطوریکه در آغاز قطعنامه مورد بحث گفته میشود، مربوط به تمام «مردم» است و «گروه‌های غیر پرولتاریائی» (اصطلاح قطعنامه کنفرانس چپها در مورد قیام) یعنی گروه‌های بورژوازی هم در آن شرکت مینمایند. پس اصلی که هرگونه شرکت سوسیالیست‌ها را با خرده بورژوازی در حکومت انقلابی موقت خیانتی نسبت به طبقه کارگر میدانست، از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور «وپریود» بود. «خیانت» بصراف اینکه عمل خیانت در مورد جزئی از کل انجام گرفته و اپیزودیک و محلی و غیره باشد جنبه خیانت بودن خود را از دست نمیدهد. پس اصلی که شرکت در حکومت انقلابی موقت را با ژورسیسم مبتذل همتراز میدانست از طرف کنفرانس بدور انداخته شد و همان شد که منظور «وپریود» بود. حکومت، باستناد اینکه قدرتش در بسیاری از شهرها بسط نداشته و منحصر به یک شهر باشد، در بسیاری از استانها بسط نداشته و منحصر به یک استان باشد و همچنین از اینکه دارای این یا آن نام باشد، جنبه حکومت بودن خود را از دست نمیدهد. بدینطریق کنفرانس از آن شیوه طرح اصولی که «ایسکرا»ی نو سعی میکرد به این مسئله بدهد سر باز زد.

حال به بینیم آن محدودیتهائی که کنفرانس برای تشکیل حکومت‌های انقلابی – که اکنون از نظر اصولی جائز است – و شرکت در آنها قائل میشود عقلانی است یا خیر. ما نمی‌فهمیم چه فرقی بین مفهوم «اپیزودیک» و «موقتی» وجود دارد. می‌ترسیم که منظور از استعمال این کلمه خارجی و «نو» فقط استتاری برای فقدان صراحت فکر باشد. این کلمه در ظاهر «عمیقتر» بنظر می‌آید ولی در حقیقت فقط موضوع را تاریکتر و پیچیده‌تر میکند. چه فرقی است بین «صلاح بودن» «تصرف حکومت» بطور جزئی، در یک شهر یا استان از یک طرف و شرکت در حکومت انقلابی موقت تمام کشور از طرف دیگر؟ مگر میان «شهرها» شهری مانند پتربورگ نیست که جریان نهم ژانویه در آنجا اتفاق افتاد؟ مگر قفقاز، که از بسیاری کشورها بزرگتر است، جزو استانها نیست؟ مگر در موقع «تصرف حکومت» نه تنها در استان بلکه حتی در یک شهر هم وظائفی (که سابقاً موجب نگرانی «ایسکرا»ی نو بود) از قبیل طرز رفتار با زندانها، پلیس، خزانه داری و غیره در مقابل ما عرض اندام نمی‌نماید؟ البته هیچکس منکر این نیست که در صورت عدم تکافوی قوا، در صورت موفقیت ناقص قیام، در صورت عدم قطعیت پیروزی آن، تشکیل حکومت‌های انقلابی موقت بطور جزئی یعنی در بعضی شهرها و غیره ممکن است. ولی این چه دخلی به مطلب دارد، آقایان؟ مگر خود شما در ابتدای قطعنامه از «پیروزی قطعی انقلاب» و از «قیام پیروزمندانة مردم» صحبت نمیکنید؟؟ از چه وقت سوسیال دموکراتها کار آنارشیست‌ها یعنی پراکندگی توجه و هدف‌های پرولتاریا را پیش گرفته‌اند و بجای هدایت وی بسوی یک هدف همگانی، واحد، جامع و کامل، بسوی هدفهای «جزئی» هدایتش مینمایند؟ خود شما ضمن فرض

«تصرف حکومت» در یک شهر از «بسط و توسعه قیام» صحبت میکنید - آیا جسارتاً ممکن است فکر کنیم که اینجا منظور بسط و توسعه آن به شهر دیگر است؟ اجازه میفرمائید امیدوار شویم که اینجا منظور بسط و توسعه آن در همه شهرها است؟ آقایان نتیجه گیریهای شما هم درست مثل مقدماتتان بی پر و پا، تصادفی، ضد و نقیض و درهم و برهم است. کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه به مسئله مربوط به حکومت انقلابی موقت بطور کلی پاسخ جامع و واضحی داده است. این پاسخ شامل تمام حکومتهای موقتی هم که بطور جزئی تشکیل شده باشند میشود. ولی کنفرانس که در پاسخ خود بطور مصنوعی و خودسرانه جزئی از مسئله را از کل آن مجزا میکند فقط از پاسخ به این مسئله من حیث المجموع طفره میرود (ولی بدون موفقیت) و تولید درهم برهمی مینماید.

معنی «کمون های انقلابی» چیست؟ آیا فرقی میان این مفهوم و «حکومت انقلابی موقت» هست و اگر هست در چیست؟ آقایان کنفرانس چیه خودشان هم اینموضوع را نمیدانند. آشفته فکری انقلابی بطوریکه اغلب دیده میشود آنها را به مرحله جمله بافی انقلابی میکشاند. آری، استعمال کلمه «کمون انقلابی» در قطعنامه نمایندگان سوسیال دموکراسی فقط یک جمله بافی انقلابی است و لاغیر. مارکس بکرات این قبیل جمله بافی ها را، که بوسیله آنها با اصطلاحات «فریبنده و جذاب» مربوط به دوران سپری شده، به روی وظائف آینده پرده میکشند تقبیح نموده است. فریبندگی و جذابیت یک اصطلاح که نقش خود را در تاریخ بازی کرده است، در چنین مواردی جنبه زینت آلات بدلی بر زرق و برقی را پیدا میکند که زیب پیکر عروسک پرسروصدائی کرده باشند. ما باید به کارگران و به تمام مردم با صراحت و بدون ذره ای ابهام بفهمانیم برای چه ما میخواهیم حکومت انقلابی موقت تشکیل دهیم؟ و اگر فردا قیام مردم که اکنون آغاز گردیده پیروزمندانه خاتمه پذیرد و ما به قطعی ترین طرزى در حکومت نفوذ داشته باشیم چه اصلاحات بخصوصی را عملی خواهیم نمود؟ اینست پرسشهایی که در برابر رهبران سیاسی قرار دارد.

کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در کمال وضوح به این پرسش ها پاسخ میدهد و برنامه کامل این اصلاحات را که عبارتست از برنامه حداقل حزب ما تعیین مینماید. ولی کلمه «کمون» هیچ پاسخی به این پرسش ها نداده فقط مغز را با آوازی دور دست... یا آواز دهل ماندنی آکنده مینماید. بهمان نسبتی که فرضاً کمون سال ۱۸۷۱ پاریس در نزد ما معزز و گرامی است بهمان اندازه هم ما کمتر مجازیم، بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، به آن استناد ورزیم. استناد به کمون بدون تجزیه و تحلیل اشتباهات و شرایط مخصوص آن، تکرار عمل نابخردانه بلانکیست هاست که از هر عمل کمون (در «بیانیه» سال ۱۸۷۴ خود) ستایش میکردند (۱۲۰) و بهمین جهت هم انگلس آنها را مورد استهزاء قرار میداد. اگر کارگری از یکی از کنفرانس چیها بیرسد این «کمون انقلابی» که در قطعنامه از آن یادآوری میشود چیست او چه جواب خواهد داد؟ او تنها جوابی که میتواند بدهد اینستکه در تاریخ یک حکومت کارگری به این

نام معروفست که دانائی و توانائی تشخیص بین عوامل انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی را نداشت، وظائف مبارزه در راه جمهوری و مبارزه در راه سوسیالیسم را با یکدیگر مخلوط مینمود، از عهده حل مسئله تعرض جدی جنگی بر ضد ورسای بر نیامد، در مورد بانک فرانسه مرتکب اشتباه شد و آنرا ضبط نکرد و قس علیهذا. خلاصه اعم از اینکه شما در پاسخ خود به کمون پاریس استناد جوئید یا به کمون دیگر، ناچار باید بگوئید: این حکومتی بود که حکومت ما نباید مثل آن باشد. جوابی بسیار عالیست و جای حرف هم نیست! ولی آیا سکوت در مورد برنامه عملی حزب و تدریس بی جای تاریخ در یک قطعنامه گواه بر درازگوئی اشخاص ملانقطی و عجز و زبونی فرد انقلابی نیست؟ آیا این نشانه اشتباهی نیست که بیهوده میکوشیدند آنرا به ما نسبت دهند: یعنی مخلوط نمودن انقلاب دموکراتیک با انقلاب سوسیالیستی که هیچیک از «کمون ها» تفاوت بین این دو را تشخیص نمیدانند؟

هدف حکومت موقت (که آنقدر بیجا نام کمون به آن داده شده است) «منحصراً» بسط و توسعه قیام و ایجاد بی نظمی در دستگاه حکومت معین شده است. این کلمه «منحصراً» که بمثابة بخاری است که از منجلاب همان تئوری مهمل اعمال نفوذ «فقط از پائین» متصاعد شده است برحسب معنی لغوی خود، هرگونه وظائف دیگری را نفی میکند. ولی نفی وظائف دیگر با اینطریق و این نحوه، اثبات دیگرست بر کومه بینی و عدم تعقل. «کمون انقلابی» یا بعبارت دیگر حکومت انقلابی، ولو در یک شهر هم که باشد، ناگزیر مجبور خواهد بود کلیه امور دولتی را (ولو بطور موقت و «جزئی و اپیزودیک») انجام دهد و سر زیر برف کردن در اینجا منتهای نابخردی است. این حکومت باید هم بروز کار ۸ ساعته صورت قانونی بدهد، هم بازرسی کارگری را در کارخانه ها برقرار سازد، هم آموزش مجانی همگانی را اجرا نماید، هم انتخابی بودن قضات را معمول دارد، هم کمیته های دهقانی را تشکیل دهد، و هم غیره و غیره - مختصر کلام این حکومت حتماً باید یک سلسله رفرمهایرا به موقع اجرا گذارد. خلاصه کردن این رفرمها در مفهوم «کمک به بسط و توسعه قیام» معنایش بازی با الفاظ و تشدید عمدی ابهام در آن جائیست که احتیاج به وضوح کامل دارد.

قسمت آخر قطعنامه نو ایسکرائیها موضوع جدیدی برای انتقاد از تمایلات اصولی «اکونومیسم» که در حزب ما احیا شده بدست نمیدهد ولی مطالب فوق الذکر را اندکی به شکل دیگر تصویر مینماید.

اینک آن قسمت:

«فقط در یک صورت سوسیال دموکراسی بنا به ابتکار خود باید هدف مساعی خویش را این موضوع قرار دهد که قدرت را بکف آورد و حتی الامکان آنرا مدت زیادتری در دست خود نگاه

دارد و این همانا در صورتی است که دامنه انقلاب به کشورهای مترقی اروپای باختری که در آنجا شرایط لازم برای عملی نمودن سوسیالیسم به نضج معینی(?) رسیده است، بسط یابد. در این صورت است که حدود محدود تاریخی انقلاب روس را میتوان بطور قابل ملاحظه ای وسعت داد و در اینصورت است که اقدام به اصلاحات سوسیالیستی امکان پذیر خواهد بود.

سوسیال دموکراسی با مبتنی نمودن تاکتیک خود بر روی این حساب که حزب سوسیال دموکرات را در طول تمام دوره انقلاب نسبت به تمام دولتهائی که در جریان انقلاب پی در پی روی کار می آیند در موقعیت اپوزیسیون افراطی انقلابی نگاهدارد، در عین حال به بهترین طرز می تواند خود را برای استفاده از قدرت حکومت در صورتیکه بدستش بیافتد(??) آماده نماید».

فکر اصلی در اینجا همانست که «وپریود» بکرات اظهار کرده است: ما نباید از پیروزی کامل سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک یعنی از دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان بترسیم (نظیر مارتینف) زیرا این پیروزی به ما امکان خواهد داد اروپا را برانگیزیم و پرولتاریای سوسیالیست اروپا هم پس از اینکه یوغ بورژوازی را از گردن خود بدور افکند بنوبه خود در انجام انقلاب سوسیالیستی به ما کمک خواهد کرد. ولی به بینید این فکر در بیان نوایسکرائیها چقدر ضایع شده است. ما روی جزئیات مسئله از قبیل این فکر مهمل که بموجب آن گوئی ممکن است قدرت بدست حزب آگاهی که تاکتیک تصرف قدرت را مضر میدانند «بیافتد» و نیز روی این موضوع که در اروپا شرایط برای سوسیالیسم تنها به نضج معین نرسیده بلکه بطور کلی نضج یافته است، - روی این موضوع که برنامه حزبی ما معتقد به هیچگونه اصلاحات سوسیالیستی نیست مگر به انقلاب سوسیالیستی - مکث نمی کنیم. ما فقط فرق عمده و اساسی موجوده بین ایده «وپریود» و قطعنامه را در نظر میگیریم. وظیفه ای را که «وپریود» در مقابل پرولتاریای انقلابی قرار داده است وظیفه ایست دارای جنبه فعال و آن عبارت است از پیروزی در مبارزه برای دموکراسی و استفاده از این پیروزی برای بسط دامنه انقلاب به اروپا. ولی قطعنامه به این ارتباطی که بین «پیروزی قطعی» ما (نه به آن مفهومی که نوایسکرائیها قائلند) و انقلاب اروپا موجود است پی نمی برد و به این جهت از وظائف پرولتاریا و دورنمای پیروزی وی صحبتی نمی کند، بلکه یکی از امکانات را بطور کلی مورد بحث قرار میدهد: «در صورتی که دامنه انقلاب بسط یابد»... «وپریود» صریح و آشکار معین کرده است - و این مراتب در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه هم قید شده است که - بویژه چگونه میتوان و باید بنفع پرولتاریا از «قدرت حکومت استفاده کرد» و در عین حال اینموضوع را در نظر گرفت که در مرحله کنونی تکامل اجتماعی، چه کاریرا میتوان بلافاصله انجام داد و چه کاریرا لازمست بدواً بمشابه تهیه مقدمات دموکراتیک مبارزه در راه سوسیالیسم انجام داد. قطعنامه در اینجا هم نومیدانه دنبال جریان را گرفته و میگوید: «میتواند خود را برای استفاده آماده نماید»، ولی نمیتواند بگوید که چگونه میتواند و چگونه خود را آماده نماید. برای چه استفاده ای ما شکی نداریم که مثلاً نو

ایسکرائیها «میتوانند خود را برای استفاده» از مقام رهبری در حزب «آماده نمایند» ولی تمام مطلب اینجاست که تاکنون تجربه آنها در مورد این استفاده و نیز آمادگی آنها جای امیدی را باقی نمیگذارد که آنها بتوانند امکان را به واقعیت مبدل سازند...

«وپریود» اینموضوع را بدقت متذکر گردیده است که «امکان» واقعی «در دست نگاه داشتن حکومت» در چیست، _ این امکان در دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است، در نیروی مشترک و توده ای آنها است که قادر است بر تمام نیروهای ضد انقلاب فائق آید، و نیز در تطابق ناگزیر منافع آنها در مورد اصلاحات دموکراتیک است. قطعنامه کنفرانس در اینجا نیز هیچ چیز مثبتی نداده و فقط از موضوع طفره میبرد. مگر نه اینستکه امکان نگاه داری حکومت در روسیه مشروط به چگونگی ترکیب نیروهای اجتماعی خود روسیه و شرایط انقلاب دموکراتیکی است، که هم اکنون در کشور ما بوقوع می پیوندد. مگر نه اینستکه پیروزی پرولتاریا در اروپا (از بسط دامنه انقلاب به اروپا تا پیروزی پرولتاریا هنوز مقداری فاصله است) موجب بروز مبارزه شدید ضد انقلابی بورژوازی روس خواهد شد _ قطعنامه نوایسکرائیها در باره این نیروی ضد انقلابی که اهمیت آن در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه مورد سنجش قرار گرفته است کلمه ای هم سخن نمیگوید. اگر ما در مبارزه برای جمهوری و دموکراسی امکان اینرا نداشتیم که بغیر از پرولتاریا به دهقانان نیز اتکاء نمائیم در اینصورت «نگاهداری قدرت» اقدام نومیدانه ای بود. ولی وقتی چنین اقدامی نومیدانه نیست و وقتی پیروزی قطعی بر تزاریسم چنین امکانی را برای ما میسر میسازد، _ در اینصورت ما باید به آن اشاره کنیم، ما باید مجدانه دعوت نمائیم که این امکان را به واقعیت بدل سازند، ما باید نه فقط در صورت بسط دامنه انقلاب به اروپا بلکه برای بسط دامنه آن به اروپا نیز شعارهای عملی بدهیم. استناد دنباله روهای سوسیال دموکراسی به «مرزهای محدود تاریخی انقلاب روس» فقط پرده ای است برای استتار محدودیت فهم آنها در مورد وظائف این انقلاب دموکراتیک و نقش پیشرو پرولتاریا در آن! یکی از اعتراضاتی که بر ضد شعار «دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» میشود اینست که این دیکتاتوری لازمه اش «اراده واحد» است («ایسکرا» شماره ۹۵) در حالیکه پرولتاریا نمیتواند با خرده بورژوازی اراده واحد داشته باشد. این اعتراض بی پایه است زیرا بنای آن بر تفسیر مجرد و «متافیزیکی» مفهوم «اراده واحد» گذارده شده است. اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد دیگر نباشد. فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسائل دموکراتیسم و مبارزه در راه جمهوری نمیگردد. فراموش کردن اینموضوع بمعنای فراموش کردن فرق منطقی و تاریخی میان انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن اینموضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دموکراتیک زیرا: وقتی این انقلاب «همگانی» بود در اینصورت در همان حدودی که این انقلاب حوائج و تقاضاهای همگانی را بر آورده مینماید در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد. در خارج

از حدود دموکراتیسم از وحدت اراده بین پرولتاریا و بورژوازی دهقانی جای سخنی هم نمیتواند باشد. مبارزه طبقاتی بین آنها امریست ناگزیر، ولی در زمینه جمهوری دموکراتیک این مبارزه عمیقترین و وسیعترین مبارزه مردم در راه سوسیالیسم خواهد بود. دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده ای در عالم دارای یک گذشته و یک آینده است. گذشته آن - حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و ممتازیت است. در مبارزه با این گذشته، در مبارزه با ضد انقلاب «وحدت اراده» پرولتاریا و دهقانان ممکن است زیرا وحدت منافع وجود دارد.

آینده آن - مبارزه با مالکیت خصوصی، مبارزه کارگر روزمزد با صاحب کار و مبارزه در راه سوسیالیسم است. اینجا وحدت اراده غیرممکن است (۲۱*).* در اینجا راهی که در برابر ما قرار دارد راهی نیست که از حکومت مطلقه به جمهوری می‌رود بلکه راهی است که از جمهوری دموکراتیک خرده بورژوازی بسوی سوسیالیسم می‌رود.

البته در شرایط تاریخی مشخص عناصر گذشته و آینده در هم آمیخته و دو راه با هم مخلوط میشوند. کار روزمزدی و مبارزه آن علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود دارد و حتی نطفه آن در رژیم سرواژ بسته می‌شود. ولی این موضوع بهیچوجه مانع این نیست که ما از نظر منطق و از لحاظ تاریخی مراحل بزرگ تکامل را از یک دیگر تفکیک نمائیم. ما همه انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را در نقطه مقابل هم قرار میدهیم، ما همه بدون چون و چرا روی لزوم تفکیک کامل آنها از یکدیگر اصرار می‌ورزیم؟ ولی آیا میتوان منکر این شد که عناصر خاص و جداگانه ای از این دو انقلاب در تاریخ با یکدیگر درهم می‌آمیزند؟ مگر عصر انقلابهای دموکراتیک در اروپا شاهد یک سلسله نهضت های سوسیالیستی و تلاشهای سوسیالیستی نبوده است؟ و مگر انقلاب سوسیالیستی اروپا در آینده هنوز کارهای بسیار فراوانی که باید در رشته دموکراتیسم به انجام برساند در پیش ندارد؟

یک سوسیال دموکرات هرگز و حتی یک لحظه هم نباید مبارزه ناگزیر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم بر ضد دموکرات ترین و جمهوریخواه ترین بورژوازی و خرده بورژوازی از یاد ببرد. در این مسئله چون و چرا نیست. از اینجا نتیجه میشود که سوسیال دموکراسی باید حتماً و بدون چون و چرا حزبی جداگانه و مستقل و دارای جنبه شدید طبقاتی باشد. از اینجا چنین برمیآید که تز ما حاکی از اینکه به اتفاق بورژوازی «باید با هم کوئید» دارای جنبه موقتی است و ما موظفیم «متفق را مانند دشمنی» شدیداً تحت مراقبت قرار دهیم و الخ. در تمام اینها نیز جای کوچکترین چون و چرا نیست. ولی خیلی مضحک و ارتجاعی بود اگر از اینجا چنین استنباط میشد که باید وظائف حیاتی مربوط به لحظه فعلی را، ولو این وظائف گذرنده و موقتی هم باشند، فراموش کرد و به آنها اعتنائی ننمود و یا بنظر حقارت به آنها نگریست. مبارزه با حکومت مطلقه وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست هاست، ولی هرگونه بی اعتنائی نسبت به این وظیفه یا حقیر شمردن آن مساویست با خیانت به سوسیالیسم و خدمت به ارتجاع. دیکتاتوری

انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان البته فقط یک وظیفه گذرنده و موقتی سوسیالیست هاست ولی بی اعتنائی به این وظیفه در عصر انقلاب دموکراتیک – ارتجاع محض است.

وظائف سیاسی مشخص را باید در شرایط مشخص مطرح نمود. همه چیز نسبی است، همه چیز گذرنده است، همه چیز متغیر است. سوسیال دموکراسی آلمان در برنامه خود خواست جمهوری را مطرح نمیکند. در آنجا وضعیت طوری است که مشکل بتوان این مسئله را در عمل از مسئله سوسیالیسم تفکیک نمود (گو اینکه انگلس در مورد آلمان هم در سال ۱۸۹۱ ضمن تذکرات خود در خصوص طرح برنامه ارفورت برحذر میدارد از اینکه به نقش جمهوری و مبارزه در راه جمهوری کم بها داده شود!) (۱۲۱) در سوسیال دموکراسی روسیه حتی صحبتی هم از اینکه خواست جمهوری از برنامه و تبلیغات حذف شود بمیان نیامده است، زیرا در کشور ما در باره ارتباط لاینفک مسئله جمهوری با مسئله سوسیالیسم جای سخنی هم نمیتواند باشد. سوسیال دموکرات آلمانی که در سال ۱۸۹۸ مسئله بخصوص جمهوری را در درجه اول اهمیت قرار نمیدهد پدیده ایست طبیعی که موجب هیچگونه حیرت یا تقبیحی نیست. اگر یک سوسیال دموکرات آلمانی در سال ۱۸۴۸ مسئله جمهوری را نادیده میگرفت آشکارا به انقلاب خیانت کرده بود. حقیقت مجرد وجود ندارد. حقیقت همیشه مشخص است.

زمانی میرسد – که مبارزه، علیه حکومت مطلقه روس پایان میرسد – دوره انقلاب دموکراتیک در روسیه سپری میشود – آنوقت دیگر حتی صحبت درباره «وحدت اراده» پرولتاریا و دهقانان و در باره دیکتاتوری دموکراتیک و غیره مضحک خواهد بود. آنوقت ما مستقیماً در باره دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا فکر کرده با تفصیل بیشتری از آن سخن خواهیم گفت. ولی در حال حاضر حزب طبقه پیشرو نمیتواند با تمام قوا برای پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک بر تزاریسیم نکوشد. و اما پیروزی قطعی چیز دیگری نیست جز دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان.

تبصره (۱۲۲)

(۱) بخواننده یادآوری مینمائیم که «ایسکرا» در جریان جروبحث با «وپریود» ضمناً به نامه انگلس به توراتی استناد میکرد که انگلس در آن پیشوای (آینده) رفرمیست های ایتالیا را از اختلاط دو مفهوم انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی برحذر میداشت. انگلس در باره وضعیت سیاسی ایتالیا در سال ۱۸۹۴ نوشت که انقلابی که در ایتالیا در پیش است انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه انقلاب خرده بورژوازی و دموکراتیک است. «ایسکرا» «وپریود» را سرزنش میکرد که از اصلی که انگلس مقرر داشته منحرف شده است. این سرزنش صحیح نیست، زیرا «وپریود» (شماره ۱۴) به صحت کلیات تئوری مارکس در باره وجوه اختلاف ۳ نیروی عمده انقلاب قرن نوزدهم کاملاً اذعان داشت. بموجب این تئوری نیروهائی که برضد نظام کهن یعنی حکومت مطلقه، فئودالیسم و سرواژ بپا میخیزند عبارتند از (۱) بورژوازی بزرگ لیبرال؛ (۲) خرده بورژوازی

رادیکال؛ ۳) پرولتاریا. اولی مبارزه اش از حدود سلطنت مشروطه تجاوز نمی‌کند؛ دومی برای نیل به استقرار جمهوری دموکراتیک مبارزه میکند و سومی در راه انقلاب سوسیالیستی. مخلوط نمودن مفهوم مبارزه خرده بورژوازی که هدف آن انقلاب کامل دموکراتیک است با مبارزه پرولتاریائی که هدف آن انقلاب سوسیالیستی است – سوسیالیست را به ورشکستگی سیاسی تهدید مینماید، این بر حذر داشتن مارکس کاملاً صحیح است. ولی درست بهمین علت شعار «کمونه‌ای انقلابی» اشتباه است، زیرا کمونهائی که در تاریخ مشهورند درست همین انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی را با هم مخلوط میکردند. برعکس شعار ما یعنی دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان کاملاً ما را از این اشتباه مصون میدارد. شعار ما با تصدیق این موضوع که این انقلاب جنبه مسلماً بورژوائی دارد و قادر نیست مستقیماً از حدود انقلاب صرفاً دموکراتیک خارج شود، این انقلاب معین را بجلو سوق میدهد، – میکوشد به این انقلاب شکل هائی بدهد که حداکثر سودمندی را بحال پرولتاریا داشته باشد، – بالنتیجه میکوشد از انقلاب دموکراتیک بمنظور موفقیت آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم حداکثر استفاده را بنماید.

* زیرنویس ها

(۱۲*) ولی برای اینکه آزادی اراده را از اعضاء زمستو سلب کنید چه وسیله ای در دست دارید؟ شاید نوع مخصوصی از کاغذ تورنسل؟

(۱۳*) جل الخالق! به این میگویند تاکتیک «بسط و تکامل داده شده»! برای مبارزه در خیابان زور نیست، ولی میتوان «نمایندگان را با زور جدا کرد». رفیق تفلیسی گوش کنید، آخر دروغ گفتن هم حدی دارد...

(۱۴*) اینست معنی تاکتیک: «برکنار کردن محافظه کاران از حکومت»!

(۱۵*) با یک چنین تاکتیک صحیح و عمیقی از طرف ما دیگر همچو چیزی ممکن نیست!

(۱۶*) هم پرولتاریای مسلح و هم محافظه کارانی که «از حکومت برکنار شده اند»؟

(۱۷*) «انقلابیگری سوسیال دموکراسی اروپای باختری یعنی بیل و حتی کائوتسکی در مقابل انقلابیگری آقای لنین و رفقای ایشان اپورتونیسیم است، ولی امواج تاریخ، ارکان اصولی این انقلابیگری ملایم شده را هم سائیده و در هم فرو ریخته است». تعرض خشمگینی است. ولی آقای استرووه بیهوده تصور میکند من حاضرم هر چه او میگوید صم بکم گوش کنم. کافی است من آقای استرووه را به میدان بطلبم تا وی هرگز قادر به پذیرفتن آن نباشد. کی و کجا من انقلابیگری بیل و کائوتسکی را «اپورتونیسیم» نامیده ام؟ کی و کجا من ادعای ایجاد خط مشی مخصوصی را در سوسیال دموکراسی بین المللی کرده ام که با خط مشی بیل و کائوتسکی یکی نبوده است؟

(۱۸*) بخواننده یادآور میشویم که «آسوباژدنیه» به مقاله «چه نباید کرد؟» (شماره ۵۲

«ایسکرا») با هیاهو و سروصدا تهنیت و شادباش گفت و آنرا «یک چرخش بسیار مهم» بسوی گذشت نسبت به اپورتونیست ها دانست. «آسوباژدنیه» تمایلات اصولی نوایسکرائیها را بطرز خاصی در مقاله مربوط به انشعاب در بین سوسیال دموکراتهای روس مورد تحسین قرار داده بود. «آسوباژدنیه» در خصوص جزوه تروتسکی موسوم به «وظایف سیاسی ما» به همگون بودن افکار این نویسنده با آنچه که یک وقتی «رابوچیه دلتسیها» یعنی کریچفسکی، مارتینف، آکیمف می نوشتند و میگفتند (رجوع شود به ورقه تحت عنوان «لیبرال حاضر بخدمت» منتشره از طرف روزنامه «وپریود») اشاره کرده بود. «آسوباژدنیه» به جزوه مارتینف در باره دو دیکتاتوری تهنیت گفت (مراجعه شود به مقاله «وپریود»، شماره ۹). بالاخره شکایت های تأخیر شده استرووه در خصوص شعار قدیمی «ایسکرا»ی قدیم یعنی شعار «ابتدا مرزبندی و بعد اتحاد» با اظهار همدردی خاصی از طرف «آسوباژدنیه» مواجه گردید.

(۱۹*) اینک متن کامل آن:

«نظر به اینکه:

- ۱) پرولتاریا که بحکم موقعیت خود پیشروترین طبقات و یگانه طبقه انقلابی پیگیر است، مأموریت ایفاء نقش رهبری جنبش دموکراتیک عمومی انقلابی روسیه را بر عهده دارد؛
- ۲) این جنبش در لحظه کنونی دیگر به مرحله لزوم قیام مسلحانه رسیده است؛
- ۳) پرولتاریا ناگزیر در این قیام به جدیترین طرزی شرکت میورزد و این شرکت است که سرنوشت انقلاب روسیه را معین مینماید؛
- ۴) پرولتاریا نقش رهبری را در این انقلاب فقط در صورتی میتواند ایفا کند که بشکل نیروی سیاسی واحد و مستقلی زیر پرچم حزب کارگر سوسیال دموکرات، که علاوه بر رهبری مسلکی از لحاظ عملی نیز مبارزه وی را رهبری مینماید، گرد آید؛
- ۵) فقط ایفاء چنین نقشی میتواند برای مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم و علیه طبقات ثروتمند بورژوا دموکرات روسیه، مساعدترین شرایط را فراهم سازد، — —
سومین کنگره حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه تصدیق مینماید که وظیفه متشکل ساختن پرولتاریا برای مبارزه مستقیم علیه حکومت مطلقه از طریق قیام مسلحانه، یکی از مهمترین و فوری ترین وظایف حزب در لحظه انقلابی کنونی است.
بنابراین کنگره به عموم سازمانهای حزبی دستور میدهد؛
الف) از راه ترویج و تبلیغ نه فقط معنای سیاسی قیام مسلحانه ایرا که در پیش است بلکه جنبه تشکیلاتی و عملی آن نیز برای پرولتاریا توضیح داده شود.
ب) به وسیله این ترویج و تبلیغ نقش اعتصابات سیاسی توده ای، که در آغاز و در خود جریان قیام میتواند دارای اهمیت اساسی باشد، توضیح داده شود.
ج) برای تسلیح پرولتاریا و همچنین برای تنظیم نقشه قیام مسلحانه و رهبری مستقیم این قیام،

جدیتترین اقدامات بعمل آید و برای این منظور، به حد لزوم دسته های مخصوصی از کارکنان حزبی تشکیل گردد». (تبصره لنین در چاپ سال ۱۹۰۷ ه. ت)

(۲۰*) رجوع شود به روزنامه «پرولتاری» شماره سوم «درباره حکومت انقلابی موقت»، مقاله دوم (رجوع شود به جلد هشتم کلیات ص ۴۴۰-۴۴۷. ه. ت).

(۲۱*) تکامل سرمایه داری که وسعت و سرعت آن در دوره آزادی بیشتر است ناگزیر وحدت اراده را بسرعت خاتمه خواهد داد - و این سرعت بهمان نسبتی که ضد انقلاب و ارتجاع سریعتر سرکوب شود، زیادتر خواهد بود.

* توضیحات

(۱۱۵) «کرتینیسم پارلمانی» - اپورتونیستها معتقد بودند که سیستم پارلمانی کشورداری سیستمی از هر جهت نیرومند و مبارزه پارلمانی یگانه شکل مبارزه سیاسی و یا در هر شرایطی شکل عمده مبارزه سیاسی است. لنین این ایمان اپورتونیستها را کرتینیسم پارلمانی می نامید. کرتینیسم نام بیماری مخصوصی است که با اختلال دماغ توأم می باشد.

(۱۱۶) منظور اختلاف نظریست که در سال ۱۸۹۵ هنگام بحث در اطراف طرح برنامه ارضی در کنگره حزب سوسیال دموکرات آلمان در برسلو بروز نموده بود.

(۱۱۷) «رابوچیه دلو» - نام مجله «اکنونیستها» ارگان «سازمان سوسیال دموکراتهای روس در خارجه بود» که در سالهای ۱۸۹۹-۱۹۰۲ بطور غیر منظم در ژنو انتشار می یافت. لنین نظریات اعضاء «رابوچیه دلو» را در کتاب «چه باید کرد؟» مورد انتقاد قرار داده است.

(۱۱۸) منظور مقاله ایستکه نادژدین (نام مستعار ای. او. زلنسکی) بر ضد نقشه «ایسکرا»ی لنینی در جرائد منتشر ساخته بود. این مقاله را لنین در سال ۱۹۰۲ در کتاب خود موسوم به «چه باید کرد؟» مورد انتقاد قرار داد.

(۱۱۹) برنشتینیسم - جریانی ضد مارکسیستی در سوسیال دموکراتیسم بین المللی بود که در اواخر قرن ۱۹ در آلمان پدید آمد و بنام ادوار برنشتین سوسیال دموکرات آلمانی نامیده میشود. برنشتین آموزش انقلابی مارکس را مطابق با روح لیبرالیسم بورژوازی مورد تجدید نظر قرار داده بود. طرفداران برنشتین در روسیه «مارکسیستهای علنی»، «اکنونیستها»، بوندیستها و منشویکها بودند.

(۱۲۰) منظور لنین برنامه ایست که در سال ۱۸۷۴ از طرف گروه بلانکیستهای لندن، اعضاء سابق کمون پاریس صادر شده بود.

بلانکیستها - طرفداران لوئی - اوگوست بلانکی - انقلابی فرانسوی (۱۸۰۵-۱۸۸۱) هستند. کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسیم در عین حال که بلانکی را بمشابه یک انقلابی برجسته و طرفدار

سوسیالیسم توصیف کرده اند بعلت شیوه سکتاریستی و اسلوبهای توطئه گرانه وی او را مورد انتقاد قرار داده اند. بلانکیسم مبارزه طبقاتی را نفی میکرد و راه خلاصی بشر را از قید بردگی مزدوری – مبارزه طبقاتی پرولتاریا ندانسته بلکه توطئه اقلیت کوچکی از روشنفکران میدانست.

(۱۲۱) برنامه ارفورت این برنامه متعلق به سوسیال دموکراسی آلمان بود که در اکتبر سال ۱۸۹۱ در کنگره ارفورت بجای برنامه سال ۱۸۷۵ یعنی برنامه گتا پذیرفته شد. انگلس اشتباهات برنامه ارفورت را در کت

«۱۸۹۱» مورد انتقاد قرار داده است.

(۱۲۲) لنین در ژوئیه سال ۱۹۰۵ برای فصل دهم کتاب «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» تبصره ای نوشت. این تبصره در چاپ اول طبع نشد. اولین بار در سال ۱۹۲۶ در جلد پنجم مجموعه آثار لنین به چاپ رسید.

دو تاکتیک سوسیال دموکراسی

در انقلاب دموکراتیک

﴿٤﴾

فهرست

صفحه	عنوان
	* <u>دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک</u>
۱۱	یک مقایسه اجمالی بین برخی از قطعنامه های کنگره سوم
۳	حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و «کنفرانس»
۱۲	آیا اگر بورژوازی از انقلاب دموکراتیک برمد
۶	دامنه عمل انقلاب نقصان می پذیرد؟
۱۳	۱۳- خاتمه. آیا ما توانائی پیروز شدن داریم؟
۲۱	* زیرنویس ها
۲۲	* توضیح
	* ضمیمه
۲۲	* <u>برنامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه</u>
۲۸	* یادداشتهای کمیته ترجمه

مسئله حکومت انقلابی موقت، در لحظه فعلی محور مسائل تاکتیکی سوسیال دموکراسی را تشکیل میدهد. مکث در روی سایر قطعنامه های کنفرانس بهمان تفصیل نه ممکن است و نه لزومی دارد. ما فقط به نکته ای چند که مؤید وجه تمایز اصولی خط مشی تاکتیکی قطعنامه های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و قطعنامه های کنفرانس است و فوقاً آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم مختصر اشاره ای خواهیم نمود.

مثلاً موضوع چگونگی طرز رفتار نسبت به تاکتیک دولت در آستان انقلاب را در نظر بگیرید. در اینجا هم پاسخ کامل را در قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات خواهید یافت. قطعنامه تمام شرایط گوناگون و وظائف لحظه مخصوص را در نظر میگیرد: هم فاش نمودن جنبه ریاکارانه گذشتهای دولت، هم استفاده از «شکل های کاریکاتوری ارگان نمایندگی مردم»، هم اجرای انقلابی خواست های مبرم طبقه کارگر (و در درجه اول روز کار ۸ ساعته) و هم، بالاخره، دفع باندهای سیاه. در قطعنامه های کنفرانس مسئله در چند قسمت پخش شده است: «دفع حمله نیروهای سیاه ارتجاع» فقط در براهین قطعنامه مربوط به چگونگی طرز رفتار نسبت به سایر احزاب ذکر گردیده است. شرکت در انتخابات مؤسسات انتخابی مجزا از «صلح و مصالحه های» تزاریسم با بورژوازی مورد بررسی قرار می گیرد. بجای دعوت برای عملی ساختن روز کار ۸ ساعته از طریق انقلابی، قطعنامه مخصوصی با عنوان پر آب و تاب «در باره مبارزه اقتصادی» صادر میشود که فقط شعار قدیمی تبلیغات برله «برقراری روز کار ۸ ساعته بوسیله وضع قانون» را تکرار مینماید (پس از استعمال کلمات پرسروصدا و بسیار نابخردانه در باره «جای مهمی که مسئله کارگر در زندگی اجتماعی روس اشغال مینماید»). عدم کفایت و عقب ماندگی این شعار در لحظه فعلی بقدری واضح است که برای اثبات آن حاجتی به مکث نیست.

و اما مسئله برآمد سیاسی آشکار. کنگره سوم تغییرات اساسی را که برای آینده نزدیک در فعالیت ما رخ خواهد داد در نظر میگیرد. از فعالیت مخفی و توسعه دستگاه مخفی بهیچ وجه نمیتوان چشم پوشید زیرا این عمل بنفع پلیس بوده و بینهایت برای دولت سودمند است. ولی اکنون دیگر نمیتوان در باره برآمد آشکار نیز فکر نکرد. باید فوراً شکلهای مصلحت آمیز این برآمد و بنابراین دستگاههای مخصوصی را که پنهانکاری آنها کمتر باشد برای این مقصود تهیه نمود. باید از جمعیت های علنی و نیمه علنی استفاده نمود تا بتوان حتی الامکان آنها را به تکیه گاههای حزب آشکار کارگر سوسیال دموکرات آینده روسیه بدل ساخت.

کنفرانس در اینجا نیز مسئله را در چند قسمت پخش می کند و هیچ شعار جامع نمیدهد.

مخصوصاً توصیه خنده آوری که به کمیسیون تشکیلات راجع به بذل مراقبت در «نقل و انتقال» ادباً علنی شده است به چشم می زند. قرار مربوط به «تحت نفوذ در آوردن روزنامه های دموکراتیکی که هدف و منظور خود را کمک به جنبش کارگری قرار میدهند» بکلی بیمعنی است. این موضوع را تمام جراید علنی لیبرال ما، که از لحاظ خط مشی تقریباً سراپا «آسوباژدنیه ای» هستند، هدف خود قرار داده اند. چه میشود اگر هیئت تحریریه «ایسکرا» خودش توصیه خود را اجرا کند و به ما نمونه ای نشان بدهد که چگونه باید «آسوباژدنیه» را تابع نفوذ سوسیال دموکراتیک نمود؟ بجای اینکه شعار داده شود که از اتحادیه های علنی بمنظور ایجاد تکیه گاههایی برای حزب استفاده شود، اولاً به ما در باره اتحادیه های فقط «حرفه ای» (با شرکت حتمی اعضاء حزب در آنها)، توصیه خصوصی میشود و ثانیاً توصیه رهبری بر «سازمانهای انقلابی کارگران» = «سازمانهایی که صورت رسمیت بخود نگرفته اند» = «کلوبهای انقلابی کارگران» میشود. چگونه این «کلوبها» جزء سازمانهایی که صورت رسمیت بخود نگرفته اند در آمدند و اینها چگونه «کلوبهایی» هستند - الله اعلم. ما بجای دستورالعمل های دقیق و واضح یک ارگان عالی حزبی با طرحهای درهم و برهمی از افکار مشتکی ادیب و مسوده های لایقرونی از نوشته های آنان روبرو هستیم. اینجا هیچ منظره کامل و جامعی بدست نمی آید که نشان دهد حزب بنای تمام فعالیت خود را بر روی اساس کاملاً جدیدی میگذارد.

کنگره حزب و کنفرانس «مسئله دهقانان» را بدو طریق کاملاً مختلف طرح کرده اند. کنگره در باره «طرز رفتار نسبت به جنبش دهقانان» و کنفرانس - در باره «کار میان دهقانان» قطعنامه تنظیم نموده است. در یک مورد، آنچه در درجه اول قرار داده شد، وظائف رهبری تمام جنبش وسیع انقلابی دموکراتیک بنفع مبارزه تمام مردم برضد تزاریسیم است. در مورد دیگر موضوع فقط منحصر است به «کار» میان یک قشر مخصوص. در یک مورد مهمترین شعار عملی تبلیغات یعنی تشکیل فوری کمیته های انقلابی دهقانان بمنظور عملی نمودن کلیه اصلاحات دموکراتیک - بمیان کشیده میشود. در مورد دیگر گفته میشود «خواست تشکیل کمیته ها» باید به مجلس مؤسسان تسلیم شود. چرا ما حتماً باید منتظر این مجلس مؤسسان باشیم؟ آیا این مجلس عملاً مؤسسان خواهد شد؟ آیا این مجلس بدون تأسیس قبلی و یا همزمان کمیته های انقلابی دهقانان ثباتی خواهد داشت؟ - تمام این مسائل را کنفرانس از نظر دور نموده است. در تمام تصمیمات کنفرانس این فکر عمومی که ما آنرا مورد بررسی قرار دادیم و حاکی از اینستکه در انقلاب بورژوازی ما باید فقط بکار ویژه خود مشغول باشیم و موضوع رهبری تمام جنبش دموکراتیک و عملی نمودن بالاستقلال این رهبری را منظور نظر خود قرار ندهیم، نقش خود را باقی گذارده است. همانطور که اکونومیست ها همیشه به اینجا میرسیدند که مبارزه اقتصادی - مال سوسیال دموکراتها و مبارزه سیاسی - مال لیبرال ها است، همینطور هم نو ایسکرائیها طی تمام جریان قضاوتهای خود باینجا میرسند که گوشه محقری دور از انقلاب بورژوازی از آن ما و اجرای فعالانه

این انقلاب – از آن بورژوازی است.

بالاخره در باره قطعنامه های مربوط به طرز رفتار نسبت به احزاب دیگر نیز نمیتوان سکوت اختیار کرد. قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه از افشای هرگونه محدودیت و نقائص جنبش آزادی طلبانه بورژوازی سخن میگوید و بدنبال این فکر ساده لوحانه نمیروند که تمام حالات ممکنه این محدودیت را در فاصله بین دو کنگره ذکر نماید و بین بورژواهای خوب و بد حد فاصلی معین کند. کنفرانس، با تکرار اشتباه استرووه، لجوجانه در جستجوی چنین حد فاصلی است و بدینطریق تئوری مشهور «کاغذ تورنسل» را تکمیل میکند. فکر استاروور از یک اندیشه نیکو سرچشمه میگرفت و آن تحمیل شرایط هر چه سخت تر به بورژوازی بود. او فقط فراموش میکرد که هر گونه کوششی برای تمیز قبلی بورژوا – دموکرات های سزاوار پشتیبانی و در خور سازش و غیره از بورژواهای دیگر، منجر به «فرمولی» میشود که سیر پیشرفت حوادث بلافاصله آنها بکنار خواهد انداخت و هیچ نتیجه ای جز مشوب ساختن ذهن طبقاتی پرولتاریا نخواهد داشت. در اینجا مرکز ثقل، از وحدت عملی و واقعی در مبارزه به حرف و وعده و شعار منتقل میگردد. چنین شعار اساسی بنظر استاروور «حق انتخاب همگانی، متساوی، مستقیم و مخفی» بود. دو سال هم نگذشت که تئوری «کاغذ تورنسل» بی پر و پائی خود را به ثبوت رساند، شعار حق انتخاب همگانی را آسوباژدنیه ای ها اقتباس کردند و در نتیجه – تنها یک گام هم به سوسیال دموکراسی نزدیک نشدند بلکه بعکس بوسیله همین شعار سعی میکردند کارگران را گمراه سازند و آنان را از سوسیالیسم منصرف نمایند.

اکنون نوایسکرائیها «شرایط» باز هم «سخت تری» را بمیان میکشند و از دشمنان تزاریسیم «طلب میکنند» «از هر گونه عملیات قطعی پرولتاریای متشکل با کمال جدیت و بدون ابهام(!)» پشتیبانی نمایند و قس علیهذا تا جائیکه از آنها حتی خواهان «شرکت مؤثر در کار مسلح ساختن مردم» هستند. حد فاصل خیلی دورتر برده شده است ولی مع الوصف، این حد فاصل هم کهنه شده و فوراً بیمصرفی آن معلوم گردید. چرا مثلاً شعار جمهوری وجود ندارد؟ چگونه است که سوسیال دموکراتها از بورژوا دموکراتها برای یک «جنگ انقلابی بیرحمانه برضد تمام ارکان رژیم صنفی سلطنت» هر چیزی را که بخواهید «طلب میکنند»، مگر مبارزه برای جمهوری را؟

شاهد اینکه اینموضوع ایرادگیری نیست و اشتباه نوایسکرائیها یک اهمیت سیاسی کاملاً حیاتی دارد – «اتحادیه آزادی طلب روسیه» است (رجوع شود به شماره ۴ «پرولتاری»)(۲۲*) این «دشمنان تزاریسیم» با تمام «خواست های» نوایسکرائیها کاملاً جور می آیند. ولی ما نشان دادیم که روح آسوباژدنیه ای در برنامه (و یا در بی برنامهگی) این «اتحادیه آزادی طلب روسیه» حکمفرماست و پیروان آسوباژدنیه به آسانی میتوانند آنها بدنبال خود یدک بکشند. معهدا کنفرانس در پایان قطعنامه اظهار میکند که «سوسیال دموکراسی کمافی السابق مبارزه خود را علیه کلیه آن احزاب سیاسی که در زیر لوای لیبرالیسم و دموکراسی از پشتیبانی واقعی مبارزه انقلابی

پرولتاریا خودداری مینمایند و بمثابة دوستان ریاکار مردم هستند ادامه خواهد داد». «اتحادیه آزادی طلب روسیه» نه تنها از این پشتیبانی خودداری نمیکند بلکه جدا آنرا پیشنهاد مینماید. ولی آیا این موضوع ضمانتی هست به اینکه پیشوایان این اتحادیه ولو نام آزادی طلب هم داشته باشند «دوستان ریاکار مردم» نیستند؟

می بینید که نوایسکرائیها با سرهم بندی قبلی «شرایط» و ارائه «خواست هائی» که ضعف پرصورت آن خنده آور است، فوراً خود را به وضعیت مضحکی میاندازند. شرایط و خواست های آنها فوراً عدم کفایت خود را در مورد بحساب آوردن واقعیت زنده نشان میدهند. تشبث آنها به فرمولها نومیدانه است زیرا هیچ فرمولی نیست که با آن بتوان صور گوناگون ریاکاری، ناپیگیری و محدودیت دموکراسی بورژوازی را معلوم نمود. مطلب برسر «کاغذ تورنسل»، صورت ظاهر، خواست های نوشته شده و چاپ شده و تعیین قبلی حد فاصل بین «دوستان» ریاکار و بی ریای «مردم» نیست، بلکه برسر وحدت عملی و واقعی مبارزه و برسر انتقاد لاینقطعی است که سوسیال دموکراتها باید از هر قدم «متزلزل» دموکراسی بورژوازی بنمایند. آنچه برای «متحد ساختن واقعی تمام نیروهای اجتماعی ذیعلاقه به تغییرات دموکراتیک» لازم است «مواد» نیست که کنفرانس با آن جدیت بیهوده روی آن زحمت کشیده است بلکه علم به این موضوع است که چه شعارهای واقعاً انقلابی را باید بمیان کشید. برای حصول اینمقصود شعارهائی لازمست که بورژوازی انقلابی و جمهوریخواه را بسطح پرولتاریا ارتقاء دهد نه اینکه وظائف پرولتاریا را تا سطح بورژوازی سلطنت طلب تنزل دهد. برای حصول اینمقصود باید با جدیت در قیام شرکت ورزید نه اینکه با درازگویی از زیر بار وظائف غیرقابل تعویق قیام مسلحانه شانه خالی نمود.

۱۲. آیا اگر بورژوازی از انقلاب دموکراتیک

برمد دامنه عمل انقلاب نقصان می پذیرد؟

سطور پیشین نوشته شده بود که قطعنامه های کنفرانس نوایسکرائیهای قفقاز که بتوسط «ایسکرا» منتشر شده است بدست ما رسید. Pour la bonne bouche (برای حسن ختام) مدرکی بهتر از این حتی به فکر ما هم خطور نمیکرد.

هیئت تحریریه «ایسکرا» صحیحاً خاطر نشان میکند که: «کنفرانس قفقاز نیز در مسئله اصلی تاکتیک عیناً (واقعاً هم!) به همان قراری رسید که در کنفرانس سرتاسری روسیه» (یعنی در کنفرانس نوایسکرائیها) «به تصویب رسیده است». «رفقای قفقازی مسئله مربوط به روش سوسیال دموکراسی نسبت به حکومت انقلابی موقت را به مفهومی حل کردند که حاکی از اتخاذ روش کاملاً منفی نسبت به اسلوب جدیدیست که از طرف گروه «وپریود» و نمایندگان باصطلاح کنگره که به این گروه گرویده اند ترویج میشود». «باید تصدیق کرد که کنفرانس در فرمولبندی تاکتیک حزب

پرولتاریائی در انقلاب بورژوازی توفیق فراوان داشته است».

حرف حق، حق است. هیچکس نمیتوانست با «توفیقی» بیش از این اشتباهات اساسی نوایسکرائیها را فرمولبندی نماید. ما این فرمول را تماماً در اینجا نقل مینمائیم بدینطریق که قبلاً، در پراتنز شکوفه ها و سپس میوه هائی را که در پایان تقدیم شده است قید مینمائیم.

قطعنامه کنفرانس نو ایسکرائیهای قفقاز درباره حکومت موقت:

«کنفرانس که وظیفه خود را استفاده از این لحظه انقلابی برای عمیق ساختن (البته! باید اضافه میشد: برای عمیق ساختن بشیوه مارتینف!) «آگاهی سوسیال دموکراتیک پرولتاریا میداند» (آیا فقط برای عمیق ساختن آگاهی ولی برای به کف آوردن جمهوری نه؟ چقدر انقلاب «عمیق» درک شده است!)، «بمنظور اینکه برای حزب آزادی کامل انتقاد از نظام دولتی بورژوائی را که در شرف بوجود آمدن است تأمین نماید» (تأمین جمهوری کار ما نیست! کار ما فقط تأمین آزادی انتقاد است. ایده های آنارشیستی زبان آنارشیستی هم بوجود میآورد: نظام «دولتی بورژوازی»!)، «با تشکیل حکومت موقت سوسیال دموکراتیک و ورود در آن ابراز مخالفت مینماید» (بخاطر بیاورید قطعنامه ای را که باکونیستها ده ماه پیش از انقلاب اسپانیا صادر کرده و انگلس بعنوان شاهد مثال ذکر نموده است: مراجعه شود به شماره سوم «پرولتاری» (۱۲۳) «و اعمال فشار از خارج» (از پائین، ولی نه از بالا) «بر حکومت موقت بورژوازی را برای دموکراسی کردن حتی الامکان؟!)) بیشتر نظام دولتی بیشتر صلاح می بیند. کنفرانس برآنست که تشکیل حکومت موقت سوسیال دموکراتیک یا شرکت در آن، از یک طرف نتیجه اش اینستکه توده های وسیع پرولتاریا که از حزب سوسیال دموکرات مایوس خواهند شد، از آن جدا میگردند زیرا سوسیال دموکراسی با وجود تصرف قدرت نیز مادامکه سوسیالیسم را عملی نموده است نمیتواند نیازمندیهای حیاتی طبقه کارگر را برآورده نماید» (جمهوری نیازمندی حیاتی نیست! تنظیم کنندگان قطعنامه در عالم ساده دلی خود متوجه نیستند که با زبان صرفاً آنارشیستی صحبت میکنند. گوئی آنها شرکت در انقلاب های بورژوازی را اساساً نفی کرده اند!) «و از طرف دیگر این امر طبقات بورژوازی را از انقلاب روم میدهد و بدینوسیله دامنه عمل انقلاب نقصان می پذیرد».

اینجاست اصل تمام مطلب. اینجاست که افکار آنارشیستی با اپورتونیزم تمام عیار آمیخته میشود (همانطور که اینموضوع همیشه بین برنشتینی های اروپای غربی هم اتفاق میافتد). درست فکر کنید: در حکومت موقت شرکت نباید کرد، زیرا اینموضوع بورژوازی را از انقلاب روم میدهد و بدینوسیله دامنه عمل انقلاب نقصان می پذیرد! اینجا است که دیگر آن فلسفه نوایسکرائیها که میگوید چون انقلاب بورژوازیست به این جهت ما باید در مقابل رذائل بورژوازی سر تعظیم فرود آورده و از سر راهش کنار برویم، تماماً و بصورت ناب و پیگیر خود در مقابل ما متظاهر میگردد. اگر ما، ولو در موارد جزئی و ولو برای یک دقیقه، از این نظر پیروی نمائیم که شرکت ما ممکن است بورژوازی را از انقلاب روم دهد در اینصورت سرکردگی انقلاب را تماماً به طبقه

بورژوازی واگذار خواهیم کرد. به اینطریق ما پرولتاریا را کاملاً تحت قیمومت بورژوازی در میآوریم (در حالیکه کاملاً «آزادی انتقاد» را حفظ کرده ایم!!) و پرولتاریا را مجبور میکنیم، معتدل و ملایم باشد تا مبادا بورژوازی رم کند. ما روی حیاتی ترین نیازمندیهای پرولتاریا یعنی نیازمندیهای سیاسی وی، که اکونومیست ها و مریدان آنها هیچگاه درست نمی فهمیدند سایه می افکنیم و اینکار را بدانسبب میکنیم که بورژوازی رم نکند. ما کاملاً از شیوه مبارزه انقلابی در راه عملی نمودن دموکراتیسم، در حدودیکه مورد لزوم پرولتاریاست، عدول کرده و شیوه معامله با بورژوازی را در پیش میگیریم و به بهای خیانت به اصول و خیانت به انقلاب، موافقت داوطلبانه بورژوازی را خریداری مینمائیم («برای اینکه رم نکند»).

نویسکرائیهای قفقاز توانسته اند تمام ماهیت تاکتیک خیانت به انقلاب و تبدیل پرولتاریا به زائده ناچیز طبقات بورژوازی را در دو سطر کوچک بیان نمایند. آنچه را که ما فوقاً از اشتباهات نویسکرائیها بعنوان یک تمایل معین نمودیم اکنون بصورت یک اصل واضح و مشخص در برابر ما جلوه گری مینماید: بدنبال بورژوازی سلطنت طلب افتادن. از آنجا که عملی کردن جمهوری ممکن است بورژوازی را وادار به رمیدن نماید (و هم اکنون وادار نموده است و مثال آن هم آقای استرووه است) پس مرده باد مبارزه در راه جمهوری. از آنجا که هرگونه درخواست جدی دموکراتیک پرولتاریا که به هدف نهائی منجر شود همیشه و در تمام جهان بورژوازی را وادار به رمیدن مینماید، — پس رفقای کارگر توی سوراخ ها پنهان شوید، فقط از خارج اعمال نفوذ بکنید، به فکر این نباشید که از اسلحه و وسائل نظام «دولتی بورژوازی» برای انقلاب استفاده کنید، «آزادی انتقاد» را برای خود حفظ نمائید.

مهمترین جعلی که در خود مفهوم کلمه «انقلاب بورژوازی» میشود در اینجا آشکار گردیده است. «درک» این کلمه بشیوه مارتینف یا «ایسکرا»ی نو مستقیماً کار را به رها نمودن پرولتاریا در کام بورژوازی منجر میسازد.

برای کسیکه اکونومیسیم قدیمی را فراموش کرده است، برای کسیکه آنرا مورد بررسی قرار نمیدهد و بیاد نمی آورد — پی بردن به ماهیت این بروز فعلی اکونومیسم نیز دشوار است. "Credo" برنشتینی (۱۲۴) را بخاطر آورید. اشخاص از نظریات و برنامه های «صرفاً پرولتاریائی» اینطور استنتاج میکردند: اقتصاد، اشتغال به امور واقعی کارگری، آزاد بودن در انتقاد از هرگونه سیاست بافی، عمیق ساختن واقعی فعالیت سوسیال دموکراتیک — کار ما سوسیال دموکراتهاست و سیاست کار لیبرالها. زنهار از اینکه دچار «انقلابیگری» شوید: این امر بورژوازی را رم خواهد داد. کسیکه تمام "Credo" یا ضمیمه جداگانه شماره «نهم رابوچایا میسل» (مورخه سپتامبر ۱۸۹۹) را از نو بخواند، جریان این استدلال تماماً از برابر نظرش خواهد گذشت.

حالا هم همانست، منتها در یک مقیاس بزرگ یعنی در مورد ارزیابی تمام انقلاب «کبیر» روس، — که افسوس تئوریسین های مکتب کوتاه نظری ارتدکسال از پیش آنرا مبتذل مینمایند و تا

حد یک کاریکاتور تنزل می دهند! آزادی انتقاد، عمیق ساختن آگاهی، اعمال نفوذ از خارج کار ما سوسیال دموکراتها و آزادی عمل، آزادی میدان برای رهبری انقلابی (بخوان: لیبرالی)، آزادی اجرای «رفرم» از بالا، کار آنها یعنی طبقات بورژوازی است.

این مبتذل کنندگان مارکسیسم هیچگاه کوچکترین تفکری درباره گفته های مارکس راجع به لزوم تبدیل سلاح انتقاد به انتقاد سلاح نکرده اند. اینان، که بیهوده بنام مارکس متوسل میشوند، در عمل قطعنامه هائی تاکتیکی تدوین میکنند که کاملاً مطابق روح پرگوییان بورژواآمآب فرانکفورت یعنی کسانیست که آزادانه از حکومت مطلقه انتقاد میکردند و آگاهی دموکراتیک را عمیق میساختند و به این موضوع پی نمی برند که زمان انقلاب زمان عمل است، و آنهم عملی که هم از بالا و هم از پائین انجام گیرد. آنها که مارکسیسم را به درازگوئی بدل نموده اند، از ایده تئولوژی مصمترین و با انرژی ترین طبقه انقلابی پیشرو، یکنوع ایده تئولوژی خاصی درست کرده اند که متعلق به عقب مانده ترین قشرهای این طبقه یعنی قشرهایست که از وظائف دشوار انقلابی دموکراتیک احتراز میجویند و انجام این وظائف را بعهده آقایان استرووه ها واگذار میکنند.

اگر طبقات بورژوازی در نتیجه شرکت سوسیال دموکراسی در حکومت انقلابی از انقلاب رمیده شوند در اینصورت «دامنه آنرا نقصان خواهند داد».

کارگران روس میشوند: اگر انقلاب را آقایان استرووه ها که سوسیال دموکراتها آنها را رم نداده باشند _ انجام دهند، یعنی کسانی انجام دهند که منظورشان پیروزی بر تزاریسم نبوده بلکه معامله با آن است در اینصورت دامنه آن وسیع تر خواهد شد. اگر از دو نتیجه ممکنه انقلاب که ما فوقاً توصیف نمودیم نتیجه اولی حاصل شود، یعنی اگر بورژوازی سلطنت طلب با حکومت مطلقه بر سر یک «مشروطیت» شیپ مابانه معامله کند دامنه انقلاب وسیع تر خواهد شد!

سوسیال دموکراتهایی که برای رهبری تمام حزب این مطالب افتضاح آور را در قطعنامه ها مینویسند یا این قطعنامه های «توفیق آمیز» را تصویب مینمایند بقدری در نتیجه درازگوئیهای که تمام شیره حیاتی مارکسیسم را کشیده است چشم بصیرتشان کور شده که نمی بینند چگونه این قطعنامه ها تمام گفته های خوب آنها را هم به جمله پردازی مبدل مینماید. هر مقاله آنها را که میخواهید از «ایسکرا» بردارید، حتی جزوه مشهور مارتینف شهیر ما را در نظر گیرید، _ می بینید که در تمام آنها از قیام مردم، رساندن انقلاب به پایان خود و کوشش برای اتکاء به قشرهای پائینی مردم در مبارزه با بورژوازی ناپیگیر، صحبت میشود. ولی از همان لحظه ایکه شما اندیشه «نقصان پذیرفتن دامنه انقلاب» در نتیجه دوری جستن بورژوازی را قبول کرده یا مورد تأیید قرار میدهید تمام این گفته های نیکو بدل بیک عبارت پردازی ناچیز میشود. از دو حال خارج نیست، آقایان: یا ما باید علی رغم بورژوازی ناپیگیر و خود غرض و جبون به اتفاق مردم در راه عملی نمودن انقلاب کوشش نمائیم و به پیروزی کامل بر تزاریسم نائل آئیم یا اینکه این «علی رغم» را مجاز ندانیم و بترسیم از اینکه مبادا بورژوازی «برمد» و آنوقت است که ما پرولتاریا و مردم را

تسلیم بورژوازی، تسلیم بورژوازی ناپیگیر و خود غرض و جبون کرده ایم. فکر این نیافتید که گفته های مرا بغلط تفسیر کنید. فریاد نکنید که شما را به خیانت آگاهانه متهم مینمایند. خیر شما هم نظیر اکونومیست های سابق که بدون قدرت مقاومت و بدون بازگشت آنقدر در سرایش «عمیق ساختن» مارکسیسم درغلطیدند تا به «فضل فروشی» ضد انقلابی و بی روح رسیدند - بدون آگاهی آنقدر رفتید تا در منجلاب غوطه ور شدید.

آیا شما آقایان هیچ فکر کرده اید که «دامنه انقلاب» به کدامیک از نیروهای واقعاً موجود اجتماعی وابسته است؟ نیروهای سیاست خارجی و بست و بندهای بین المللی را کنار میگذاریم، که اکنون بصورتی بسیار مساعد بحال ما، ترکیب یافته اند ولی ما آنها را هیچ گاه در نظر نمیگیریم و به حق هم در نظر نمیگیریم زیرا صحبت بر سر نیروهای داخلی روسیه است. نگاهی به این نیروهای اجتماعی داخلی بیافکنید. نیروهای ضد انقلاب عبارتند از حکومت مطلقه، دربار، پلیس، مأمورین دولتی، ارتش و یک مشت اعیان و اشراف. هر قدر حس خشم و تنفر مردم عمیق تر باشد همانقدر اطمینان به ارتش کمتر و تزلزل مأمورین دولتی بیشتر می شود. وانگهی بورژوازی اکنون من حیث المجموع طرفدار انقلاب است و درباره آزادی داد سخن میدهد و روزبروز بیشتر بنام مردم و حتی انقلاب صحبت میکند (۲۳*۲۳). ولی ما مارکسیست ها همه از روی تئوری میدانیم و در زندگی روزانه هم هر روز و هر ساعت نمونه آنها در لیبرالها، زمستوائیها و آسوباژدنیه ای های خود مشاهده مینمائیم که بورژوازی طرفدار ناپیگیر و خودغرض و جبون انقلاب است. بورژوازی، همینکه تمایلات خودغرضانه و محدودش برآورده شد و همینکه از دموکراتیسم پیگیر «رمید» (و هم اکنون در حال رمیدنست!) من حیث المجموع بسوی ضد انقلاب، بسوی حکومت مطلقه روی خواهد آورد و علیه انقلاب و علیه مردم دست به عمل خواهد زد. باقی میماند «مردم» یعنی پرولتاریا و دهقانان: پرولتاریا تنها طبقه ایست که قادر است با اطمینان تا هدف نهائی پیش رود زیرا راهی را که در پیش دارد بمراتب از انقلاب دموکراتیک فراتر میبرد. از اینروست که پرولتاریا در مبارزه برای جمهوری در نخستین صفوف پیکار میکند و اندرزه های سفیهانه ایرا که می گوید باید دقت کرد تا مبادا بورژوازی برمد و بهیچوجه در خورد پرولتاریا نیست با اشمزاز تمام رد میکند. دهقانان، شامل توده ای از عناصر نیمه پرولتاریا و عناصر خرده بورژوازی هستند. این امر آنها را نیز بی ثبات میسازد و پرولتاریا را مجبور میکند در یک حزب کاملاً طبقاتی متحد گردد. ولی بی ثباتی هقانان با بی ثباتی بورژوازی فرق اساسی دارد، زیرا دهقانان در لحظه فعلی آنقدر به حفظ حتمی مالکیت خصوصی علاقمند نیستند که به ضبط املاک اربابی که یکی از صور عمده این مالکیت است علاقمندند. دهقانان میتوانند طرفدار کامل و اساسی انقلاب دموکراتیک باشند، بدون اینکه این موضوع آنها را سوسیالیست بکند و بدون اینکه جنبه خرده بورژوازی خود را از دست بدهند. دهقانان ناگزیر اینطور هم خواهند شد، بشرط اینکه سیر حوادث انقلابی که باعث تنویر افکار آنها است، در اثر خیانت بورژوازی و شکست

پرولتاریا، خیلی زود قطع نگردد. با این شرط دهقانان مسلماً تکیه گاه انقلاب و جمهوری خواهند بود زیرا فقط در صورت پیروزی کامل انقلاب است که برای دهقانان در زمینه رفمهای ارضی تحصیل همه چیز، میسر خواهد شد، یعنی تحصیل تمام آن چیزهایی میسر خواهد شد که مورد تمایل آنانست و آرزوی آنها دارند و واقعاً لازم دارند (ولی نه برای محو سرمایه داری که «سوسیال رولوسیونرها» تصور میکنند، بلکه) برای اینکه از منجلاص اصول سرواژ، و از ظلمت، خواری و مذلت و چاکری خلاص شوند و شرایط زندگی خود را تا حدودی که در شرایط اقتصاد کالائی ممکن است بهبود بخشند.

علاوه بر این: نه فقط اصلاحات اساسی ارضی بلکه کلیه منافع مشترک و دائمی دهقانان نیز آنها را به انقلاب دلبسته میکند. دهقانان حتی در مبارزه علیه پرولتاریا نیز احتیاج به دموکراتیسم دارند زیرا فقط رژیم دموکراتیک است که میتواند بطور دقیق مبین منافع آنان باشد و به آنها، بمنزله توده و اکثریت، تفوق بدهد. هر چه ذهن دهقانان روشن تر باشد (و از هنگام جنگ با ژاپن هم ذهن آنها با چنان سرعتی روشن میشود که حتی به خاطر بسیاری از کسانی که عادت کرده اند درجه روشنی ذهن را با معیارهای دبستانی بسنجند خطور هم نمیکند) بهمان نسبت آنها پیگیرتر و با عزمی راسخ تر، از انقلاب کامل دموکراتیک طرفداری خواهند کرد. زیرا برخلاف بورژوازی برای آنها حاکمیت مردم وحشت آور نبوده بلکه سودمند است. همینکه دهقانان خرد را از قید سلطنت طلبی ساده لوحانه آزاد نمودند، جمهوری دموکراتیک آمال و آرزوی آنها خواهد شد زیرا سلطنت طلبی آگاهانه بورژوازی دلال منش (با مجلس اعیان و غیره) برای دهقانان در حکم همان رقیت، همان خواری و مذلت و ظلمت پیشین است که فقط کمی رنگ و روغن مشروطه اروپائی روی آن زده اند.

به این علت است که بورژوازی، بمشابه یک طبقه، بحکم طبیعت و اجبار بزیر بال حزب لیبرال سلطنت طلب پناه می برد ولی دهقانان بمشابه توده — به رهبری حزب انقلابی و جمهوریخواه ملتجی میگردند. به این علت است که بورژوازی قادر نیست انقلاب دموکراتیک را به پایان خود برساند ولی دهقانان استعداد این کار را دارند و ما باید با تمام قوای خود در راه حصول این مقصود به آنها کمک کنیم.

معتراضانه به من خواهند گفت: این موضوع محتاج به اثبات نیست، این حکم الفباء را دارد و تمام سوسیال دموکراتها آنها بسیار خوب میفهمند. خیر، آنهائیکه میگویند در نتیجه کنار رفتن بورژوازی «دامنه» انقلاب «نقصان می پذیرد»، اینموضوع را نمیفهمند. این قبیل اشخاص کلماتی را که از برنامه ارضی ما آموخته اند تکرار میکنند، ولی به معنی آنها پی نمیبرند زیرا در غیر اینصورت آنها از مفهوم دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان که بطور ناگزیر از تمام جهان بینی مارکسیستی و برنامه ما ناشی میشود، نمی ترسیدند و دامنه انقلاب کبیر روسیه را بدامنه عمل بورژوازی محدود نمی نمودند. این اشخاص با قطعنامه های صریحاً ضد مارکسیستی و

ضد انقلابی خود اثر عبارات مجرد انقلابی مارکسیستی خود را از بین می برند.

کسیکه واقعاً به اهمیت نقش دهقانان در انقلاب پیروزمندانه روس پی ببرد ممکن نیست بتواند بگوید در صورتیکه بورژوازی از انقلاب برمد دامنه انقلاب نقصان می پذیرد. زیرا در حقیقت فقط وقتی دامنه انقلاب روس واقعاً رو به وسعت میگذارد، فقط وقتی این دامنه انقلاب واقعاً از آنچه در عصر انقلاب بورژوا – دموکراتیک ممکن است وسیعتر خواهد بود که بورژوازی از آن برمد و توده دهقانان همدوش با پرولتاریا نقش یک انقلابی فعال را بعهده بگیرند. برای اینکه انقلاب دموکراتیک ما بتواند بطرز پیگیری به پایان خود برسد باید به نیروهائی اتکاء نماید که قادر باشند ناپیگیری اجتناب ناپذیر بورژوازی را فلج سازند (یعنی همانا قادر باشند «آنها وادار به رمیدن نمایند»، همان چیزیکه طرفداران قفقازی «ایسکرا» بعلت نابخردی از آن می ترسند).

پرولتاریا باید انقلاب دموکراتیک را به آخر برساند بدینطریق که توده دهقان را بخود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد.
پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند بدینطریق که توده عناصر نیمه پرولتاریای اهالی را بخود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً در هم شکند و ناپیگیری دهقانان و خرده بورژوازی را فلج سازد. اینها هستند آن وظائف پرولتاریا که نوایسکرائیها در تمام استدلال ها و قطعنامه های خویش درباره دامنه انقلاب با آن محدودیت از آن سخن میگویند.

ولی یک نکته را که چه بسا هنگام استدلال در باره این «دامنه» از نظر میافتد، نباید فراموش کرد. نباید فراموش کرد که در اینمورد سخن برسر دشوار بودن قضیه نیست بلکه برسر اینست که از چه راهی باید به جستجو و نیل به راه حل پرداخت. سخن برسر این نیست که آیا نیرومند نمودن و شکست ناپذیر کردن وسعت دامنه انقلاب آسان و یا دشوار است بلکه برسر اینستکه برای وسعت دادن به این دامنه چگونه باید اقدام نمود. اختلاف همانا برسر جنبه اساسی فعالیت و جهت حرکت آنست. ما روی این موضوع تکیه میکنیم، زیرا چه بسا اشخاص بی توجه و نادرست دو مسئله مختلف را با یکدیگر مخلوط می نمایند. یکی مسئله سمت حرکت یا عبارت دیگر انتخاب یکی از دو راه مختلف و دیگری مسئله مربوط به سهولت رسیدن به هدف و یا نزدیکی اجرای آن در راه انتخاب شده.

ما در گفته های سابق بهیچوجه به مسئله اخیر نپرداختیم زیرا این مسئله گفتگوها و اختلاف نظرهای در داخل حزب ایجاد نکرده است. ولی بدیهی است که این مسئله بخودی خود بی اندازه شایان اهمیت بوده و شایسته آنستکه تمام سوسیال دموکراتها آنها بطور کاملاً جدی مورد توجه قرار دهند. خوشبینی غیر مجازی بود هر آینه دشواریهایی که در راه جلب توده ها به نهضت وجود دارد و این دشواریها تنها شامل طبقه کارگر نبوده بلکه شامل دهقانان نیز هست، فراموش میشد. همین دشواریها است که بارها مجاهداتی را که برای رساندن انقلاب دموکراتیک به هدف نهائی شده است عقیم گذارده و ضمناً در این جریان بورژوازی ناپیگیر و خود غرض که در عین حال هم

از راه مدافعه از دستگاه سلطنت در مقابل مردم «سرمایه تحصیل نموده است» و هم «قیافه معصوم» لیبرالیسم... یا «خط مشی آسوباژدنیه» را، «حفظ کرده است» - بیش از همه به کامیابی رسیده است! ولی دشواری معنایش عدم امکان نیست. آنچه مهم است اطمینان در انتخاب صحیح راه است و این اطمینان است که انرژی و شور انقلابی قادر به معجزه را صد بار افزایش میدهد.

با مقایسه بین قطعنامه نوایسکرائیهای قفقاز و قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه فوراً دیده میشود که میان سوسیال دموکراتهای امروزی از لحاظ انتخاب راه، چه اختلاف عمیقی وجود دارد. قطعنامه کنگره میگوید: بورژوازی ناپیگیر است، بورژوازی حتماً سعی خواهد کرد پیروزی های انقلاب را از چنگ ما خارج کند. پس، رفقای کارگر، با انرژی بیشتری خود را برای مبارزه حاضر کنید، مسلح شوید، دهقانان را بسوی خود جلب کنید. ما پیروزیهای انقلاب را بدون پیکار به بورژوازی خود غرض نخواهیم داد. قطعنامه نوایسکرائیهای قفقاز میگوید: بورژوازی ناپیگیر است، بورژوازی ممکن است از انقلاب برمد. پس، رفقای کارگر، مبادا فکر شرکت در حکومت موقت را بنمائید زیرا در اینصورت بورژوازی محققاً خواهد رمید و در نتیجه دامنه انقلاب نقصان خواهد پذیرفت!

یک دسته میگوید: علی رغم مقاومت یا عدم فعالیت بورژوازی ناپیگیر، انقلاب را تا نیل به هدف نهائی بجلو سوق دهید.

دسته دیگر میگوید: این فکر را نکنید که انقلاب را مستقلاً به هدف نهائی برسانید زیرا در آنصورت بورژوازی ناپیگیر خواهد رمید.

مگر ما با دو راهیکه کاملاً در دو قطب مخالف قرار دارند روبرو نیستیم؟ مگر واضح نیست که این دو تاکتیک بکلی ناسخ یکدیگرند؟ مگر واضح نیست که تاکتیک اول یگانه تاکتیک صحیح سوسیال دموکراسی انقلابی و تاکتیک دوم در ماهیت امر تاکتیک صرفاً آسوباژدنیه مآبانه است؟

۱۳. خاتمه. آیا ما توانائی پیروز شدن داریم؟

اشخاصی که با اوضاع و احوال سوسیال دموکراسی روس آشنائی سطحی دارند و یا از کنار قضاوت میکنند و از تاریخچه تمام مبارزه داخلی حزبی ما از هنگام پیدایش اکونومیسم ببعده اطلاعی ندارند، چه بسا به اختلاف نظرهای تاکتیکی فعلی هم که بخصوص بعد از کنگره سوم مشخص شده است با بی اعتنائی نگریسته و آنرا صرفاً دو تمایلی میدانند که برای هر جنبش سوسیال دموکراتیک طبیعی، ناگزیر و با یکدیگر آشتی پذیرند. بنظر آنها یکی از این دو طرف باصطلاح روی فعالیت معمولی جاری و روزانه و روی لزوم بسط دامنه ترویج و تبلیغ، روی تهیه و تدارک قوا، عمیق ساختن جنبش و قس علیهذا بطور خاصی تکیه مینماید و طرف دیگر به وظائف

جنگی و به وظائف عمومی سیاسی و انقلابی جنبش بیشتر عطف توجه میکند، و لزوم قیام مسلحانه و دادن شعارهای حاکی از دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک و حکومت انقلابی موقت را خاطر نشان میسازد. ولی هیچ یک از دو طرف، نه در اینمورد و نه در مورد دیگر (و اصولاً در هیچ موردی در دنیا) نباید راه مبالغه ببیماید، افراط و تفریط خوب نیست و قس علیهذا.

حقایق پیش پا افتاده ای از حکمت زندگی (و باصطلاح «سیاسی») که در این قبیل اظهار نظرها بدون شک وجود دارد غالباً روی عدم درک احتیاجات حیاتی و روزمره حزب پرده میافکند. مثلاً اختلافاتی را که امروز از لحاظ تاکتیک بین سوسیال دموکراتهای روس وجود دارد در نظر بگیرید. بدیهیست که تکیه مخصوص روی جنبه روزمره و عادی فعالیت که ما در استدلالهای تاکتیکی نوایسکرائیها مشاهده مینمائیم بخودی خود هیچ خطری در بر ندارد و هیچگونه اختلافی را در شعارهای تاکتیکی بوجود نمی آورد. ولی کفایت قطعنامه های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه با قطعنامه های کنفرانس مقایسه شود تا این اختلاف فوراً معلوم گردد.

و اما مطلب بر سر چیست؟ اولاً مطلب برسر اینستکه تنها یک اشاره کلی و مجرد بوجود دو جریان در جنبش و به مضرات افراطی بودن کافی نیست. باید بطور مشخص دانست در زمان حال چه چیزی به جنبش آسیب میرساند و خطر واقعی سیاسی برای حزب اکنون در چیست. ثانیاً، باید دانست که آیا این یا آن شعار تاکتیکی و یا شاید فقدان یک از شعارها - آب در آسیاب کدامیک از نیروهای واقعی سیاسی خواهد ریخت. اگر به گفته های نوایسکرائیها گوش فرا دهید به این نتیجه میرسید که حزب سوسیال دموکرات را خطر دست برداشتن از ترویج و تبلیغ و از مبارزه اقتصادی و انتقاد از دموکراسی بورژوازی و نیز سرگرمی زیاده از حد به تدارکات جنگی و حمله مسلحانه و کوشش برای بدست آوردن قدرت و نظائر آن تهدید مینماید. ولی در حقیقت امر، آن خطری که واقعاً حزب را تهدید میکند بکلی از جانب دیگر است. هر کس کمی از نزدیک با اوضاع جنبش آشنائی دارد، هر کس بطور دقیق و عمیق جریان آنرا تعقیب میکند ممکن نیست به جنبه مسخره آمیز خوف و وحشت نوایسکرائیها پی نبرد. تمام فعالیت حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه اکنون دیگر شکل محکم و ثابتی بخود گرفته است که بدون شک تمرکز قوا را در ترویج و تبلیغ، در میتینگ های سیار و اجتماعات بزرگ، در پخش اوراق و جزوه ها و کمک به مبارزه اقتصادی و شعارهای آن تأمین مینماید. هیچ کمیته حزبی، هیچ کمیته محلی، هیچ جلسه فعالین و هیچ گروه وابسته به کارخانه ای نیست که در آن نودونه درصد توجه و نیرو و وقت پیوسته و همیشه صرف تمام این کارها که از همان نیمه دوم سالهای نود جداً بموقع اجرا گذارده میشود، نشده باشد. فقط اشخاصی که هیچگونه آشنائی با جنبش ندارند از این حقایق بی اطلاع اند. فقط اشخاص بسیار ساده لوح یا بی اطلاع ممکن است برای این تکرار مکررات نوایسکرائیها که با تبختر خاصی ادا میشود ارزش واقعی قائل گردند.

حقیقت آنست که ما به تنها زیاده از حد سرگرم وظائف قیام، شعارهای عمومی سیاسی و

مسئله مربوط به رهبری تمام انقلاب توده ای نیستیم، بلکه بعکس بویژه عقب ماندگی در این مورد است که بطور زننده ای توجه را بخود جلب میکند و دردناکترین مسائل را تشکیل میدهد و برای جنبش، خطر واقعی در بر دارد، زیرا ممکن است جنبش در کردار انقلابی به جنبش در گفتار انقلابی مبدل شود و در پاره ای نقاط هم اکنون مبدل هم میشود. از صدها و صدها سازمان، گروه و محفلی که به انجام امور حزبی مشغولند حتی یکی را هم نمی یابید که از آغاز پیدایش خود کار روزانه اش همان فعالیتی نباشد که فضایی «ایسکرا»ی نو با قیافه کسانیکه حقایق جدیدی کشف کرده اند از آن دم میزنند، ولی بر عکس شما چند درصد ناچیزی از گروه ها و محفل ها را می یابید که از وظائف قیام مسلحانه آگاه و دست بکار اجرای آن شده و باین موضوع پی برده باشند که باید تمام انقلاب توده ای را علیه تزاریسم رهبری نمود و برای حصول این مقصود باید بویژه فلان شعار پیش آهنگ بخصوص را اعلام نمود نه شعار پیش آهنگ دیگری را.

ما از اجراء وظائف پیشرو و واقعاً انقلابی خود بطور غیر قابل تصویری عقب مانده ایم، ما هنوز در موارد بسیاری به این وظائف پی نبرده ایم، ما در اثر عقب ماندگی خود در این قسمت در هر موردی از تقویت دموکراسی انقلابی بورژوازی غفلت ورزیده ایم. با این حال نویسندگان «ایسکرا»ی نو که به جریان حوادث و تقاضاهای زمان پشت کرده اند با لجاجت تکرار می نمایند: گذشته را فراموش نکنید! سرگرم نو نشوید! این - برهان اصلی و ثابت تمام قطعنامه های مهم کنفرانس است و حال آنکه شما در قطعنامه های کنگره همواره چنین میخواند: ما در عین حال که گذشته را تأیید میکنیم (و بویژه بعلت اینکه گذشته است و بوسیله مطبوعات و قطعنامه ها و تجربه حل و فصل شده و مسجل گردیده است روی تکرار مکرر آن مکث نمی کنیم) - وظیفه جدیدی اعلام مینمائیم و توجه عموم را به آن معطوف میداریم، شعار جدیدی میدهیم و از سوسیال دموکراتهای واقعاً انقلابی میخواهیم که بی درنگ برای اجراء آن دست بکار شوند.

این است حقیقت موضوع دو جریان در تاکتیک سوسیال دموکراسی. عصر انقلابی وظائف جدیدی را به میان آورده است که تنها نابینایان قادر به دیدن آن نیستند. یک دسته از سوسیال دموکراتها این وظائف را بطور قطع قبول دارند و در دستور روز میگذارند و میگویند: قیام مسلحانه امریست تأخیر ناپذیر، بیدرنگ، با انرژی تمام، خود را برای آن آماده نمائید، بخاطر داشته باشید که این قیام برای حصول پیروزی قطعی ضروری است، شعارهای جمهوری، حکومت موقت و دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را بمیان بکشید. ولی دسته دیگر بقهقرا میروند، درجا میزنند، بجای تنظیم شعار دیباچه مینویسند، بجای اینکه وظائف جدید را در عین تأیید وظائف قدیم تعیین نمایند، با طول و تفصیل و بطور خسته کننده ای به نشخوار وظائف قدیم مشغولند و بدون اینکه قادر به تعیین شرایط پیروزی قطعی باشند، بدون اینکه قادر باشند یگانه شعارهایی را که با کوشش برای نیل به پیروزی نهائی مطابقت داشته باشد تنظیم نمایند درباره شانه خالی کردن از وظائف جدید عبارت پردازی میکنند.

نتیجه سیاسی این دنباله روی آشکار است. افسانه نزدیک شدن «اکثریت» حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه به دموکراسی انقلابی بورژوازی همچنان افسانه می ماند و هیچ یک از واقعیت های سیاسی، هیچ یک از قطعنامه های با نفوذ «بلشویک ها»، هیچ یک از اقدامات کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه صحت آنرا تأیید نمی نماید. و حال آنکه بورژوازی اپورتونیست و سلطنت طلب مدتها است که در وجود «آسوباژدنیه» از تمایلات «اصولی» نوایسکرائیها حسن استقبال میکند و اکنون دیگر مستقیماً از آنها بنفع خود استفاده مینماید، و تمام گفته ها و «ایده ها» آنها را بر ضد «پنهانکاری» و «شورش»، بر ضد پریها دادن به جنبه «فنی» انقلاب، بر ضد اعلام مستقیم شعار قیام مسلحانه، بر ضد روح «انقلابی گری» خواستهای افراطی و غیره و غیره با حسن نظر تلقی میکند. قطعنامه مصوبه از طرف تمام کنفرانس «منشویک ها»ی سوسیال دموکرات قفقاز و تصویب این قطعنامه از طرف هیئت تحریریه «ایسکرا»ی نو کلیه این نکات را از نظر سیاسی بدون ابهام بدین نحو ترازبندی مینماید: مبادا بورژوازی در صورت شرکت پرولتاریا در دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک برمد! با این جمله تمام گفتمانی ها گفته شده است. با این جمله تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی سلطنت طلب بطور قطعی مسجل گردیده است. با این جمله اهمیت سیاسی دنباله روی «ایسکرا»ی نو نه بوسیله اظهارات تصادفی یک شخص بلکه با قطعنامه ای که مورد موافقت یک جریان تمام و کمال واقع شده، عملاً مدلل گردیده است.

هر کس در این حقایق تأمل ورزد به معنای واقعی نظریات رایجی که در مورد دو جنبه و دو تمایل در جنبش سوسیال دموکراتیک وجود دارد پی خواهد برد. برای مثال اصول عقاید برنشتین را در نظر بگیرید تا بتوانید این تمایلات را در مقیاس وسیعی بررسی نمائید. برنشتینی ها هم عیناً بدینسان مصرانه ادعا میکردند و میکنند که فقط آنها هستند که به نیازمندیهای واقعی پرولتاریا یعنی به ضرورت رشد قوای وی، عمیق نمودن کلیه فعالیت وی، فراهم ساختن موجبات پیدایش عناصر جامعه نوین، و همچنین به ضرورت ترویج و تبلیغ پی می برند. برنشتین میگوید ما خواستار تصدیق و قبول آشکار آنچه هستیم که وجود دارد! و با این گفته خود اصل «جنبش» بدون «هدف نهائی» و تاکتیک منحصرأ تدافعی را تقدیس نموده تاکتیک ترس را حاکی از اینکه «مبادا بورژوازی برمد» موعظه میکند. برنشتینی ها هم در باره «ژاکوبینیسم» سوسیال دموکراتهای انقلابی و در باره «ادبائی» که به «فعالیت مبتکرانه کارگران» پی نمی برند و غیره و غیره قیل و قال میکردند. و حال آنکه در حقیقت امر همه میدانند که سوسیال دموکراتهای انقلابی حتی فکر این را هم نکرده بودند که از کارهای جزئی و روزمره و تهیه قوا و غیره و غیره دست بکشند. آنها فقط خواستار این بودند که هدف نهائی بطور روشن درک شود، وظائف انقلابی بطور روشن معین گردد، آنها میخواستند قشرهای نیمه پرولتار و نیمه خرده بورژوا را تا مقام پرولتاریای انقلابی ارتقاء دهند نه اینکه فکر پرولتاریای انقلابی را تا نظریات اپورتونیستی تنزل دهند که «مبادا بورژوازی برمد». میتوان گفت تقریباً برجسته ترین نمودار این اختلاف میان جناح

اپورتونستی روشنفکری و جناح انقلابی پرولتاریائی این مسئله است که: Pürfen Wir siegen یعنی «آیا ما توانائی پیروز شدن داریم؟» آیا پیروز شدن برای ما مجاز است؟ آیا پیروزی برای ما خطرناک نیست؟ آیا ما باید پیروز شویم؟ با اینکه این مسئله در همان نظر اول عجیب بنظر میآید، مع الوصف مورد طرح قرار گرفت و بایستی هم مورد طرح قرار گیرد، زیرا اپورتونیست ها از پیروزی می ترسیدند و پرولتاریا را از آن می ترساندند، نتایج شومی را از این پیروزی پیشگوئی مینمودند و شعارهایی را که در آنها آشکارا به این پیروزی دعوت میشد مورد استهزاء قرار میدادند.

عین همین تقسیم بندی اساسی به تمایل اپورتونیستی روشنفکری و تمایل انقلابی پرولتاریائی میان ما هم وجود دارد منتها با این فرق کاملاً اساسی که صحبت برسر انقلاب سوسیالیستی نبوده بلکه برسر انقلاب دموکراتیک است. در بین ما هم مسئله «آیا ما توانائی پیروز شدن داریم؟» که بی معنی بودن آن از همان نظر اول معلومست مطرح گردیده است. این مسئله را مارتینف در «دو دیکتاتوری» خود طرح کرده و در آن از قیامی که مقدماتش را هم بسیار خوب تهیه نموده باشیم و کاملاً هم با موفقیت آنرا بانجام رسانده باشیم نتایج شومی را پیشگوئی مینماید. این مسئله در تمام مطبوعاتیکه نوایسکرائیها در مورد حکومت انقلابی موقت منتشر کرده اند مطرح گردیده است و ضمناً در آن با جدیت ولی بدون موفقیت همیشه سعی شده است شرکت میلران در دولت اپورتونیستی بورژوازی با شرکت وارلن (۱۲۵) در دولت انقلابی خرده بورژوازی مخلوط گردد. این موضوع در قطعنامه ای که حاکیست «مبادا بورژوازی برمد» تحکیم گردیده است. و گرچه حالا کائوتسکی سعی دارد ما را مورد استهزاء قرار داده مشاجرات ما را در موضوع حکومت انقلابی موقت به دعوای برسر تقسیم پوست خرس شکار نشده تشبیه کند، ولی این استهزاء فقط نشان میدهد که چگونه حتی سوسیال دموکرات های خردمند و انقلابی هم وقتی در باره موضوعی صحبت میکنند که فقط افواها آنرا شنیده اند دچار وضع نامناسبی میشوند. سوسیال دموکراسی آلمان هنوز چندان به شکار خرس (یعنی انجام انقلاب سوسیالیستی) نزدیک نیست ولی بحث بر سر اینکه آیا ما «توانائی» شکار آنرا داریم یا نه یک اهمیت اصولی عظیم و یک اهمیت سیاسی - عملی داشت. سوسیال دموکراتهای روس هنوز چندان به این موضوع نزدیک نیستند که بتوانند «خرس خود را شکار کنند» (یعنی انقلاب دموکراتیک را انجام دهند) ولی این مسئله که آیا ما «توانائی» شکار آنرا داریم برای تمام آینده روسیه و برای آینده سوسیال دموکراسی روس دارای اهمیت بینهایت جدی است. بدون اطمینان به اینکه ما «توانائی» پیروز شدن را داریم نمیتوان سخنی هم از گردآوری جدی و با احراز موفقیت سپاه و رهبری آن، بمیان آورد.

اکنونیست های سابق ما را در نظر بگیرید. آنها هم فریاد میکردند که مخالفینشان توطئه گر و ژاکوبن هستند (مراجعه شود به «رابوچیه دلو») بخصوص شماره دهم و نطق مارتینف هنگام مذاکرات کنگره دوم در اطراف برنامه) و با پرداختن به سیاست از توده جدا میشوند، اصول جنبش

کارگری را فراموش میکنند، فعالیت مبتکرانه کارگران را بحساب نمی آورند و غیره و غیره. ولی در حقیقت امر این طرفداران «فعالیت مبتکرانه کارگران» عبارت از روشنفکران اپورتونیستی بودند که عقاید محدود و کوتاه فکراة خود را در مورد وظائف پرولتاریا به کارگران تحمیل مینمودند در حقیقت امر مخالفین اکونومیسم، به شهادت «ایسکرا»ی قدیم که هرکس میتواند به آن مراجعه نماید حتی یکی از جوانب فعالیت سوسیال دموکراتیک را نیز نادیده نگرفتند، از آن دست نکشیدند، مبارزه اقتصادی را بهیچوجه فراموش نکردند و در عین حال قادر بودند مسائل سیاسی فوری و ضروری را در مقیاسی بس وسیع بمیان بکشند و مانع تبدیل حزب کارگر به زائده «اقتصادی» بورژوازی لیبرال بشوند.

اکونومیست ها این موضوع را از بر کرده اند که اقتصاد پایه سیاست است ولی آن را اینطور «فهمیده اند» که باید مبارزه سیاسی را تا سطح مبارزه اقتصادی تنزل داد. نوایسکرائیها اینموضوع را از بر کرده اند که انقلاب بورژوازی پایه اقتصادی انقلاب دموکراتیک است ولی آنرا اینطور «فهمیده اند» که باید وظائف دموکراتیک پرولتاریا را تا سطح اعتدال و میانه روی بورژوازی و تا حدی که «بورژوازی نرمد» تنزل داد. اکونومیست ها به بهانه عمیق ساختن فعالیت، به بهانه فعالیت مبتکرانه کارگران و سیاست صرفاً طبقاتی، - عملاً طبقه کارگر را تسلیم سیاستمداران بورژوا لیبرال مینمودند یعنی حزب را از راهی می بردند که معنای واقعی آن چنین بود. نوایسکرائیها نیز بهمان بهانه ها منافع پرولتاریا را در انقلاب دموکراتیک عملاً تسلیم بورژوازی میکنند یعنی حزب را از راهی می برند که معنای واقعی آن چنین است. اکونومیست ها خیال میکردند که رهبری در مبارزه سیاسی کار سوسیال دموکراتها نبوده و مختص لیبرالهاست. نوایسکرائیها خیال میکنند که عملی نمودن فعالانه انقلاب دموکراتیک کار سوسیال دموکراتها نبوده و مختص بورژوازی دموکرات است، زیرا رهبری پرولتاریا بر انقلاب و شرکتش در آن با حفظ اولویت، «دامنه» انقلاب را «نقصان میدهد».

خلاصه کلام آنکه نوایسکرائیها نه تنها از لحاظ منشاء پیدایش خود در کنگره دوم حزب بلکه بنابر چگونگی طرح کنونی وظائف تاکتیکی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نیز از مریدان اکونومیسم هستند. این نیز جناح اپورتونیست روشنفکری حزب است. در قسمت تشکیلات، این جناح، کار را از انفرادمنشی آنارشیستی روشنفکران شروع نمود و به «سازمان شکنی یک پروسه خودبخودی است» خاتمه داد بدین ترتیب که در «آئین نامه» مصوبه کنفرانس، گسیختگی پیوند مطبوعات را با تشکیلات حزبی، انتخابات غیر مستقیم را که دست کمی از انتخابات چهار درجه ای ندارد، سیستم مراجعه به افکار عمومی بشیوه بنیادینستی را بجای انتخابات دموکراتیک و بالاخره اصل «سازش» بین جزء و کل را تثبیت نمود. در مورد تاکتیک حزبی نیز آنها در همین سرایشب غلطیدند. در «نقشه فعالیت تبلیغاتی زمستوا» اعلام نمودند که «بالاترین نوع دموستراسیون» نطق کردن در مقابل زمستویست هاست و در صحنه سیاست (در آستانه نهم

ژانویه!)، فقط دو نیروی فعال میدیدند: دولت و دموکراسی بورژوازی. آنها مسئله حیاتی مسلح شدن را «عمیق میساختند» بدینطریق که بجای دادن شعار عملی صریح پرولتاریا را دعوت میکردند که خود را با تمایل سوزانی برای مسلح شدن مجهز نماید. وظائف قیام مسلحانه، حکومت موقت و دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک در قطعنامه های رسمی آنان مورد تحریف قرار گرفته و از حدت آن کاسته شده است. «مبادا بورژوازی برمد» – این بارپسین آهنگ آخرین قطعنامه آنها با درخشندگی تمام پایان راهیرا روشن میسازد که آنها حزب را در آن سیر میدهند.

تحول دموکراتیک در روسیه انقلابی است که از لحاظ ماهیت اجتماعی و اقتصادی خود بورژوازیست. این یک اصل صحیح مارکسیستی است که تنها تکرار ساده آن کافی نیست. باید آنرا فهمید و چگونگی تطبیق آنرا با شعارهای سیاسی دانست. بطور کلی آزادی سیاسی، در زمینه مناسبات تولیدی معاصر یعنی سرمایه داری تماماً آزادی بورژوازیست. خواست آزادی قبل از همه مبین منافع بورژوازی است. نمایندگان آن اولین کسانی هستند که این خواست را بمیان آوردند. طرفداران آن در همه جا از آزادی حاصله بعنوان صاحب آن بهره مند شدند در حالیکه آنرا به حد اعتدال و احتیاط بورژوازی میسراندند و با سرکوبی پرولتاریای انقلابی توأم میساختند و این عمل را در مواقع آرامش خیلی دقیق و ظریف و در مواقع طوفانی با خشونت سبعانه ای انجام میدادند. ولی فقط ناردنیک های شورش طلب و آنارشویست ها و «اکونومیست ها» میتوانستند از اینجا چنین استنتاج نمایند که مبارزه برای آزادی باید نفی شده یا تخفیف یابد. تحمیل این آئین کوتاه نظرانه روشنفکری به پرولتاریا همیشه فقط بطور موقت و فقط علی رغم برخورد به مقاومت وی میسر شده است. پرولتاریا همیشه بطور غریزی دریافته است که آزادی سیاسی با وجود اینکه مستقیماً بورژوازی را مستحکم و متشکل خواهد ساخت، معهدا برای او لازم است و بیش از همه هم لازم است. پرولتاریا راه نجات خود را در سرپیچی از مبارزه طبقاتی ندانسته بلکه در تکامل این مبارزه، بسط دامنه آن، بالا بردن سطح آگاهی و تشکل و قطعیت آن میداند. کسی که از اهمیت وظائف مبارزه سیاسی میکاهد سوسیال دموکرات را از جایگاه یک سخنور خلقی به مقام یک منشی تردونیون تنزل میدهد. کسی که از اهمیت وظائف پرولتاریا در انقلاب بورژوا دموکراتیک میکاهد، سوسیال دموکرات را از مقام پیشوای انقلاب مردم به سردمدار یک اتحادیه آزاد کارگری تنزل میدهد.

آری، انقلاب مردم. سوسیال دموکراسی با حقانیت کامل برضد سوء استفاده دموکراسی بورژوازی از کلمه مردم مبارزه کرده و میکند. سوسیال دموکراسی خواستار اینست که با این کلمه تضادهای طبقاتی موجوده میان طبقات مختلف مردم پرده پوشی نشود، سوسیال دموکراسی بدون و چرا در لزوم استقلال کامل طبقاتی حزب پرولتاریا اصرار میورزد. ولی اگر سوسیال دموکراسی «مردم» را به «طبقات» تجزیه میکند برای این نیست که طبقه پیشرو دور خود بتند، حدود خود را تنگ کند و از ترس اینکه مبادا خداوندان اقتصادی دنیا برمند فعالیت خود را قطع کند، بلکه برای اینست

که طبقه پیشرو بدون آسیب از تزلزل و ناپداری و بی‌تصمیمی طبقات بینابینی بتواند با انرژی بیشتر و با شور بیشتری در راه آرمان تمام مردم و در رأس تمام مردم مبارزه کند. اینست آنچه که نوایسکرائیهای کنونی غالباً نمی‌فهمند و کلمه «طبقاتی» را در تمام حالات صرف و نحو آن سفسطه جویانه تکرار میکنند و آنرا جایگزین شعارهای مؤثر سیاسی در انقلاب دموکراتیک میسازند.

انقلاب دموکراتیک یک انقلاب بورژوازیست. شعار تجدید تقسیم بندی زمین (چرنی پردل -) یا شعار زمین و آزادی - یعنی رایج ترین شعار توده دهقانان، که جورکش و جاهل ولی در عین حال شیفته وار جویای روشنائی و نیکبختی هستند - شعار بورژوازی است ولی ما مارکسیستها باید بدانیم که برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دهقانان هیچ راهی بجز راه آزادی بشیوه بورژوازی و ترقی بشیوه بورژوازی موجود نبوده و نمیتواند باشد. ما باید فراموش نکنیم که در حال حاضر برای نزدیک کردن سوسیالیسم سواى آزادی کامل سیاسی، سواى جمهوری دموکراتیک و سواى دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان وسیله دیگری موجود نیست و نمیتواند هم باشد. ما که نماینده طبقه پیشرو و نماینده یگانه طبقه انقلابی هستیم که بی چون و چرا عاری از هرگونه شک و شبهه و بدون نگاه به پشت سر خویش انقلابی است، باید در مقیاس هر چه وسیعتر و با شجاعت و ابتکار هر چه بیشتری وظائف انقلاب دموکراتیک را در برابر تمام توده مردم قرار دهیم. کاستن از اهمیت این وظائف از لحاظ تئوری به معنای مسخره مارکسیسم و تحریف کوتاه نظرانه آن و از لحاظ عملی و سیاسی خیانت به انقلاب به نفع بورژوازی یعنی طبقه ایست که ناگزیر از عملی نمودن پیگیر انقلاب خواهد رمید. مشکلاتی که در سر راه پیروزی کامل انقلاب وجود دارد بس عظیم است. اگر نمایندگان پرولتاریا تمام آنچه را که در قوه دارند بکار برند و با این حال تمام مساعی آنها در مقابل مقاومت ارتجاع و خیانت بورژوازی و جهالت توده بیهوده ماند، هیچکس نمیتواند آنها را مورد تقبیح قرار دهد. ولی اگر سوسیال دموکراسی انرژی انقلابی تحول دموکراتیک را کاهش دهد و از شور انقلابی بوسیله ترس از پیروزی و ملاحظه از اینکه مبادا بورژوازی برمد بکاهد همه و هر کس و در درجه اول پرولتاریای آگاه ویرا مورد تقبیح قرار خواهد داد.

مارکس میگوید انقلاب لکوموتیف تاریخ است. انقلاب جشن ستمکشان و استعمار شوندهگان است. توده مردم هیچگاه نمیتواند مانند زمان انقلاب آفریننده فعال نظامات اجتماعی نوین باشد. در این مواقع، چنانچه بخواهیم با معیار محدودیکه خرده بورژواها در مورد ترقیات بطی و تدریجی بکار می برند بسنجیم، مردم قادر باعجازند. ولی رهبران احزاب انقلابی نیز در چنین مواقعی باید وظائف خود را در مقیاس وسیعتر و با تهوری بیشتر طرح کنند. باید شعارهای آنها همیشه پیشاپیش ابتکار انقلابی توده حرکت کند، دیده بان و راهنمای وی باشد. آرمان دموکراتیک و سوسیالیستی ما را با تمام عظمت و جلال آن جلوه گر سازد و کوتاهترین و سراسرترین راه

رسیدن به پیروزی کامل، مسلم و قطعی را نشان بدهد. بگذار اپورتونیست های بورژوای «آسوباژدنیه» مآب از خوف انقلاب و از خوف راه مستقیم، راه های غیرمستقیم، پریپیچ و خم و راه صلح و مصالحه را اختراع نمایند. اگر با زور هم ما را مجبور به غلطیدن در این راهها بنمایند باز ما در کار کوچک روزمره هم قادر به انجام وظائف خود خواهیم بود. ولی بگذار ابتدا مبارزه بیرحمانه، مسئله انتخاب راه را حل نماید. ما خائن و غدر ورز در انقلاب خواهیم بود اگر از این انرژی مخصوص به جشن توده ها و از این شور انقلابی آنان برای یک مبارزه بیرحمانه و فداکارانه بمنظور دسترسی به راه مستقیم و قطعی استفاده ننمائیم. بگذار اپورتونیست های بورژوا جیونانه در فکر ارتجاع آینده باشند. کارگران را نه وحشتی است از اینکه ارتجاع، خود را برای اعمال موخش مجهز مینماید و نه از اینکه بورژوازی در حال رمیدنست. کارگران در انتظار معامله نخواهند نشست و صدقه نمیخواهند، آنها تمام مساعی خود را در راه قلع و قمع بیرحمانه نیروهای ارتجاع یعنی در راه استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان بکار می برند.

شکی نیست که هنگام طوفان کشتی حزب ما را مخاطرات بیشتری تهدید میکند تا هنگام «دریانوردی» آرام ترقی لیبرالی که در آن استثمار کنندگان با تانی دردناکی خون طبقه کارگر را میمکند. شکی نیست که وظائف دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک هزار بار از وظائف «اپوزیسیون افراطی» و تنها یک مبارزه پارلمانی دشوارتر و معضل تر است. ولی کسی که در این لحظه انقلابی، استعداد این را دارد که آگاهانه برای دریانوردی آرام و راه «اپوزیسیون» بدون خطر رجحان قائل شود _ همان به که خود را موقتاً از فعالیت سوسیال دموکراتیک کنار بکشد و منتظر پایان انقلاب یعنی زمانی باشد که دوران جشن سپری شده و مجدداً روزهای عادی آغاز شده باشد و بدینطریق دیگر آن معیار محدودی که او در روزهای عادی بکار می برد، این ناهماهنگی مشمئز کننده را نداشته باشد و وظائف طبقه پیش آهنگ را با چنین زشتی تحریف ننماید.

در رأس تمام مردم بویژه دهقانان _ در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پیگیر دموکراتیک، در راه جمهوری به پیش! در رأس تمام زحمتکشان و استثمار شوندهگان _ در راه سوسیالیسم به پیش! اینست آن سیاستی که پرولتاریای انقلابی باید در عمل داشته باشد، اینست آن شعار طبقاتی که باید در حل هر مسئله تاکتیکی و هر گام عملی حزب کارگر بهنگام انقلاب رخنه کرده و معین کننده آن باشد.

* زیرنویس ها

(۲۲*) در شماره چهارم «پرولتاری» منتشره در ۴ ژوئن سال ۱۹۰۵ مقاله مفصلی تحت عنوان «اتحادیه جدید انقلابی کارگری» درج شده بود. در این مقاله مضمون بیانیه های این اتحادیه که عنوان «اتحاد آزادی طلب روسیه» بخود گرفته و هدف خود را دعوت مجلس مؤسسان بوسیله قیام

دیه عقار داده بود درج مستوشنپسپوستیالیه دایزنگولمی

به های غیر حزبی تعیین میشود. اینموضوع که تا چه اندازه این اتحادیه صورت واقعیت داشت و سرنوشت آن در انقلاب بچه مثدمجکلهماً (توضیح لنین در چاپ سه ۱۹۰۷ ه. ت).

"Humanité و آقای استرووه در شماره ۷۲ «آسوباژدنیه» درج نموده اند شایان توجه است. L. در این زمینه ن

* توضیحات

(۱۲۳) لنین مقاله خود را تحت عنوان «درباره حکومت انقلابی موقت» که در سال ۱۹۰۵ در شماره ۳ روزنامه «پرولتاری» منتشر شده بود و نیز مقاله انگلس را تحت عنوان «باکونیستها گرم یادداشتهای در باره قیام اسپانیا در تابستان سال ۱۸۷۳» در نظر دارد. انگلس در این مقاله خود قطعنامه باکونیستها را که لنین اینجا از آن نام می برد مورد انتقاد قرار میدهد.

(۱) «کراو» Creda صول دین، برنامه گوه شد (اکونومیستین). (س).

ن. پروکوپویچ، ای. د. کنوسککوا بگو دیگر دهها کادت در ۱۸۹۰ آلمدینا اییدرای سال ۹

انتشار دادند که بنام «کردوایین مشهور شد انیوتونیشنم (باکونوملیسلپو)

روسیه بود. لنین ب ررضد نظریات «اکونومیستها» اعتراض نامه شدید و افشا کننده ای تحت عنوان «اعتراض به سوسیال دموکراتهای روسیه» نوشت.

(۱۲۵) وارلن، لوئی - اژن - (۱۸۳۹ - ۱۸۸۱) رگر فرانسوی رجل برجسته انترناسیونال اول؛ عضو کمیته مرکزی گارد ملی و عضو کمون سال ۱۸۷۱ پاریس بود.

* ضمیمه

برنامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه

۱ اوت ۱۹۰۳

توسعه بازرگانی چنان روابط نزدیکی بین مردم جهان متمدن ایجاد کرده که جنبش عظیم رهایی پرولتاریا باید بین المللی می شد و از مدتها قبل چنین شده است.

سوسیال دم فتن خودویکواسی روسیه با دعوتنظمن بگوشی از ارتش جهانی پر ولتاریا، همان هدف نهایی سوسیال دموکراتهای دیگر کشورها را دنبال می کند.

این هدف نهایی به وسیله ویژگی جامعه بورژوازی معاصر و سیر توسعه آن تعیین می شود. ویژگی عمده این جامعه تولید کالایی مبتنی بر روابط تولیدی سرمایه داری است. بیشترین و مهم ترین بخش وسایل تولید و مبادله کالاها به طبقه کوچکی از معدود افراد تعلق دارد، در حالی که اکثریت قریب به اتفاق جامعه شامل پرولتاریا و نیمه پرولتاریایی است که جایگاه اقتصادی آنها مجبورشان می کند تا بطور مداوم یا متناوب کار خود را بفروشند و یا، بعبارت دیگر، اجیر سرمایه داران شوند و با کار خویش درآمد طبقات بالای جامعه را ایجاد کنند. قلمرو تحت تسلط روابط تولیدی سرمایه داری با پیشرفت دائم تکنولوژی، که بر اهمیت اقتصادی بنگاههای تولیدی بزرگ می افزاید و تولید کنندگان کوچک مستقل را تضعیف میکند، دائماً گسترش می یابد. بدین ترتیب بخشی از تولید کنندگان کوچک مستقل به پرولتاریا تبدیل شده و عملکردهای اجتماعی - اقتصادی بقیه کاهش یافته که در بعضی موارد وابستگی کما بیش کامل، آشکار و شدید به سرمایه پیدا می کند.

بعلاوه همین پیشرفت تکنولوژی، سرمایه داران را قادر می سازد تا در تولید و گردش کالا از نیروی کار زنان و کودکان هرچه بیشتر استفاده کنند. از سوی دیگر، از آنجا که پیشرفت تکنولوژی منجر به کاهش نسبی نیازهای مدیریت به نیروی کار انسانی می شود، عرضه کار به ناچار از تقاضا پیشی میگیرد و در نتیجه وابستگی کار مزدبری به سرمایه و میزان استثمار افزایش مییابد. وضعیت فوق در جوامع بورژوازی، در کنار رقابت شدید فزاینده بین این کشورها در بازار جهانی، فروش کالاها را که در کمیتهای دائماً متزاید تولید می شود، مشکل می کند. اضافه تولیدی که در شکل بحرانهای صنعتی کما بیش حاد و به دنبال آن در دوره های هر بار کما بیش طولانی تر رکود صنعتی متظاهر میشود، بیانگر نتیجه گریز ناپذیر رشد نیروهای مولده در جامعه بورژوازی است. بحرانها و دوره های رکود صنعتی به نوبه خود تولید کنندگان کوچک را باز هم بیشتر خانه خراب می کند، وابستگی کار مزدبری به سرمایه را حتی بیشتر می کند و هر چه سریع تر به خانه خرابی نسبی و حتی گاهی مطلق وضعیت طبقه کارگر منجر می شود.

بنابراین پیشرفت تکنولوژی، که بیانگر افزایش بارآوری کار و رشد ثروت اجتماعی است، باعث افزایش نابرابری اجتماعی در جامعه بورژوازی، تعمیق شکاف بین دارا و ندار، زندگی نامطمئن تر، افزایش بیکاری و محرومیت های گوناگون برای بخشهای هر چه وسیع تر توده های زحمتکش میشود.

اما هر قدر که تمام این تضادهای ذاتی جامعه بورژوازی رشد و توسعه می یابد، نارضایتی توده های زحمتکش و ستم کشیده از نظم موجود نیز رشد یافته، بر تعداد و همبستگی پرولتاریا افزوده شده و مبارزه اش با استثمارگران هر چه شدیدتر می شود. در عین حال پیشرفت تکنولوژی، که وسایل تولید و توزیع را متمرکز کرده و فرایند کار را در بنگاههای سرمایه داری اجتماعی میکند، هر چه سریع تر شرایط مادی برای جایگزینی روابط تولیدی سرمایه داری را با روابط تولیدی

سوسیالیستی، بعبارت دیگر شرایط مادی برای وقوع انقلاب اجتماعی را ایجاد می کند. انقلابی که بیانگر هدف نهایی تمام فعالیت‌های جنبش سوسیال دموکرات بین‌المللی، به مثابه سخنگوی آگاه جنبش طبقاتی پرولتاریا است.

انقلاب اجتماعی پرولتاریا با جایگزین کردن مالکیت اجتماعی وسایل تولید و توزیع به جای مالکیت خصوصی و با برقراری سازمان برنامه ریزی شده فرایند تولید اجتماعی، بطوریکه رفاه و رشد همه جانبه تمام افراد جامعه را تضمین کند، تقسیم طبقاتی جامعه را ملغی کرده و بدین وسیله تمام بشریت ستم کشیده را رها می سازد، زیرا به تمام اشکال استثمار بخشی از جامعه توسط بخش دیگر پایان می بخشد.

شرط ضروری برای این انقلاب اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا است، یعنی تسخیر آن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا که او را قادر می سازد هرگونه مقاومت از جانب استثمارگران را سرکوب کند.

سوسیال دموکراسی بین‌المللی، با تعیین این وظیفه برای خود که پرولتاریا را قادر به تحقق رسالت تاریخی بزرگش سازد، وی را در یک حزب سیاسی مستقل مخالف با تمام احزاب بورژوایی متشکل می کند، تمام نموده‌های مبارزه طبقاتی اش را هدایت می کند، تقابل آشتی ناپذیر منافع استثمارگران با استثمار شونده‌گان را آشکار می سازد و اهمیت تاریخی و شرایط ضروری برای انقلاب اجتماعی نزدیک را به پرولتاریا می آموزد و در عین حال برای سایر توده های زحمتکش و استثمار شده، بی‌آیندگی وضعیت شان در جامعه سرمایه داری و ضرورت یک انقلاب اجتماعی برای رهایی آنان از یوغ سرمایه داری را آشکار می سازد. حزب طبقه کارگر، حزب سوسیال دموکرات، تمام لایه های زحمتکش و ستم کشیده جامعه را تا آنجا که دیدگاه پرولتری آنها می پذیرند، به صفوف خود فرا می خواند.

سوسیال دموکرات‌های کشورهای مختلف، در راه رسیدن به هدف نهایی مشترک خویش که با تسلط شیوه تولید سرمایه داری در سراسر جهان متمدن تعیین می شود، مجبورند هم به دلیل رشد ناهمگون این شیوه تولید در جوامع مختلف و هم به دلیل وجود شرایط اجتماعی - سیاسی متفاوت در هر کشور، برای خود وظایف کوتاه مدت مختلف معین کنند.

در روسیه که هم اکنون سرمایه داری شیوه مسلط تولید است، هنوز بسیاری از بقایای نظم پیش سرمایه داری کهن ما وجود دارد، نظمی که بر بندگی توده های زحمتکش به زمین داران بزرگ، دولت یا پادشاه مبتنی بود. این بقایا بزرگ ترین مانع ممکن برای پیشرفت اقتصادی بوده، از رشد همه جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریا جلوگیری کرده، به حفظ و تشدید وحشیانه ترین اشکال استثمار میلیونها دهقان توسط دولت و طبقات دارا کمک می کند و تمام مردم را در جهل و انقیاد نگه می دارد.

برجسته ترین این بقایا و قدرتمندترین تکیه گاه کل این نظم وحشیانه، استبداد تزاری است که، بنابراین ماهیت خود، دشمن هرگونه تغییر اجتماعی بوده و بدون تردید سرسخت ترین دشمن تمام آرزوها و آمال پرولتاریا برای آزادی است.

بنابراین، حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه واژگونی استبداد تزاری و جایگزینی آن را توسط یک جمهوری دموکراتیک وظیفه عاجل سیاسی خود قرار می دهد. قانون اساسی این جمهوری موارد زیر را تضمین می کند:

۱- حاکمیت مردم؛ یعنی تمرکز قدرت عالی دولتی در مجلس قانگذاری واحدی متشکل از نمایندگان مردم.

۲- حق رأی همگانی، برابر و مستقیم در انتخابات مجلس قانونگذاری و تمام ارگانهای خودگردان محلی برای تمام شهروندان مرد و زنی که به سن بیست رسیده باشند؛ رأی مخفی در این انتخابات؛ حق هر رأی دهنده برای انتخاب شدن در هر نهاد انتخابی؛ دوره پارلمانی دو ساله؛ پرداخت حقوق به نمایندگان مردم.

۳- خودگردانی محلی وسیع؛ خودگردانی ناحیه ای برای نواحی با شرایط ویژه زندگی یا ترکیب ویژه جمعیت.

۴- مصونیت فردی و مصونیت مسکن،

۵- آزادی نامحدود عقیده، بیان، مطبوعات و اجتماعات، آزادی اعتصاب و تشکیل اتحادیه های کارگری.

۶- آزادی تغییر مکان و اشتغال.

۷- لغو امتیازات طبقاتی و برابری کامل تمام شهروندان بدون توجه به جنس، مذهب، نژاد یا ملیت.

۸- حق هر ملیتی برای آموزش به زبان مادری خویش از طریق برقراری مدارس لازم به هزینه دولت و ارگانهای خودگردان؛ حق هر شهروند در بکارگیری زبان مادری خویش در جلسات عمومی؛ استفاده از زبان مادری بطور برابر با زبان رسمی در تمام نهادهای محلی، عمومی و دولتی.

۹- حق تعیین سرنوشت برای تمام ملیتهایی که بخشی از کشور را تشکیل می دهند.

۱۰- حق هر فرد برای به محاکمه کشیدن هر مقام رسمی از طریق مجاری عادی در برابر هیات ژوری.

۱۱- انتخاب قضات توسط مردم.

۱۲- جایگزینی ارتش دائمی با تسلیح عمومی مردم.

۱۳- جدایی دین از دولت و مدرسه از دین.

۱۴- تحصیل عمومی یا حرفه ای رایگان و اجباری برای تمام خردسالان دختر و پسر تا سن شانزده سالگی؛ تأمین غذا، لباس و وسایل تحصیل برای خردسالان نیازمند توسط دولت.

حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بعنوان شرط اساسی دموکراتیزه کردن اقتصاد کشور خواستار لغو تمامی مالیاتهای غیر مستقیم و وضع مالیات تصاعدی بر درآمد و ارث است.

- حزب جهت حمایت از طبقه کارگر در برابر تحقیر جسمی و روحی و همچنین برای گسترش توانایی این طبقه برای مبارزه برای رهایی، خواستار مفاد زیر است:
- ۱- محدودیت کار روزانه به ۸ ساعت برای تمام کارگران مزدبر.
 - ۲- مقررات قانونی برای مرخصی هفتگی برای همه مزدبگیران زن و مرد در تمام بخشهای اقتصاد کشور که مدت آن از ۴۲ ساعت متوالی کمتر نباشد.
 - ۳- ممنوعیت کامل اضافه کاری.
 - ۴- ممنوعیت شب کاری (از ۹ شب تا ۶ صبح) در تمام شاخه های اقتصاد به استثنای شاخه هایی که به دلایل تکنیکی مطلقاً به شب کاری نیاز دارند، و این دلایل باید مورد تأیید سازمانهای کارگری قرار گیرد.
 - ۵- ممنوعیت استخدام خردسالان در سنین تحصیل (تا ۱۶ سال) و محدودیت مدت کار روزانه برای نوجوانان (۱۶ تا ۱۸ سال) به ۶ ساعت.
 - ۶- ممنوعیت استفاده از کار زنان در مشاغلی که برای سلامت آنان زیان آور است؛ مرخصی برای زنان باردار از ۴ هفته قبل تا ۶ هفته بعد از زایمان، با حق دریافت دستمزد به میزان معمول در سراسر این دوره.
 - ۷- ایجاد شیرخوارگاه برای نوزادان و خردسالان در تمام کارگاهها، کارخانه ها و بنگاههای تولیدی دیگری که زنان را استخدام می کنند؛ اجازه مرخصی حداقل نیم ساعت در هر سه ساعت به مادرانی که به فرزندان خود شیر می دهند.
 - ۸- بیمه دولتی برای کارگران در سن پیری و مواقع ناتوانی جزئی یا کامل از طریق وجوه مخصوصی که با اخذ مالیات از سرمایه داران تأمین می شود.
 - ۹- ممنوعیت پرداخت دستمزد جنسی؛ تعیین مدت زمانی از ساعات کار هفتگی در قراردادهای استخدامی برای پرداخت دستمزد نقدی.
 - ۱۰- ممنوعیت برداشت از دستمزد کارگران توسط مدیریت بدون توجه به دلیل یا هدف چنین برداشتهایی (جریمه، کار ناقص و غیره).
 - ۱۱- تعیین تعداد کافی بازرس کارخانه در تمام شاخه های اقتصاد و تعمیم بازرسی به تمام بنگاههای تولیدی، به علاوه بنگاههای تولیدی دولتی که کار مزدبری استخدام می کنند (کار خدمتکاران خانگی نیز تابع چنین بازرسی می باشد)؛ تعیین بازرسان زن در صنایعی که زنان را استخدام می کنند؛ شرکت نمایندگان منتخب کارگران به هزینه دولت در نظارت بر اجرای قوانین کارخانه، در تعیین میزان دستمزد و در پذیرش یا رد کالاهای تمام شده و سایر امور.

۱۲- نظارت ارگانهای خودگردان محلی، به همراه نمایندگان منتخب کارگران، بر شرایط بهداشتی واحدهای مسکونی کارخانه و همچنین نظارت بر مقررات حاکم بر استفاده از این واحدهای مسکونی و شرایط اجاره، بطوریکه از کارگران به عنوان شخص و شهروند در برابر دخالت کارفرمایان در زندگی و فعالیتهای خصوصی شان حمایت شود.

۱۳- برقراری بازرسی بهداشتی کاملاً سازمان یافته در تمام بنگاههای تولیدی که کار مزدبری استخدام می کنند؛ این تشکیلات بهداشتی باید کاملاً مستقل از مدیریت باشد؛ خدمات پزشکی رایگان برای کارگران به هزینه کارفرما، و پرداخت دستمزد در طول مدت بیماری.

۱۴- احراز مسئولیت جزائی برای کارفرمایان در موارد نقض قوانینی که برای حمایت از کارگران وضع شده است.

۱۵- ایجاد دادگاههای حرفه ای در تمام شاخه های اقتصاد که بطور یکسان از نمایندگان کارگران و مدیریت تشکیل شده باشد.

۱۶- لزوم ایجاد دفاتر کاریابی (مبادله کار) توسط ارگانهای خودگردان محلی برای استخدام کارگران محلی و غیر شهری در تمام شاخه های اقتصاد، و شرکت نمایندگان سازمانهای کارگری در اداره آنها.

برای نابودی بقایای نظام سرواژ، که فشار طاقت فرسایی بر دهقانان وارد می کند، و برای پیش برد رشد آزاد مبارزه طبقاتی در روستا حزب قبل از هر چیز خواستار اجرای مفاد زیر است:

۱- الغای دیون مربوط به باخرید زمین، رانت اسمی (۱)* *، برای یادداشتها ر. ک. به یادداشتهای کمیته ترجمه رجوع شود. *، و تعهدات دیگری که در حال حاضر بر عهده دهقانان بعنوان یک طبقه مالیات پرداز قرار دارد.

۲- لغو تمام قوانینی که دهقان را از فروش زمین اش منع می کند.

۳- بازگرداندن تمام جوهری که بعنوان دیون مربوط به باخرید زمین و رانت اسمی از دهقانان اخذ شده است؛ و برای این منظور مصادره اموال کلیساها و صومعه ها، و همچنین مصادره زمینهای متعلق به امپراتور، ارگانهای حکومتی و افراد خانواده تزار؛ وضع مالیات ویژه ای بر املاک زمین دارانی که از وجوه پرداخت شده دهقانان برای باخرید زمین وام دریافت کرده اند؛ سپردن وجوه بدست آمده در صندوق عمومی خاصی جهت نیازهای فرهنگی و خیریه ای جوامع روستایی.

۴- ایجاد کمیته های دهقانی برای:

الف - بازگرداندن زمینهایی که در موقع الغای سرواژ ((در سال ۱۸۶۱)) از تصرف دهقانان جدا شده، و هم اکنون به عنوان وسیله ای جهت در انقیاد نگهداشتن آنها توسط زمین داران مورد استفاده قرار می گیرند، به جوامع روستایی. (از طریق مصادره یا در صورت انتقال زمین به

دیگران، از طریق خرید توسط دولت به هزینه متصرفات وسیع اشرافیت)؛

ب – بازگرداندن زمینهایی که در قفقاز هم اکنون دهقاناتی بعنوان «خیزانی» (۲) و غیره با قراردادهای موقت در دست دارند به خود آنان؛

ج – از بین بردن بقایای نظام سرواژ که در اورال، آلتای، ناحیه غرب و نواحی دیگر محفوظ مانده است.

۵ – برخورداری دادگاه ها از حق تخفیف اجاره های بیش از اندازه و کان لم یکن اعلام کردن تمام معاملاتی که بیانگر روابط بندگی باشند.

حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه به نوبه خود اعتقاد راسخ دارد که تحقق کامل، باثبات و پروام این تغییرات سیاسی و اجتماعی تنها از طریق واژگونی حکومت استبدادی و تشکیل یک مجلس مؤسسان منتخب تمام مردم بدست می آید.

* یادداشتهای کمیته ترجمه

(۱) رانت اسمی (Quitrent) ، رانتی که دهقان به جای انجام بیگاری به مالک می پرداخت.
(۲) خیزانی (Khizani) به دهقانان بدون زمین گرجستان گفته می شد، که طبق شرایط معینی بر روی زمین ملاکان کار می کردند. این دهقانان رسماً سرف نبودند و از بعضی آزادیهای شخصی برخوردار بودند، رفرم ارضی سال ۱۸۶۱، اینان را در بر نمی گرفت و وابستگی شان به ملاکان قطع نشد.

(۳) کئوپتاسیون (co - optation)، یعنی گزینش عضو جدید توسط خود اعضای کمیته مرکزی یا هر نهاد دیگر. ما به جای آن معادل عضوگیری جدید انتخاب کرده ایم. این اصطلاح «برگماری» هم ترجمه شده است که معادل رسایی نیست.

* از: قطعنامه ها و تصمیمات حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ۱۸۹۸-۱۹۱۷ از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران – کمیته خارج کشور
* چاپ اول دی ۱۳۶۳.
* ترجمه از کتاب:

Resolutions and Decisions of the Russian Social Democratic Labour Party 1898-1917.
Printed in Great Britain by A. Wheaton & Co. Ltd, Exeter